مجلس شورای ملی
کتابخانه

هذا کتاب جواهر شرح اسماء الحسنی
مولانا محمود ...

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله که از نام کتیب
دارد از جلوهٔ بسم الله زیب

شرف لوحهٔ اسماء الرحمٰن
الرحیمش جلل عنوان است

ظرف هر اسم که در این اسما
هر یکی مظهر از فیض خداست

زین اسما لب منهاج قرار
هر چه در کشور کن شد بکار

اسم ذات و صفت ذات حق است
که نگارندهٔ این نه ورق است

آنچه در حیطهٔ چرخ نه تو است
همه از پرتو یک جلوهٔ او است

فیض یکتایی و بی‌همتایی
دادشان کسوت یکتایی را

گرچه در منزل جهاند بپا
همه بر وحدت ذاتند گوا

شاهد اند که خالق یکتا
ذات پاکش احد بی‌همتاست

جلوهٔ ذات از اسما و صفات
داده اشیای جهان را حرکات

ای عیانی اگر هستی عیان
شاید این جمع از اسرار بیان

حروف

جلوهٔ وحدت بی کیف بسم
بسته از حیرت بی کیف طلسم

باء ملفوظ است و جمع شش
نقطه اش پیش رو از بهر کشش

رقم شکل شش و نقطه
دائره از شصت که شش ست یقین

جمل باء دو دو رش چار
نقطه بر چار جمل میان

میم با این دو که شد یافته
مخزن شصت و شش ست لطف

باشد این سه همه شش که
هم ده نه عمل نموده عیان

لفظ باء که شد اسم عدد
سر یکست و سه الفه را

چار و لام از جمل لفظ این
ده حروف است سه اسم

دو و باء چهار و دو ده چهار
زان دو چهار ابد و اسم

دو بود ده که شد از اسم با
نون و چهار اکه نمود است

باست که هم نقطه است
پس دو چهار است زمین

چون دو چار شد دو چار
زان ده جلوه که آید

شاید ده حرف ملفوظ
دم بسم آمد و سوز و شکر

ای عیانی لب از ین ذکر مبند
کن تو این فکر بد یعنی

بر سر منبر توحید برای
لب توحید خداوند

در توحید

وحدت اول که نه رخ پرده کشود — جود از هستی خود بجلوه نمود

جلوه هو چو ز وحدت بزاد — سر نقطه احدیت بنهاد

واحدیت چو متعین شد ازان — نور اسما و صفت گشت عیان

دایره های هویت چو نمود — محو در دایره آمد بشهود

خط محور که بران دایره ها — سر قوسین شد از دایره ها

دو نکو ار یکی چون شد ست — شد زیک بزم تجلی آراست

یک چو بر وجه دو تکرار نمود — جمع شد پرده ز رخسار کشود

سر شش و پنج بد و جلوه هو — پرده برداشت ز تعظیم ازو

شد به پنج حضرات ماده — فی شش گشت جهات ما

جلوه در هر کار چو تکرار نمود — پرده انه چو الله کشود

ها شش و واو زها پا — آمد او واحد ما معیا

جمع ها واو شد و هر دو جمل — رقم واحد شد آمد مدخل

وجه در جمل فا احد بود — که بود جمل حرف وجود

نوزده حرف که در بسمله — راست با جلوه این سلسله

لفظی نوزده از روی جمل — هست خوش مدخل با بسط عمل

یعنی از بسط وجود عدد — وانچه مشهور شود از صمد

مدخل واجب و جامع شان — که چه خود ظاهر و لا اسم با

بسط حرفی که وجودات نما — ده دو حرف به ترتیب قیام

جمل حرفی واجب ایست — که همان نوزده هست

ده باد و جملش کرد جمع — نوزده زین ده دو بوافر وده

پس همین مدخلش از ره شهود — بکم و بیش بود سر وجود

مدخل جامعش از روی عدد — هست در بسط حروف صمد

این صمد با سوره قرآنی — منتا و بست اکر سنه دانی

عدد فتح مبین است مع علا — که یکی زان نه زیادات

نقش ناهر که در این اعداد — شش ز چار ده کش بنیاد

مستوی از شش جهات — قید اشیا که نمود ست بجو

عدد شد لازم و در هر کار بود — خود بهستیش سزاوار بود

از صد و چهارده آن شش — که نمود ار بود کرده کم

باقیش جا بود و در یکی — بنود هیچ مزید آن بش معنا

سوی تمامند که بود پاینده — جز ز ما هیچ چرا پاینده

از حوا دم که بفیض دم روح — تا به عزها ست بدر

ذکر توحید است و در هر کار — که چه هر ذره ده قرار

ملک ما فقه شرافت — آدمی تاج خلافت دار

جامعیت بجوانت نصیب — است در

دیگری در خور این اثبات نیست / کس چه او زنده بفیض حیات
هست بیان از جمال حق جلیل / هست بر این سخن شده قول دلیل
نه بود آدم و حدیثش [illegible] / که این اوست بر این نقد گنج
ورنه گنج که شد ملک شهود / قوله ای الحق زجان فرمود
سر حق این بود که آمد بیان / نیست دو یک شد یار جای بیان

توضیح

جلوه کرده الوهیت خاص / شد معین خوش اسماء صفات
از تجلی احد نام ربوب / گشت ظاهر بقوا این رب
راست چون گشت تجلی قدیم / شد هویدا صفت حی علیم
پس ارادت زچنین [illegible] کرد / قدرت [illegible] از به نمود
نام و نسبت چو خواند [illegible] / گشت کون از آن شد [illegible]
از سرا پرده خاص جبروت / تا سرا پرده ملک ملکوت
گشت معمور همه [illegible] / مختتم شد بشر اعنی خلق
امداد سطح همین [illegible] / جلوه حالات انسان ملک
جلوه اسم و صفات ازلی / صفت خلق جهان شد [illegible]
آدمی آمد و در آن شد / ختم این دایره بر انسان شد
بر تو شعشعه لاهوتی / سر زد از کارگه ناسوتی

توحید

ذکر توحید حق از دانا / مندرج گشته بتقریر بیان
گرچه اشیا همه زین با [illegible] / لیک انسان از همه پیشتر اند
کار بی هیچ استعداد است / کادمی زاد همه بیش افتاد
باوجود هنر و استعداد / حق تو نتواند داد
بحر توحید ندارد ساحل / ساحلش نیست در ادراک [illegible]
ای عبادت توان [illegible] / بکار آید [illegible]
[illegible] صدق و قوام [illegible] / عنایات دعا [illegible]

مناجات

ای دو عالم بیان امر تو / کاینات از تو بتسبیح ثنا
هرچه پیدا است در این جسم فضا / وآنچه پیدا است در این [illegible]
همه از جود تو پیدا شده [illegible] / بیش [illegible]
ذره سان در صف [illegible] تو / جز فکل جمله [illegible]
ما که در حضرت این بارگهیم / خاص و عامی که در این درگهیم
بره حکم تو دائم معبود / وز ضیو جود تو دائم موجود
غرق لطف احسان توایم / بنده عاجز فرمان توایم
طوق فرمان تو بر گردن ما / [illegible] بر [illegible]
همه بر ره وجود هم از تو / زنده فیض وجود هم از تو

ما نبودیم در طلب گشتیم / بر توجه دهی ما را نبود

بر تو هستیست از محض کرم / راه ما داد بجستن نعم

چون بجستن نبود ما را تاب / چشم بر لطف عمیمت داریم

که بما مشت کند کار نفس / که بانجوبه نفسیم اسیر

رحم فرمایی تا لطف و کرم / برهانی همه از در ضر غم

بعیانی نظری فرمایی / وارهانیش ز غم فردانی

دار ما از فضل تو چشم امید / رحمتی تا ما خلاصش کرده

لطف کن خلعتی از عرفانش / فارغ از قید خودی کن ما را

راه بر جوهر اسرار شده / بحسنی از ضلالتها رسد

از نبی این حسن طلبان فیض / بر رسول الله و آل و در سول

فی نعت النبی صلی الله علیه و آله و سلم و منقبت علی ولی علیه السلام

الحمد سر دفتر ایجاد حق / و اینجه در صفحه کن مرقوم

نقطه نور رسول الله است / کز قدم بد و عالم هست

نقطه نور چو در جلوه گرید / بسر لوح از نبی جلوه نمود

شد صحف [illegible] نمود تمام / در لباس الف از بهر نظام

الف احمد مختار بدان / که جدا از هر دو یا استجهان

اصلش آثار الوهیت شد / شد و انوار الوهیت دو

بود ولایت صفتش باطن بود / در نبوت علمش ظاهر بود

ظاهر از جلوه گه دو کار آمد / مظهرش احمد مختار آمد

میم او حد احدی را حجب / در حد آمد تجلی نکرد

باطنش حامل اسرار که بود / در بر خلق بظاهر ننمود

ظاهر آثار شرع تمام / سر باطن ننمود از ظاهر

مظهر خاص بایست آنرا / که بتحقیق لباسش آنرا

بود از مظهرها بس علی / که شد از وی ظهور اسرار جلی

مظهر و مظهر شد از یک نور / هر دو یکی شد از یک طور

سر این رابطه از حرف نحو / شد و شهره بار باب علو

شرح این رابطه در چند کلم / کرده ام ذکر بعنوان صفو

پیش ازین خلعت نکرد نبیست / بر تنگی خلعت اظهار نیست

محرم حجاب شکر پیچ نیست / ظاهر است از اسرار بهجة

بست حجبت اینان نادان / که هویداست همه عشق جهان

چشم خفاش که بین تو نگاه / او چه داند که جهان پر نور است

هست از دیده [illegible] انشهو / که نهاد بیناد جشو

احمد رسل آگاه [illegible] / کراند بود بحق راه [illegible]

کو نداو نا همنوی همه را | ره بالله بنودی همه را
مقتدای همه او بود بحق | تا نعیان بر همه او داد سبق
ختم این نامه بنام او شد | هندوی چرخ غلام او شد
این عشق که ولی الحق است | دلش از سر دو کون آگاه است
بار سلکرده بسر هر راهی | در علی او ست تخت شاهی
ظاهرش باطن شاه رسالت | بالمنش منتجب [illegible]
خورده از شهد لعاب دهنش | بوده آنمه مجاری لبنش
این خشتیش غذا بود کذا | یافته قوت دل و قوت جان
سعد علم دل پاک وی است | سر کونین در او [illegible]
دار جای کشور اندیشه [illegible] | از بی نوعلی نعت سخن
هست وی بر تو آن پادشها | سر و نو و فی نیت [illegible]
باشد این بر تو دید از نبی | شاه کونین نبی عربی
ونعم روح فزای شده | رهنمی هادی ارباب یقین
بنیانی برسد فیض نوال | رسدش حال [illegible] کمال
نکند چند از ین علم غریب | شود ثنا از ولی [illegible]
بعد فیض از توفیقش | تا بمعیار رسد تحقیقش
بگشاید در گنج اسرار | گوهر گنج نماید بعیار

بحر را با بطالع در این فن | بنما بدره و سیم هر روشن

تنبیه

ای که داری سر این علم و عمل | تا شود مشکل این علم حل
گوش جان باز کن و دیده دل | تا کنم بهر تو حل این مشکل
که تو را میل بنظم [illegible] | بر گشا گوش که وقت سخن است
سخنم گوهر گوش دل کن | که هر گوش خرد حاصل کن
آگه از علم ولی اللهی | بیقین سبقی بخواهی
آنکه بحری که نداند پایان | بگشایند از آن دانایان
نکنند آنان که ازان [illegible] | هم ز [illegible] فرزند
اهل صورت همه زان حیرت | اهل معنی همه زان مشهور
همه طلاب از آن [illegible] | کاملان راست [illegible]
من از آن جا بقدر [illegible] سبقی | خوانده ام در برایشان [illegible]
از عیانشان حق [illegible] | و ز بیانشان [illegible]
دل ده [illegible] | از عطاهای نبی و [illegible]
گر چه از معصیتم نامه سیاه | لیکن [illegible] هست پناه
دایم از رحمت ایزد [illegible] | که کشند [illegible] نامه سفید
[illegible] که [illegible] دارم | بتولای علی [illegible] دارم

هست در نعت نبی تحریرم | هست در مدح ولی تقریرم
چشم دل بر خط تحریرم دار | گوش جان بر در تقریرم دار
سخن نثر بکار است بکر | نثر را جای قرار است دگر
گوهر نظم باین کافی نیست | نظم را وسعت اوصافی نیست
زان بتحریر بصد نام صفتش | بنمایم که هر معرفتش

مقدمه

بدان ایدک الله که آنچه در این نسخه نفیسه که مسماة بمجمع الاسرار است و از جمله تالیفات این کمینه بیمقدار ابن محمود دهدار است در باب بعضی از علوم غریبه جفریه که مخصوص حضرات ائمه معصومین الطاهرین است مرقوم میشود خلاصه اعمال بعضی از اکابر است که ایشان از بعضی از ائمه نصیب شده و چون این فقیر مولف بر بعضی از آن اطلاع داشت همت بر آن گماشت که از آن اعمال شریفه خلاصه صحیح الفواید صحیح القواعد مسطور سازد تا مستفیدان صادق العقیده انموذجی باشد کافی و چون فواید آن ذکر کرده شد این مخلص را ابداعی چند یاد کند و آن را شریفه مشتمل بر فاتحه و فتح نصاب و خاتمه بر این تفصیل

فاتحه در رموز کیفیات اعداد فصل اول در قواعد کسر و خواص آن فصل دوم در قواعد بسط حروف فصل سوم در ذکر بعضی از کیفیات حروف و خواص آن فصل چهارم در استخراج اسمای الهی و اسمای روحانی از اعمال فصل پنجم در ضابطه اسمای الهی از اسم شخص معین بطریق جفر جامع خاتمه در ذکر بعضی از قواعد و نقیبات و غیر ذلک وبالله المستعان و علیه التکلان تقریر

فاتحه از عدد سر بنیاد است | فتح ابواب جفر را اعداد است
نزد ارباب خرد و اهل عیان | حرف جسم و عدد او جان
در عملهای حروف اکسیر | جان بی جسم ندارد تاثیر
جسم بی جان نباشد چیزی | ندهد زود بجنبش اثری
یعنی اعداد حروف او بشود | سر دعوات مقرر نشود
دار بر اعداد قواعد بسیار | که در آنها است رموز بسیار
جمله حرف چو گردد مشهور است | لیک اینجا نه همان منظور است
هست در ذکر اسمای الله | هر یکی بطریقی دلخواه
جمله از ائمه خبر است | زین سبب جمله آن معتبر است
از اول اسم بهر اندازه | که بخوانند بهر اندازه

هیچ شک نیست که در این عالم | با اجابت برسد بی اهمال
هر زمان تا عمادکند | مؤمنان ما بنوا برسد
تا جواب ابجد بنما | هر بمقصود مظفر گردند

مخمس

بدان وفقك الله تعالی که بعضی از قواعد اعداد که
حضرت سیادت پناه قدوة المحققین سید کمال
الملة والدین حسین خلاطی قدس سره العزیز
در کتاب فی خواص الاسماء که از تالیفات آن بزرگست
و از حضرات ائمه علیهم السلم و بعضی عارفان کامل ذکر
فرموده اند خلاصه آن در این کتاب تحریر نماید
تا ارباب طالب باعث زیادتی علم و دین اعمال باشد
و بالله التوفیق اول ابجد از حضرت امیر المؤمنین
علی بن ابی طالب علیه الصلوة والسلام نقلست بجهة
فضائل خواص اسماء الهی با این عدد که در تحت هر
حرف رقوم میشود میباید خواند و این را علم
اجزاء جفری گفته اند و عدد او سط ابجدی
ابجد نیز دانسته اند اعداد حروف

ا ب ج د ه و ز ح ط ی ك ل م ن س ع
ف ص ق ر ش ت ث خ ذ ض
ظ غ دیگر عدد علوی ابتث که هم از آنحضرت
منقولست و این را اساس اسرار ابجد هم دانسته اند

ا ب ج د ه و ز ح ط ی ك ل م
ن س ع ف ق ر ش ت ث
خ ذ ض ظ غ دیگر عدد مختار ان
حضرتست که در مهام امور بآن معنا
سفر موده اند ابتث ا ب ج د ه
و ز ح ط ی ك ل
ن س ع ف ص ق ر س
ت ث خ ذ ض ظ غ

دیگر مثلثات الاعداد لنیل المراد که از
حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق
علیهما السلام مرویست ا ه ط م
ف ش ذ ب و ی ن ص
ت ض ج ز ل س ق ث ظ

هـ ح ل ع ر خ غ د کز اعداد
نواصل الدور است و ثمرة النور که منتاج عمر است
ا ب ج د هـ و ز ح ط ي ك
ل م ن س ع ف ص ق
ر ش ت ث خ ذ ض ظ غ
عدد عناصر و بسیط است که بعد از انبیا
الفاو بار حضرت در بین علی نبینا و علیه السلام
ز هدیت و شهود است ا ب ج د هـ
و ز ح ط ي ك ل م ن س ع
ف ص ق ر ش ت ث خ ذ
ض ظ غ اعداد کبیر ابجدیست که باعث
سعادت ابدیت و از حضرت شعیا نبی که
صاحب علم لدنی بوده مرویست ا ب ج
د هـ و ز ح ط ي ك ل م ن
س ع ف ص ق ر ش ت
ث خ ذ ض ظ غ
عدد مثلثه ابجدیست که از اجابت حروفست

و سبب وصول سعادت سرمدی و فتوحات ابدیست
و از اینست ا ب ج د هـ و ز ح ط ي ك
ل م ن س ع ف ص ق ر ش ت ث
خ ذ ض ظ غ . عدد عکس ابجدیست
و محبوب حضرت الهیست و روایتست از حضرت
رسالت پناه محمدی که فرمود وحی رسید بمن از
ان حضرت رب الارباب که یا محمد انا فرد و حب
الفرد و این عدد را چون با عدد ابجد جمع کنند
همه عددها فرد باشند و حروف و عدد حیثیت
غ ظ ض ذ خ ث ت ش ر ق ص ف ع
س ن م ل ك ي ط ح ز و هـ د ج
ب ا وضع عدد ابتثی که انرا عدد اکمل
خوانند و ان بوضع ادم در قرار یافته و قاعده
این عدد چنانست که ابتدا از احاد کنند تا منتهای
احاد و مراتب عشرات را بنا احاد حساب نمایند
و مراتب مات را بنا عشرات اعتبار کنند و در
حروف الوف که ان لام الف و یا است یکی حساب نمایم

کفته‌اند و یکی را نشانده‌ام بدین طریق ا ب ت ث ج
ح خ د ذ ر ز س ش ص ض ط ظ ع غ
ف ق ک ل م ن و ه لا ی
صاحب کتاب جامع اللذة از عبد الله عباس نقل میکند
که گفت از حضرت امیر المؤمنین علی تعلیم گرفتم علم
اسماء الهی و کلماتی که تلاوت نمایم آنحضرت
گفت بدانکه این عدد از مخزونات علم الغیب و هیچ
بر وی اطلاعی نیست که چه خواص دارد و عبد الله
عباس گفت بحق خدای که هیچ حاجتی بدین عدد
اسماء تلاوت ننمودم الا آنکه بسرعت اجابت یافتم
و این عدد از محرمان پوشیده داشتم و صورت
اعداد آن بدین ترتیب است ا ب ت ث ج ح خ
د ذ ر ز س ش ص ض ط ظ ع غ ف ق
ک ل م ن و ه لا ی
از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق
نقل میکند ابو حامد قطب الدین محمد دینوری
در تحفة الاسرار فی اسماء الملک الجبار که سؤال

از آنحضرت نموده‌اند که میخواهیم ما که عدد فواید
آن تو فهم کنیم که هر اسمی از اسماء الهی را بدان تعلق
توانیم کرد آنحضرت فرمودند که بدانید که اسما
الله بمنزله دفاینند و عدد بمنزله ذراع آن
مساحت که در ذراع کمتر فراهم میدهند و بیش
اگر زیاده گیری در کفه‌ای او وی و ضابطه
عدد چنانست که هر یکی از حروف تهجی را جزئیست
که فی نیست بدان جزو یکی ذات حروفست چون
بهم جمع کنی و اسما را بدان عدد اعتبار نمای
در قراءت بعدد عالی که خوانی و خواهی برسی
و کیفیت عدد آن بر ین اسلوبست که مسطور است
ا ب ت ث ج ح خ د ذ ر س
ش ص ض ط ظ ع غ ف ق ک
ل م ن و ه لا ی
ابو ریحان مغربی در بدایع اللوامع عکس الکتبی را
تعریف کرده و آن را احب الاعداد نام نهاده و
فوت اعداد از مبدا تا منتهی است و منتها اعداد

بوي دانسته شود چنانچه مبدا هر عددي
از ابتث شده وعددش براين وجهست
ي ه و ن م ل ك ق ف غ ع
ظ ط ض ص ش س ز ر ذ د
خ ح ج ث ت ب ا
عدد ابتثست بترتيب ابجدي وهر حرفي
كه از حروف ابتثي در عدد موافق باشد
با ابجدي نوانظيران خوانند ودر روايتي
وبالنظيران خمالنيران واعداد ابجديه شمسي
والبقيه اقمري خوانند وابن قرهد ونعام طاهر
وابو البركات علوي حكايت ميكنند كه در معبد
حضرت محمد حنفيه در ما مدم ودر مكه وكتابي
ديدم نزد آنحضرت صورت جامعه در ان
بخط مصحف حضرت امير المؤمنين علي بترتيب ابتث
وآنحضرت آن را برسر مينهاد ودعا ميكرد كه
دفع شود شر ابن زبير از وي از ان بفكر افتادم
وگفتم يا محمد اين كتاب از قدري هست كه برسر مي نهي

بحروز

وحضرت حق شفيع سازي گفتا سكت يا فلان
كه درو ليست اسماء الهي كه در مانده كان را معين است
وسبب تمكين آسمان وزمين ودعا كردن بوي
لا بد شر حاله دفع شود وترتيب حروف وعددش
ابتث ا ب ت ث ج ح خ د ذ ر
ز س ش ص ض ط ظ ع غ ف
ق ك ل م ن و ه لا ي
عدد ترتيب حروف هاست بوضع ابقغ وابن را
منازل ابجدي نامند ودر مجمع المراصد آورده
كه حروف آحاد متعلق بمبدا ات امورات وعشرات
متعلق بوسط ونهايات امورات وبعضي
گفته اند كه ترتيب ابقغ بترتيب عناصر اربعه است
يعني حروف دال آتشي بمقدم بادي وسيم آبي
وچهارم خاكيست لاجرم تاثيرا ودر عالم خالق
بيشتر است وبعضي برانند كه كتاب بترتيب ابقغ
نوشته اند وحروف وعددش اينست
اي ق غ ب ك ر ج ل ش د م

ت هـ ن ث و س خ ز ع ذ ح ف
ض ط ص ظ ـ ابو الصالح اختیار نموده
کرده از حروف ابقغ و تفأل کرده از همقصد و بی
که این عدد اختیار کرده ایشان بوده و گویند
یوشع بن نون اعداد اسماء و کلمات را برین
عدد اختیار کرده بوده و بغایت مستحسن است
برین نسق ا ی ق غ ب ک ر
ج ل ش د م ت هـ ن
ث و س خ ز ع ذ ح
ف ض ط ص ظ
شیخ نفیس الدین مغربی در نهایة الامانی آورده
که الله وحی کرده بحضرت شیث پیغمبر که اداء
کلمات و اسماء طلبات را بدین عدد فرا گیر که
قریب یابی و این عدد مشهور اعداد شیث است
بدین دستور ا ی ق غ ب ک ر ج
ل ش د م ت هـ ن ث و س
خ ز ع ذ ح ف ض ط ص ظ.

عکس ابقغ مشهور بغایة الامانی است عدد
او سبب قرب روحانی و گفته اند جهت غلبه بر اعدا
اسماء اسماء را باعداد عکس ابقغ دعوت باید کرد
که مستجابست و عدد عکس ابقغ اینست ظ ص
ط ض ف ح ذ ع ز خ س و ث ن
هـ ت م د ش ل ج ر ک ب غ ق
ی ا ترتیب حروف تهجیات یوشع علم
در معالم التنویر فی بیان جفر الکبیر آورده
که در ارکان عرش مجید صور این حروف
منقوش است و هر یک ازین حروف حروف
سریه و صنوف نقابیست و در روایتی آمده
لیس کلمة من حروف اعظم اسم من اسماء الاعظم
و این عدد را حضرت موسی کلیم الله از خضر نبی تعلیم
گرفته و قراءت برین عدد سبب فتح ملتیات و آن
وجیع در نهانده بدین عدد بخواننده دنیائی را الا
که اجابت یافته و برین نسق نهاده است ا هـ
ط م ف ش ذ ب و ی ن ص ت

ض ج ز لـ س ق ث ظ د
ح ل ع ر خ غ عدد عنصر
صغرایست و این عدد بوضع فیثاغورس حکیمست
وگویند آصف اسم اعظم باری تعالی بدین عدد خواند
و عرش بلقیس را از سبا نزد حضرت سلیمان ع
آورد و حروف و اعداد او اینست ا ه ط
م ف ش ذ ب و ي ن ص ت ض
ج ز لـ س ق ث ظ د ح ل ع ر خ
غ ۱ مثلثه اعظمی و این عدد مشهور است
باسم دانیال نبی و گویند بوحی بدانیال فرمود
املاء و تلاوت اسماء الهی و کلمات بوین عدد
سریع الاجابتست و حروف و اعداد او اینست
ا ه ط م ف ش ذ ب و
ي ن ص ت ض
خ ز لـ س ق
ث ظ د ح ل
ع ر خ غ

امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق ع
مرویست مثلثات الاعداد لنیل المراد و حصول
مطالب السداد و صاحب تحفة الاسرار این
عدد را بسیار تعریف فرموده و مرتبه تمام
تعاده ا ه ط م ف ش ذ ب و
ي ن ص ت ض ج ز لـ س
ق ث ظ د ح ل ع ر خ غ
۱ مثلثه وسطی است و عدد ان عدد
ج خ معلاقست و اختیار این عدد باش
جمهور حکماست و مرویست از ایشان که
گفته اند حذر العاقل ما فی عدد الافلاک
نافع الی هلاک و قول فیثاغورس مثلثات
الاعداد لمواد الحب و لوداد و این مثلثه
متناسب مثلثه اقدمین است و حروف و اعداد
او بدین نهجست ا ه ط م ف ش ذ
ب و ي ن ص ت ض ج ز لـ
س ق ث ظ د ح ل ع ر خ غ

مثلثة عشرات است وگفته اند که مثلثات
العشرات لنیل الامالات ولتسهیل العسرات
واین را مثلث اعظم گویند وغایة قصوی
خوانند وگویند ارسطاطالیس بجهة سکندر
وتسلیط او بر هفت کشور طلسمات وتکثیر
اسما وآیات برین مثلثه نهاده وحروف
واعداد او اینست ا ه ط م ف ش ذ
ب و ی ن ص ت ض ج د ک
س ق ث ظ دج ل ع ر غ غ
مثلثه مئات واین عدد را عدد
وسیط وغایة تسلیط خوانند وحروف
واعداد او اینست ا ه ط م ف ش
ذ ب و ی ن ص ت ض ج ز
ک س ق ث ظ دج ل ع
م خ غ مثلثة الوفست واین را
منتهاء الاعداد ونهایة المراد خوانند ودر
حدیث آمده که عدد الاحاد لنیل المراد وعدد

تعرف

العشرات لتسهیل العسرات وعدد المئات
لدفع الآفات وعدد الالوف لطرد الصفوف
ودفع الحتوف وعدد وحروف او اینست
ا ه ط م ف ش ذ
ب و ی ن ص ت ض
ج ز ک س ق ث ظ
د ل ع ر خ غ
عدد عکس اعظم را جزء هم خوانند ودر
حدیث آمده که قراءة الاسماء بعدد عکس اعظم
علی وجه عکس الوضع فعدد آن برین وجهست
وباعث فتح الباب وجحت ارباب است
غ خ ر ع ل ح د ظ ث ق
س ک ز ح ض ت ص ن ی
و ب ش د ف م ط ه ا
عدد صامت واین عدد را صامت
خوانند بوضع ابجدی وان الکی تا سیزده است
که شروع کرده بلند می شود وجمیع ضمن طو

مفیداست ومرصد اعمال ارباب کمالست
ا د هـ و ح ط ل ل م س ع ص ر
عدد نواطق است در ترتیب ابجدی
فان عبارتست از حروف منقوطه و مجموع نقوط
صوامتست و مجموع ان نقوطی سیصد و یکست
و بنقوط سیصد و پانزده برابر لنسق
ب ج ز ی ن ف ق ش
ت ث خ ذ ض ظ غ والله
اعلم واحکم قد تم فوائد اعداد تمام یافت
بعون الله تعالی و تقدس

فتح اعداد با تمام رسید ❊ فکرتم پرده از این رموز کشید
از ذخایر که کنوز الاسما ❊ این عدد ها بدر اوردم راست
بهر اسمای ارباب طلب ❊ کردم این کار با دای و کمال
همه تحقیق صاحب شیف ❊ که ذخایر نمود تالیف
خواستم تا که درین کام ❊ بنهم بر قدم مردان گام
لله الحمد که بتوفیق احد ❊ داد در این همه فیض مدد
من بعد این علم بسی بردم رنج ❊ که طلسمات گشوده ز کنج
سر من گنج که بگشودم ❊ گوهر گنج عیان بنمودم
و نخست بتوفیق الله ❊ ساختم راست بحسب دلخواه
بعد از این فصل نخست ❊ سوم از حسن تمام کرده
و بدو شرح تمام و کمال ❊ کنم از بهر عزیزان تحریر

در فوائد تکسیرات حروف و کلمات بعوث
حالو ابو بات بر هوشمند بصیر مخفی نیست که
که در اعمال تکسیرات قواعد بسیار است و هر
یکی بر وشی خاص عمل نموده اند و فوائد
یافته اند چه صوری و چه معنوی و از حضرت
امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق ع در فوائد
ان فرموده اند اینست التکسیر خیر من الاکسیر
وانچه در این نسخه این کمینه مؤلف ذکر خواهد
نمود از جمله اعمالست که حضرت ولایت منقبت
پناه سید کمال الملة والشریعة والطریقة والحقیقة
حسین اخلاطی قدس الله سره العزیز نموده
و بعضی دیگر از ارباب این عمل شریف وبالله التوفیق

چون قواعد اعداد را با قواعد تکسیر
رابطه مستقیم هست چنانکه روح را با جسم لیکن ترکیب
که در قواعد تکسیر است حروف که اسما و کلام از آن
مرکبست بطریق نموذج نوعی چند خاص که مخصوص
بعضی از مشاهیر دانشمندان این علم شریف است
مرقوم شود تا مبتدیان را سبقی باشد مفید و
متوسطان را رونقی بخشد و مزید والله یوفق
لمن یشاء و یهدی الی صراط مستقیم

بدان نور الله قلبك که بعضی از اکابر اصول
تکسیر را بر حرفی نورانی نهاده اند که مقطعات
قرآنی تمام از آن مرکبست و آن چهارده
حرفست که به نظم طبیعی چنین واقعست
ا ه ح ط ی ک ل م ن س ع ص ق ر
۱۴۳ اه اح اط ای اک ال ام ان اس اع
اص اق ار هه ۱۲ هح هط هی هک
هل هم هن هس هع هص هق هر

حه حح حط حی حک حل حم حن
حس حع حص حق حر طط ه طی
طک طل طم طن طس طع طص طق
طر ی ی ه یک یل یم ین یس
یع یص یق یر کک ه کل کم کن
کس کع کص کق کر لل ه لم لن
لس لع لص لق لر مم ه من مس
مع مص مق مر نن ه نس نع نص
نق نر سس ه سع سص سق سر
عع ه عص عق عر صص ه صق صر
قق ه قر رر ه مجموع این تکسیر نود و یک اسم
شاید بعدد کامل و این تکسیر را بابی که
قمر را بد النور است باید کرد که فواید کلی بر آن
مترتبست و این مختصر گنجایش شرح آن ندارد
و یکتفی بالاشاره اما چون اسماء ثلاثی خواهند
تکسیر آن بدین نوع باید نمود ۲ ال اهح اهط
اهی اهک اهل اهم اهن اهس اهع اهص

احق اهر ده ١١ اح ط احی حک احل احم
احن احس احع احص احف اح رسوم
اطب اطک اطل اطم اطن اطس اطع اطا
اطق اطر ی ١٠ برای ک ای ل ای م ای ن
ایس ایع ایص ایق ایر [illegible] ٨
الدل الدم ١٢ الدن الدس الدع الدص الدق
الدر [illegible] الم الن الس الع الص
الق الر [illegible] امن امس امع امص
امق امر [illegible] انص انع انص انق
انر [illegible] اسع اسص اسق اسر [illegible]
اعص اعق اعر [illegible] اصق اصر [illegible]
اقر [illegible] هفتاد و هشت اسم تلا بیست بعد د اسم
حکیم چون باز عود کنند حرف الف را حذف کنند
و حرف دوم را که حرف هاست اخذ کنند بدین
نهج که نموده می شود اول هح ط هح ی هح ک
هح ل هح م هح ن هح س هح ع هح ص
هح ق هح ر هط ی هط ک هط ل هط م

هط ن هط س هط ع هط ص هط ق
هط ر و قس علی هذه الاصول تا هنگامی که
دور حروف مقطعات باتمام رسد و چون
اسم چهار حرفی مدعا باشد چندان باید نوشت
که مشتمل باشد بر صد و نود و شش صفحه که هر
صفحه از آن چهار ده خانه باشد یعنی صفحه اول
شامل صد و نود و شش خانه باشد مربع مستوی
و رقم حروف مقطعات بقاعده کتابت جفر جامع
در آن رقم نمایند در ایامی که قمر زاید النور باشد
و در ایامی که تزاید نور او باشد [illegible] برج عقرب واقع
نباشد و در محل [illegible] محترقه نیز نباشد و هر اسمی
از اسماء الهی که در آن صفحات تکسیر واقع شود آن را
بهر عددی از عددی کردن تجزیه کتابت مسطور شد
ذکر نماید و بخور لایق در وقت کتابت و قرائت
اسماء کار دارد تا انواع فتوحات صوری و معنوی
و فیوضات دینی و دنیوی خواهد بود و بنابر
انموذج کتابت اسماء چهار حرفی بطریق کتابت جفر جامع

چند خانه از صفحهٔ اول که مکتوب میگردد و بالله التوفیق

صورته

خانهٔ اول
از صفحهٔ اول و سطر اول
۱۱۱۱

خانهٔ دوم
از صفحهٔ اول و سطر اول
۱۱۱م

خانهٔ سوم
از صفحهٔ اول و سطر اول
۱۱۱ح

خانهٔ چهارم
از صفحهٔ اول و سطر اول
۱۱۱ط

خانهٔ پنجم
از صفحهٔ اول و سطر اول
۱۱۱ی

خانهٔ ششم
از صفحهٔ اول و سطر اول
۱۱۱ک

خانهٔ هفتم
از صفحهٔ اول و سطر اول
۱۱۱ل

خانهٔ هشتم
از صفحهٔ اول و سطر اول
۱۱۱م

خانهٔ نهم
از صفحهٔ اول و سطر اول
۱۱۱ن

خانهٔ دهم
از صفحهٔ اول و سطر اول
۱۱س

خانهٔ یازدهم
از صفحهٔ اول و سطر اول
۱۱ع

خانهٔ دوازدهم
از صفحهٔ اول
۱۱۱ص

خانهٔ سیزدهم
از صفحهٔ اول و سطر اول
۱۱۱ق

خانهٔ چهاردهم
از صفحهٔ اول و سطر اول
۱ر

خانهٔ اول
از صفحهٔ اول و از سطر دوم
۱هر

خانهٔ دوم
از صفحهٔ اول و سطر دوم
۱هرح

خانهٔ سوم
از صفحهٔ اول و از سطر دوم
۱۱هرط

خانهٔ چهارم
از صفحهٔ اول و سطر دوم
۱۱هری

خانهٔ پنجم
از صفحهٔ اول و از سطر دوم
۱۱هرک

خانهٔ ششم
از صفحهٔ اول و از سطر دوم
۱۱هرل

خانهٔ هفتم
از صفحهٔ اول و سطر دوم
۱۱هرم

خانهٔ هشتم
از صفحهٔ اول و از سطر دوم
۱هرن

و بواقی رقم سطور و بیوت صفحات از قرار همین انموذج بر متأمل صاحب وقوف مخفی نخواهد بود

فصل

جائزه حرف که خاست وسیع — بنمود انموذم تکسیر
حور یاز هر بیت ره — بنمودم بتمام احباب
بهر طلاب کشودم سر گنج — فدای گنج نمودم بی رنج
گوهر از کان عمل بنمودم — پرده از چهرهٔ آن بکشودم
خود هر کی که ازین معدن خاص — گوهرش را جوید بغوص
عمل خیر چو بنیاد کند — از عیانی بدعا یاد کند
غرض اینست که ارباب طلب — نکنند از پی مقصود تعب
بر قواعد چو سر استر دانند — بهمانا نحو بخوانند

چون زین نظم بیابند تو　　فوندا زره انصاف بلد

عشر

بعضی دیگر از اکابر در علم تکسیر قاعدها اختیار فرموده
که از نوادر است و شامل کلیات ذو اعمال جلالی
و اسرار جلالی و اصل آن بر چهار حرف که اسم
مرکب از آنست و ترتیب آن برین منوال است و هی
و جامع حروف علتست با حرف ها که از حرف حقیقت
و چون ازین حروف چهار گانه شش کلمه ترکیب کنند
که از علل حروف و این کلمات حاملیا اسم الله که ششصت
و شش است مبرهن میشود و کلمات شش این است
ام او هو یا یه یو و این شش اصل را چون
هر یکی را با تکسیر کنند یعنی و شش کلمه ترکیب شود
منصوص مطابق عدد اسم الله و مقلوبش بر همچنین
و صورت ترتیب کلمات چهار حرفی منصوص این است
الله اوام اماو امهو امیا امیه
امیو اولو اوهو اویا اویه اویو
اوام هوهو هویا هویه هویو هوام

هو و یای یاهی یوی یام یاو یاهم
یام دای هی هی م یی و یی م م یی م اه
یی م و یی هی ای وی و ی وا م یی وا و
ی وی ای وی م این بود و شش ترکیب منصوب
و مقلوبش اینست ماها واما وهما ایها
ای هو التراکیب والله اعلم واحکم تنبیه

ای که دلدی سر تکسیر حرف　　هیکل این قاعده اندر دوی نوش
کاین دوی را صدف اسرار　　بی بدل چون گهر شهوار است
این طریقت که بیاد کرده　　بنفس و سر این دست
من ز توفیق خداوند بعون　　طالبان را بنموده رسته
اصل و فرعش بنمودم　　فاش کردم همه نقد کنوز
باشد از باب خیر من　　چون بیابد طلبت تدبیر
دو درو حیو جود دکار شود　　واقف از جوهر اسرار شود
لیک باید همه از صدق و صفا　　اکتند از سر اخلاص دعا

فصل در بیان اینکه الله که اسماء حروف
ان داروار باب اول از تکسیر ایجاد که مبنی بر بیست
هشت حرف است منحصر بر بنه دوراست هر دور

بحروف و بحرف ق مذکران ق فت و دو و اين
منسوب بروح و حیوان و دو و دو منسوب
بنفس و نبات و دو و رسوم منسوب بجسم و معادن
و دو و ق م منسوب بذات و اسماء حروف
سوی حرف الف چهار حرفیت و اسماء خاتم سوی
حرف آخر ش پنج حرفیت بر این نسق والله اعلم بالحکم

اسماء حروف ا زعدن ب بلخم ج حنطلس
د زعز ه هنتم و وسطنظ ز رجبعم ح حا
ز ب ط طو منلی ی کفش ک لهف ل صنع
م منزهلت ن نندان س سطاجص ع عبعز و ف
فهکی ص صلحیع ق ققفق ر رخشرش
ش شنوظطات ت تفعث ث ثمتزخ خ خمسو ذ
ذ داغ ض ضکفت ظ طعجوش غ غذجیز هت
اسماء خاتم ١ اغنفحا ٢ اغرعدب ٣ طسغنجوج
٤ انذجد ٥ منکفنه ٦ جمشطاو ٧ زعدانز ٨
رنعزمح ٩ خلجسط ١٠ امفشتری ١١ نمیفنلت
١٢ وجسفل ١٣ کنیمم ١٤ ذ دحیمن ١٥ اشتحوص

١٦ احدانلع ١٧ هیشنف ١٨ طحوطفص
١٩ ققفقفق ٢٠ بحکنس ٢١ ضطلخش
٢٢ کنزهت ٢٣ فرهکث ٢٤ لوطشطخ
٢٥ محبغرر ٢٦ مترهض ٢٧ شطلجط
٢٨ ت تعداع بیست و هشت اسم است

جدول

اد و ر حروف این اسامی شریف نموده
می شود تا رفع شبهه در حروف
این اسامی بود بعون الله تعالی و تقدس

ا ب ج د ه و ر ح ط ي ك ل م ن س ع ف ص ق ر ش ت ث خ ذ ض ظ غ

ن ن ش غ ت س ح ا و م ر ك ث ط س ه ل ق س خ ب ي ج د ل ص ذ

ع ق ه ز ت ص ب ن ه ك م ش ب د ل غ م خ ق س و ي ص س ا ف ج ح

د ح ل خ ر خ غ ز ش ف م ه م ا ج ب ل س ق ت ظ س ث ص ن ي و ب

ن غ س ا م ظ ع ب ل ض ف ج ك ذ ص د ى خ ق ه ط ث ر و ح ت ش ز

غ ا ط ب ص ج ذ د خ م ث و ت ر ش ح س ط ق ى ص ك ف ل ع م س ن

ن غ س ا م ظ ع ب ل ض ف ج ك ذ ص د ى خ ق ه ط ث ر و ح ت ش ض

ذ ز ص ن ك ش د غ ج ت ى س ف ح ح ا ص و ق م ل ب ه ط ب ث ط ع

ح ع ج ذ ن ط ا م س ن ض ص ج ب و ل ت ط ق ك خ ه م ش خ س ل ه

ب د و ح ي ل ب ع ص ر ب ح س غ ظ ذ ث ش ق ف س م ك ه ز ه ج ا

ب ح د ه و ب ح ه ى ك ل م ن ص ع ف س ق ب ش ت ت ح د ص ظ غ

حروف بادی

بدان ایدك الله تعالی که هر حرف از حروف طبایع را
چون خواهند که اسم اعظم و اسم اعوان بیرون
آرند و خاتم او بدانند قاعده چنان مقرر داشته‌اند
که از حروف هر عنصر که خواهند حرف اول و دوم
و چهارم و هفتم مثل اسم اعظم است سیوم و ششم اسم
عوان است و پنجم خاتم اوست و تکسیر حروف
طبایع برین نهج است که مذکور میشود والله اعلم

[illegible]

اج ی ت ج د ن ا د ی ص ج ی ن ث و
ذ ص ا ی ص ث ج ن ث ا د ص

حروف آبی

ب د ك ض د ع ع ب ح ك ق د ك ع ض ح
ع ق ب ك ق ض د ع ض ب ح ق

[illegible]

ه ز ل ظ ز ط ش ه ط ل خ ز ل ش ظ ط
ش خ ه خ ظ ذ ش ظ ه ط خ

[illegible]

م س د ع س ف ت م ف ذ ص س د ت غ ف
ت ذ م د ذ غ ص ث غ م ف د

[illegible]

[illegible] اج د ج ن ص ش [illegible] ب د ع ك ع ق ض
[illegible] ه ز ط ل ظ خ [illegible] م س ف ق ذ غ

[illegible]

[illegible] بدكض [illegible] مسغ

[illegible]

[illegible] د ص [illegible] ح ق ب ط [illegible] ف ذ

[illegible]

[illegible] ش ت

[illegible]

ا م ذ ه ط ف ا ط م ش ه م ف ظ ط
ذ ش ا م ش ذ ه ب ذ ا ط ش

حروف آبی

ب د ن ض د ی ص ب ی ت و ن ض ص ی

صت ن ب ت ص وص ضب لث

ج زس ظ ذي قج لس ت ذ س ق ناك

ق ت ج س ث ن ظ ق ظ ج ل ث

د ح ع غ ح ل ر د ل ع خ ح ع غ ل

م خ د ع خ غ ح د غ د ل خ

ا ت اه ط م ف ش ذ ج ذ ل س ق ن ظ

ب و ي ن ص ت ض د ح ل ع د خ غ

شاهد يونس ح ن س ظ دمغ

طس بيات كث لخ

ف ص ق ف

چون مبحث تکسیر بحر بو جا ابدا اولی واجب است که تو علم تکسیرات متوفقان شده بسه تا ده در ده بنوعی خاص مرقوم شود که باعث فواید تام بوده باشد وبالله التوفیق

صی طاری		ع	ل	ی	م
طاری	حیی	ی	م	ع	ل
		م	ی	ل	ع
حی طاری		ل	ع	م	ی

پنج در پنج

ت	ه	ي	ع	ص
ع	ص	ا	ه	ى
ه	ی	ع	ص	ك
ص	ل	ه	ي	ع
ي	ع	ص	ك	ه

شش در شش

ا ب ج د ه و
و د ا ه ب ج
ب ه و ج د ا
ج و ه ب د
ه ا د و ج ب
د ج ب ا و ه

هفت در هفت

ا ب ج د ه و ز
ه و ز ب ج د
ب ج د ه و [illegible]
و ز ا ب ج د ه
ج د ه و ز ا ب
ز ا ب ج د ه و
د ه و ز ا ب ج

هشت در هشت

ب ج د ه و ز ح
ه ح و ز ب ج ا د
ز د ب ح ا ز ه ج
ح ه ز ح و ب د ا
ج ز ح ه د ا ب و
ز و د ا ح ه ج ب
د ح ب ز ح و ه
ب ا ه و ج د ح ز

نه در نه

ه ل ك ح ى غ ف و س
ح ف ر و م ى غ ك ل
ل ك غ م و س ى ف ح
ك ح ل ى س م و ع ف
غ م ف ك ح ل [illegible] [illegible] و
ى م ح ل ف و ش م ح
ر ى و غ ك ب ل ح م
و غ م ف ب ت ح س ى
ف و ى س غ ح م ز ط

این الواح شریف بحروف مفرده رقم کرده شد
که انموذج تکسیر و کلمات بوده باشد چنانچه
اگر خواهند ازین قرار رقم زنند زیرا که این
سر بقیا در است و فواید کلی دارد والله اعلم

فصل اول بنام تکسیر — بنوشتم بنمودم تقریر
ربط خاص با ارباب طلب — فاش کردم بقوانین ادب
باشد زحسن عمل اهل کمال — چون بیابند درین شغل مجال
زوندان ره انصاف بقی — وز بدیها بنمایند جحد
در همه عزم بدیها نکند — فکر در باب ردیها نکنند
گر توانند بجود جلال — طلبند از پی صحبت کمال
باشنا این نشنیده محبت — دشمنیشان نخانه تو بتو دست
این بدانند که از دشمن دوست — نشود دوست باید که عدو
دیو کی یار شود تا انسان — آدمی را بود از وی شیطان
آدم آنست که یارش علم است — روز و شب در پی تکسیر و کتب است
دیو با دیو نشیند تا جا — دیو هم دیو گزیند تا جا
غرض آنست که انسان تو — نشنیدند بود...

ده دی ۱ ه

ا	ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط	ی
ب	ج	د	د	ن	ا	ه	د	ح	ط
ح	ه	و	ی	ط	د	ا	ه	و	ح
ه	و	ح	ط	ح	ب	ب	ا	ه	د
و	ی	ط	ح	ز	و	ق	ب	ا	ه
ی	ز	ح	ا	و	ه	د	ق	ب	ا
ه		ه	ح	ز	،	ح	ط	ی	ز
،	ه		ب	ح	ج	ح	ب	ی	ه
ح	ب	ه	،	ب	ط	ی	ب	ب	ح
ط	ح	ب	ه	ا	ی	ب	ح	ب	ب

تا مالك خوبی كه بود در فكر خويش تا اثر ماند در فكر
با نهد با سر چرخ فلك بكند در بشر اين اثبات
كن تكر بود من فكر هو حلقه بند عيانی در كو

[illegible]

در قوانين بسط حروف دانسته ان بود و قسم است
قسمی ملفوظی و قسمی عددی و در بين قسم از
قواعد كه حضرت سيد كمال الدين حسين خارجی
قدس سره العزيز عمل نموده اند مسطور ميشود
در يك دو سه حرف معين بجهة انموذج تا طالب
دستور العملی باشد مفيد و علی هذا طريقة الكلی

[illegible]

عدد اول . او الف الی ق . سه
واحد ثلث ثلاثين ستين خمسه ماية اربعه خمسين
خمسين عشر ستين خمسين الف
سبب وجد ماية اثنين سبعين اربعين
واحد عشر خمسه

وا سه حرف بجهة انموذج نوشته شد و بواقی
حروف را برين قياس عمل بايد كرد و بايد دانست
كه حروف را و بعضی حروف ثالث و عملش بر
همان نهج است كه در اين سه حرف نموده برين طريق
خمسه اربعماية ستين

[illegible]

الف واحد تسعه عشر الف ماية عشره
سبعماية اربعين اثنين و سبعين بسط
عدد بدر امضروب بايد داشت تا وقتی كه عدد
مكرر واقع شود كه بسط الحرف تمامست و باز
حروف ديگر كه است بسط بايد نمود برين نهج
يا ثلثه الف ثلثين خمس الف ماية ستة
و يمكن علی هذا الی تكرار العددی و باقی حروف
برين اسلوب بسط است والله اعلم بحقايق الامور

[illegible]

در بسط و ثبات و حروف طبايع و انموذج
عناصر در دو حرف از حروف تا بر مسطور ميشود

وبواقی بدین قیاس باید کرد که بعمل فرزند داد اعلم
دو حرف ناریه الف راجد بینات واحد
مخرجه مخرج ها بینه بینات سته
مخرج عدد سته مخرج عدد بینات سته
ناری ناریه بدین قیاس بواقی حروف طبایع اسما باید
آورد چنانچه در دو حرف مرقوم گشت و از سهو
و غلط پرهیز باید نمود حروفات مخارج که جمع شود
بترتیبی که واقع شده باشد اگر مجموع الحروف موجب
اسما چهار حرفی مرکب باید کرد و اگر مفرد باشد
پنج حرفی و ملاحظه باید نمود که حروف اسما که در
حروف مخارج مرکب شده بچه ترتیب واقعست اگر بترتیب
طبایع بشد از اسما علویه دانند و اگر بترتیب مخالف
واقع باشد اسم ملائکه و لکن بر خلاف این دو وضع
اسم اعوانست چنانچه فرض نموده است اتفاقا عدد که از
حروف الف و حروف ابجد رسید بترتیب چنین واقع
ست ص ه ی ض و خ ر غ ح ی ط ذ ن و ز س ت
ع و ذ س ن [illegible] و ترکیب اسما چهار حرفی

میشود بدین دستور لشهی طوخ محیط ذنود
ستعه ذس اکنون چون اسم اول بر خلاف
ترتیب طبایع ترتیبیا بعدیست اسم اعوانست واسم
دوم چون حرفی از حروف ناری در اول اوست
و در عوض خود واقعست اسم اعظمست و اسم سوم
نیز اسم اعوانست و بواقی را چون حرف اول
از حروف ناریست اسم اعظمست و چون اسم ملکه
واقع باشد از اسم اعظم حرفی کردن آخرش واقع
اول باید آورد که اسم ملک حاصل میشود پس
تکثیر و طا با حروف مشغول شوند والله اعلم

مثنوی

بکه مثل تو باین سینه ... | ستر این علم نبود کارت
زانکه فخر ربط حروف | بهره با فن اهل وقوف
شد این بسط حروف جمل | گر درین فن نمایم عمل
از علمای بزرگان ... | که نهیند بعلم و تمکین
زیده خاص نمود مسطور | بهر طالب نهادم دستور
فصل ثانی بتمام آورد | تحفه خاص خریداران کرد

که از این علم چو یابد خبر — ور عملهاش بیابید اثر
بدهد از سر عجائب ز ایشان — حق تعالیم فرو گذارند

[illegible]

در ذکر بعضی از ترکیبات حروف و خواص آن بدان
وفقک الله که حروف تهجی را بعضی از علمای علم جفر به دو قسم
اعتبار نموده اند مذکر و مؤنث چنانچه یاد کنیم
حروف مذکر داشته اند بدین تفصیل

ا ج د ذ ص ض ق ک ل م لا

و از جمله [illegible] حرف را عرب یاد کرده اند که [illegible]
حروف از حروف مؤنث است مثل [illegible] و حروف [illegible]
د ص ق ک ل و اسامی که از این حروف مرکب است
دال صاد قاف کاف لام و [illegible] حروف باقی [illegible]
هست [illegible] جد [illegible] و جمله حروف باقی را خود
الا [illegible] گفته اند چنانچه مصطلح [illegible]
[illegible] که برای تفرقه بین الاثنین [illegible]
حروف مصالح [illegible] جهات [illegible]
شطغظ غضو [illegible] و حروف [illegible] که از جمله شش حرف

مذکرات [illegible] از حروف مؤنث بخود متصل
میسازد [illegible] ب ت ث و اسامی حروف الف
ابت [illegible] و چون مقدم ایشان شود ابت و دیگر
حرف جیم که از جمله شش حرف مذکرات دو حرف
مؤنث بخود میکشد [illegible] ح خ و اسم ایشان
حج و حرف دال که از حروف مذکرات چهار حرف
مؤنث را بخود متصل میکند [illegible] ر ز س ش
و اسم او [illegible] ر ز س ش و حرف ضاد که از
حروف مذکرات [illegible] حرف از حروف مؤنث بخود
میکشد [illegible] ص ط ظ ع غ ف و حرف میم که از حروف
مذکرات [illegible] حرف از حروف مؤنث بخود میکشد
[illegible] ن و ه و اسم او [illegible] و دیگر
حرف لام الف که از حروف مذکرات [illegible] مؤنث را
جذب میکند که [illegible] و اسم [illegible] لای [illegible]
دیگر حرف الف و حرف [illegible] از حروف [illegible]
که [illegible] نقش [illegible] حرفی با ما
ندارند و اسم [illegible] النبی والله اعلم

جدول ب

بدان ایدک الله که حروف حامل چهار حرف و دو اسم
والی جمعت و تفصیل آن برین وجهست که لام
حامل الف و حروف یا حامل هفده حرف برین تفصیل
بی تی ثی جیم حی خی ری زی سین شین طی ظی
عین غین فی میم هی و الف حامل هشت حرف
برین نسق دال ذال صاد ضاد قاف کاف لام
واو و حرف واو حامل نو نیست و حروف قواعد
سه قسمت قسمی قاعده نفس خود و قاعده نفس غیر خود
وان در کلمه بین واضحست که حرفا و لش باست که
قاعده خود و قاعده یازده حرف برین دستور
ب ت ث ح خ ر ز ط ظ ف ه و حرفی
قاعده خود است و قاعده دو حرف دیگر که ان جیم
لامست و حرف نون قاعده خود است و قاعده چهار
حرف دیگر که ان سین و شین و عین و غین است
و قسم دیگر که قاعده غیر است و قاعده خود نیست
سه حرف ف ل د و قاعده هفت حرف برین دستور

الف ق ن کاف د ل ذ ل ضاد صاد و قسم
ثالث که قاعده خود است و قاعده غیر نیست حرف
واو است و اسم حروف قاعده القواعد الف است
و حروف حامله هشت برین ترتیب د ذ ص
ض ق ک ل و و حرف دال و ذال بلام قاعده است
و واو بخود قایمست و چون حروف صانع مصنوع
با هم جمع شوند برین نسق د ل ذ ل ص د ص د
ق ف ک ف ل م و و شخص چون که فقیر و امقید است
که تعویذ از این حروف نویسند باذن الله تعالی

جدول هـ

بدان هداک الله که حروف الف و الجمس از قرار حروف
ا ب ت ث ج همه حروف الف اول الف دال
دیگر الف ذال دیگر الف ضاد دیگر الف ق دیگر
الف کاف دیگر الف لام و الف اول حروف جماعت
بر تمامی حروف از نور اول است و باقی در تحت جماعت
الفند چنانچه در حرف دال الف سه است بین ابدال
و الام و در ذال هیچین و در صاد سه است

الضاد والدال و در ضاد همچنین و در قاف سه تا
بای القاف وله و در کاف همچنین و در لام سه تاست
اللام والمیم پس الف ساده هفت چون جمع شد حرفها
ممدوده اسما ساده از ان ظاهر شود برین نسق
دال ال دا اص اض او اب الد اا دال اذا اص اش اق
اف الد اد ال اذ اص ضاق اف الد و الله اعلم و احکم

گنج اسرار الهی حرفست / گوهر مخزن تناهی حرفست
سی و شش حرف که در گوهر بند / کس بپایان رموزش برسد
سی و شش بر جمال اسم الله / مانده از کیفیتش در افواه
اشرفش نام الهی بدوام / منبع رحمن رحیم وجه
شارح عالم علم جبروت / فاتح نامهٔ ملک ملکوت
سر لاهوت ازان در جبروت / جان ناسوت ازان ناسوت است
نطق هر ذره ازان در تسبیح / داند این هر که رهنما است
هست در کون و مکان دیده / در دلها نهان است عیان
خاصیتهاست نداند پایان / عارف شد بآن دانایان
و امتزاجات ده ترکیبش / وز رسوم رقم ترکیبش

بر از هاست درین نام لقا / که کند اهل معانی ادراک
بحر نکته فرسته که از موجه ان / هر نفس خالق خاصیت عیان
هر چه از فکر در آید مذکور / و بحر الفتوه بماند در کور
هرچه از کیفیت نقطه حروف / بود دور بعنوان شکوف
سر نهان در حروفات تمام / تو از کف مباد که عوام
مطلع گشته بآن کار کنند / خلق را بچده ازار کنند
رمز خاصان تو از کف تمام / تا نیابد از وی جاهل خام
مجملا هرچه درین کار کسب / وانچه مشهود در بیان
هرچه باشد طلسمست بکنج / کادمی فتح الف برنج
نقد گنجش همه اسما خدا / کاین طلسمات از آن یافت بنا
هر که او حل طلسمات کند / نقد و حاصل اوقات کند
هر چه پیداست درین دور بنا / هست بجلوهٔ اسماء الله
حرم آن دل که بیابان / نکند فاش رموز
ای عیانی چو توانی کشف رموز / کردی و یافتی از نقد کنوز
بشنو از من که اشفاق زدند / باز پنهان کن و غماز مشو
هر که اهلیت این خالص هست / بدهد حاصل ازین فایض دست
دم فرو بند که نا اهل / تو ندارین روش خاص

فصل ثالث نمیبن کرد انما   فصل رابع در ابتدا ...

در ... نوع ...

در نموذج استخراج اسمای الهی و اسماء روحانی از

اعمال تکسیر حروف سوسیو ... المعالی ...

بدان ایدک الله تعالی که بعضی از بزرگان در این علم شریف

چنین تقریر فرموده اند که در هر امر از امور دنیوی

و اخروی و در هر مقصدی از مقاصد صوری و معنوی

که اراده داشته باشند بشرط شرعیت و معقولیت

امر که از ان نسبت ... ممکن الوقوع باشد

چنانچه فیهنا کسی را مطلوب علت و زیادتی ...

انموذج عملش اینست که مطلوب میشود طالب محمد

و مطلوبش علم و کیفیت بسط و تکسیرش باین انواع

طالب	مطلوب	حروف بلاتکرار طالب
میم حا میم دال	عین لام میم	م ح ع ا د ل

حروف بلاتکرار مطلوب	حروف	امتزاج الحروفات
ع ی ن ل ا م		...

جمل الاته	جملات الحروف	اسماء متواز ...
۱۲	۲۲۴	...

اسماء روحانی	عالم	هناب	حلیم
...	...	...	طالب

معلائیل ... عمائیل

مطلوب	امتزاج	اسماء ممتزج	بینات بلاتکرار
ع ل م	...	...	ی ا ل

بینات بلاتکرار مطلوب ... طالب محمد
م ح م د ... ح ا م ... دال

مطلوب ...	طالب جملاته	مطلوب جملاته
۳۰۳	۲۲۴	ع ی ن ... م ...

طالب استنطاقه مطلوب استنطاقه حسن و فر
... ۲۳ ... س د ... د

امتزاج حروف
ع ی ی ... ل ا م ... د م ... ش ب

اسماء متوادعه علام مهند حکیم امین جواد دائم ...

اسماء روحانی معلائیل ... کیائیل ...

و جوائیل ... انموذجی در باب

تسخیرات روحانیات از اعمال سید کمال الدین

اخلاطی قدس الله سره العزیز مسطور میشود

در اینکه ... سخر لکم ما فی السموات و ما فی الارض

جمیعا منه و این عمل در مدخل ... حروف ...

کشانده حروف ... مکتوب ... عمل

جملات حروف ۲۳۷ ... ت ... ی ث ...

ع ن ه م و ن س ع خ ج ر ض ل ت ل ی م ف

الم ق و مرن ی س ل ع ب خ ل ج ض ر د ا

ض ه ج ف ل و خ م ت ن ع ی ل ت س ا ش ر ل

ای ض ع ه ن ج ت ف م ل خ و ... تمام غیر

...

مکرراست این د س خ ول لـم اف ي ت ض

ج ع ن ه ترکیبات میزا ه هارسو ععکح

مجبل پ نوداني هارس لمعیل ظاپج ۱۵۳

وتفجحت سه ذ ف منم مغیث بصیر اول

مجموع حروفاین مذکوره سی وشش حرفست

مطابق باجمل اسم الله وجمل حروف تمام این سطر

وسیزده است بی زیاده و نقصان ودرسطور

تکسیر مقدم مؤخر در سطر ششم مکررات خبا

حاصل التکسیر چهار سطر سطرها شد واز مضمون

این مذکوره مدعا واضحست حاجت اظهار

نیست ولوح مظهر ومضمر این مبارک کرانست

وعمل در این لوح و ستخراج اسماء ملائکه

واعوان از اعداد این لوح بر هوشمندان

بصیر مخفی نخواهد بود وتکرار این مذکوره

بعدد وفق مقدمست ومداش سی وشش

دوراست بعدد حروف این مذکوره وبالله

التوفیق ومنه الاستعانة

نسخه

لوح مظهر

لوح مضمر

[illegible] حرف [illegible]

چون قبل از این در عمل اسم محمد فرضنا انموذجی مسطور
شد ما سبحی که متضمن حصول علم باشد در آن انموذج
با اسم علیم و علام و عالم کتب در باب قراءت یک
اسم از اسماء مذکوره قاعده چند بیان می‌شود که
دستور العمل باشد در هر اسم از اسماء الهی

قاعده اولی در اسم [illegible]

این اسم چون چهار حرفست او را عدد اصغرش چهار
باید عدد را بسیط طبیعی گفته اند در اصطلاح زیرا
که مطابق حروف اسم مذکور است و کر اسم دو حرفی
یا سه حرفی یا پنج حرفی یا زیاده از پنج حرفی باشد
عدد بسیط طبیعی او مطابق حروف آن اسم باشد
عدد صغیرش شش است و این را عدد ناری دانسته اند
دیگر عدد طبیعیش یازده است و این عدد چون
با عدد جامعش که یازده است که مساوی‌اند
اعداد این دو مرتبه را ممتزج قرار داده اند
دیگر عدد متوسطش صد و پنجاه است و این عد

از قرار جمل میشد ابجد است و این مرتبه را
عدد هوائی گفته اند دیگر عدد کبیرش جمل
یکهزار و سیصد و هفتاد است و این عدد از
قرار مراتب حروف اسم علیم است چنانچه عین
هفتاد و لام سیصد و یا یکهزار و میم چهل
هزار زیرا که هر حرف در مرتبه از مراتب
اعداد واقعست و این عدد را عدد مائی خوا
نده اند دیگر عدد اکبرش و این عدد چهل
هزار هزار و یکصد و سه هزار و هفتاد
و این اعداد از چهار مراتب اعداد است که بعضی
بر این دستور که مسطور می‌شود
ع ل ی م و این عدد را ترابی
دانسته اند والله اعلم و احکم فی کل الامور

قاعده [illegible]

عدد اصغرش طبیعی بسیط عدد صغیرش ناری
عدد وسیطش ممتزج با عدد کبیرش
عدد کبیرش ممتزج با عدد بسیط

عدد جامع هوائی عدد مفوض مائی عدد بسیط ترابی

اول بسیط یبوثانی ناری ثالث هوائی رابع مائی خامس ترابی

اول یبوح ثانی ناری ثالث هوائی رابع مائی خامس ترابی
سادس ممتزج سبعین ثلثین عشره اربعین جمع الجمع

عدد اصغر ناری عدد صغیر هوائی عدد وسیط مائی
عدد کبیر ترابی عدد کبیر جمع الجمع

اول قمر ثانی عطارد ثالث زهره رابع شمس
خامس مریخ سادس مشتری سابع زحل

عدد اصغر مع نقاط عدد صغیر عدد متوسط
عدد کبیر عدد اکبر عدد کابر عدد اکبر کامل
عدد یعنی این هفت عدد در تذکار اسم علیم نموده شد
واین قواعد سوای قواعد اعداد ابنفی واثنی واهلی

وغیر ذلک ست که در تحفه این کتاب
مسطور شده آبجد نوع که عامل صاحب عو
میسر باشد عمل بر آن نماید و در هر اسم از اسماء
الهی جل شانه که مقصود باشد وبالله التوفیق

شرح وعلیه التکلان

ابجد و تکسیر اعداد	از بزرگان سوال داد
دان نمودم بطرز تعلیم	هفت قسم از جمل حرف
نموده که عزیزان کا	باشد انمود مستان نگ
ابتدا نموذج هر اسم که	ذکر شان بهر قوت عدد
تا کامو فرخنده باشد	کرکه فتحها ساز دکار
کوچه در تذکره حلالم	اهر که با شرایط دعو
لیکن این تذکره خاصا	حل هر مشکل از بیان
شرط تقوی و طهارت	تا کی مشکل خود بگشا
منزل پاک ولباس طاهر	باید و خاطر صاف خاص
صوم و بوی خوش هم حرز	تا شود دفع حجاب ملکوت
عزلت و خلوت و ذکر ید	هر که باشد عاشق اید کا
در این گنج عیانی که کشو	نظر شن با ذن فایل

باشد ارباب ثنا و تبع تا　　ذکر خیری زوی رندجا
خورده بدان که قواعد　　بهره و تحریر بخواند

[illegible]

قاعده استخراج اسماء ملائکه از حروف مفرده
و مرکبات اسماء الهی بسیار است زیرا که هر
فردی بنوعی قرار داده و از انجمله اینجا اعتبار
تمام و از دهت مسطور میشود والله الموفق والمعین

[illegible]

الف　بی　جیم
حروف سه در بسته
حابیل　　طاسیل
عدد وسیط مجموعی　　عدد ملفوظی
یناسیل　　قباسیل
حروف دو در دو
باسیل　　دائیل
عدد وسیط مجموعی　　عدد ملفوظی
واسیل　　یائیل

حروف سه در سه
جائیل　　حائیل
عدد وسیط مجموعی　　عدد ملفوظی
حائیل　　بجائیل
این سه حرف بطریق نموذج نوشته شد
و سوای حروف را درین قاعده بهمین نهج قیاس
باید داد که چهار اسم ملائکه از هر حرفی استخراج نماید
بعدد عناصر اربعه والله اعلم بحقایق الامور

[illegible]

اما ابجد را اسماء الهی مقرر نموده اشتراف کرده
اسم از اسماء الهی جل شانه زیرا که حروف اوائل
اسم جلالش مقدم دارند اسم ملکی بوده باشد
چنانچه در اسم علیم فرضا چون حرف میم مرا
مقدم بر حرف عین دارند و ایل را خارج بر آن
اضافه کنند اسم ملکش معلیائیل است
درین یک تم عدد است که نموده شده است

[illegible]

که حرف آخر اسم را حذف نموده باقی حرف
اسم را عدد بگیرند و مستنطق ساخته
حرف آخر اسم را که محذوف است بر حرف
استنطاق مقدم داشته اسم ملك
دانند چنانچه در همین اسم علیم حرف
آخر را حذف کردیم و باقی حروف
اسم را عدد گرفتیم صد و ده بود مستنطق
ساختیم قی شد محذوف را از او ان مقدم
ساختیم اضافه ایل از خارج در آخرش
مقابل اسم ملك شد والله اعلم واحکم

[illegible]

که تمام حروف اسم را مقلوب کنند چنانچه
در همین اسم علیم اسم ملك میلعا شد
باشد اضافه ایل از خارج والله اعلم

[illegible]

که جمله حروف اسم را حساب کرده پنجاه یا ان بیض
عدد ایل طرح کند باقی را مستنطق ساخته با مانده

طرح اسم ملك و اند چنانچه همین اسم علیم که جملش
صد و پنجاه است پنجاه را از آن طرح کردیم باقی نود ماند
مستنطق ساختیم صط شد حرف ثانی را مقدم داشتیم بر عشرات
داشتیم ماند قدرا اسم ملکش طصائیل و قس هذا فی جمیع الاسما
الالهی جل شانه والله اعلم و احکم

از قواعد که درین علم شریف ... گر ترا از قول نیکان نائبه
هر یک قاعده اثر دولت ... عملش بی شبهه بود حالت
هر یکی به بین سود ... حکم بسیار دگر از این رو رست
عارف قاعده دار ... میشناسد با اسالیب رموز
چیز ازین نیست بحال ... تا نیابد عملش مرد شریر
صاحب از آدمی علم شریف ... رحمت دعوت شناسی لطف
ذکر آیات از ایشان ... گر بخواند بی از او ذکر
علم تکسیر آسان ... کار از آده دلی ...
ای عجب جز این ... جز بدی با اسالیب ...
بشد از شو ... گر بود مومن و خوش ...

[illegible]

فصل ششم در ضابطه استخراج اسما الهی
از اسم شخص معین بقاعده معتبره معینه که بطریق

حضرت جامع من قوم میکردد این ضابطه بیت خاص
که حضرت سیادت و افادت پناه سید کمال الملة
و الشریعة و الطریقة و الحقیقة حسین اخلاطی
قدس الله سره العزیز در کتاب ذخایر الاسما از تعلیم
حضرت ولایت مرتبت فرزند ارجمند حضرت رسالة
العالمین امیر المومنین علی بن ابی طالب علیه الصلوة و
السلام بیکی از محبان خود اعطا فرموده اند مسطور
میشود و بالله التوفیق

بدان هداک الله که این قاعده ایست معتبر و مرویست
از حضرت امیر المومنین حیدر علیه الصلوة و السلام
که حضرت امامزاده برحق محمد حنفیه علیه
السلام از پدر بزرگوار خود فرا گرفته اند و بوسایط
معینه بعلمای ایام از ایشان رسیده تا بحضرت
سید کمال الدین خلاطی و ایشان بطریق انموذج عمل

عمل را باسم شریف خود در کتاب ذخایر الاسما
نوشته اند و چون این عمل از جمله نوادر اعمال مجرب
است و این فقیر مولف را اطلاعی بران بقدر وسع
حاصل بود همت بران گماشت که انموذجی تازه از ان
عمل شریف باسم خود مسطور سازد و بعضی از رموز
ان که مستور بوده مکشوف کرده اند تا طالبان مستعد را
دستور العمل شود چون بران وقف شوند فقیر را بدعای
خیر یاد کنند
غرض کاهل دلی بهر عیانی کند
روزی بصدق او له عاقی [illegible] ودکر هیض فضل نیل مردان
رسد این چنین از ام نوابی [illegible]

مدارای طالب مستحق که بعضی از علمای سلف این
عمل را بر اصول خمسه نهاده اند که آن کنیت و لقب
و اسم و طالع و صاحب طالع باشد و اما چون
اکثر مردم را طالع هنگام ولادت مشهور نیست

سطر عدم التفات و استطاعت اوین دو رماده
رسد صاحب طالع بنوز مقرونیت و اینت
واسطه در انموذج مدار عمل بر اصول ثلثه نهاده
شد کران کنیت و لقب و اسمست و بنا بر این حال
را این انموذج بر هیئت سه اصلست وابنست

بسم الله الرحمن الرحیم

کنیت	لقب	اسم
ابو محمد ۱۰۱	دهدار ۲۱۴	محمود ۹۸

کنیت بعدد کبیر ۱۰۱	وسیط مجموع ۲۹	وسیط کبیر ۱۱
لقب بعدد کبیر ۲۱۴	وسیط مجموع ۱۶	وسیط کبیر ۲۵

اسم بعدد کبیر ۹۸	وسیط مجموع ۲۶	وسیط کبیر ۱۷
صغیری	تخمیر عدد اول و ثانی ۳۱۵	وسیط مجموع ۴۵	وسیط کبیر ۳۶
صغیری ۹	واسطه عدد اول و ثالث بعدد کبیر ۱۹۹	وسیط مجموع ۵۵
وسیط کبیر ۲۸	صغیری ۱	خاتمه بعدد ثانی و ثالث بعدد کبیر ۲۱۲
وسیط مجموع ۴۲	وسیط کبیر ۳۰	صغیری ۹
نتیجه اول عدد فاتحه و وسط بعدد کبیر	وسیط مجموع ۱۰۰	وسیط کبیر ۶۴
صغیری ۱	نتیجه ثانیه عدد فاتحه و خاتمه بعدد کبیر ۶۲۷ ۵۱۴	وسیط مجموع ۱

وسيط صغرى نتيجه ثانيه
كبرى ٧٨ ٦ [illegible]
بعده كبيره ٦٢٧

وسيط وسيط صغرى
مجموعى كبيرى
٨٧ ٧٨ ٦

نتيجه وسيط وسيط
ثالثه بعده كبرى مجموعى كبرى
وسعد [illegible] ٩٧ ٧

صغرى مجمع الاول وسيط
٨ ثلثه بعده كبرى مجموعى
٣١٣ ٧١

وسيط صغرى الا
كبرى ٨
٥٣

كنيت وسيط وسيط
بعده تكسير مجموعى كبرى
٣٠٣ ٨٢ ٢٣

لمك وسيط وسيط
بعده تكسير مجموعى كبرى
٦٣٣ ٥١ ٧٥

اسم وسيط وسيط صغرى
بعده تكسير مجموعى كبيرى
٢٢٤ ٧٨ ٥ ٩

مكسه وسيط وسيط صغرى
بعده تكسير مجموعى كبيرى
٩٤٥ ١٣٥ ٩

واسطه وسيط وسيط صغرى
بعده تكسير مجموعى كبرى
٩٢٧

حامسه وسيط وسيط صغرى
بعده تكسير مجموعى كبيرى
٩٣٦

نتيجه وسيط وسيط صغرى
[illegible] مجموعى كبيرى
١٥٤٣

نتيجه وسيط وسيط صغرى
[illegible] مجموعى كبرى
١٦٦٠

نتيجه وسيط وسيط صغرى
[illegible] مجموعى كبيرى
٣٣

مجمع الاصول وسيط وسيط صغرى
بعده مجموعى كبرى
٣

كنيت وسيط وسيط
بعده زبر و بينات عدد كسر مجموعى كبيرى

صغرى لقب وسيط
بعده زبر و بينات مجموعى
كبيرى

وسيط صغرى اسم بعده زبر و بينات
كبيرى عدد كبيرى

وسيط وسيط صغرى
مجموعى كبيرى

فاتحه وسيط وسيط
بعد وكبري اول وثاني مجموعي كبيري

صغيري واسطه وسيط
بعد وكبري اول وثالث مجموعي

وسيط صغيري خاتمه
كبيري بعد وكبري ثاني وثالث

وسيط وسيط صغيري
مجموعي كبيري

نتيجه اولى وسيط وسيط
وفاتحه وواسطه مجموعي كبيري

صغيري نتيجه ثانيه
وفاتحه وخاتمه

وسيط وسيط صغيري
مجموعي كبيري

نتيجه ثالثه وسيط
وواسطه وخاتمه مجموعي
بعد وكبري

وسيط صغيري مجمع الاصول
كبيري بعد وكبري

وسيط وسيط صغيري
مجموعي كبيري

تم

كتب ... وسيط وسيط
بعد دلبسط عددي مجموعي كبيري
۱۲ ۳۲

صغيري ... وسيط
بعد دلبسط عددي مجموعي
۳ ۱۳۶۴ ۵۰

وسيط صغيري اسم بعد دلبسط عدد
كبيري عدد كبيري ...
۴۰ ۵ ۱۱۲۲

وسيط وسيط صغيري
مجموعي كبيري
۴۴ ۱۲۵ ۱

فاتحه وسيط وسيط
بعد دلبسط عددي مجموعي كبيري
اول وثاني
۱۵۲ ۸۰
۱۳۳۶

صغيري واسطه وسيط
بعد دلبسط عددي اول مجموعي
وثالث
۸ ۲۶۱ ۱۴

وسيط صغيري خاتمه
كبيري بعد دلبسط عددي ثاني
وثالث ...
۱۳۲ ۱۲
۲۵۶۰

وسيط وسيط صغيري
مجموعي كبيري
۹۴ ۲۱۵ ۳

نتيجه وسيط وسيط صغيري
اولى بعد دلبسط عددي مجموعي كبيري
فاتحه وواسطه
۱۵۴ ۲۰۸ ۱
۳۲۰

بلغه وسط
ثالثه بعدد كلمات عددى
فاتحه وخاتمه ٣٩٩
مجموعى ١٧٤

بلعه وسط صغيرى
ثالثه بعدد وسط عددى
واسطه وخاتمه ٣١٣١
كبيرى ٦٢ — ٢١

وسط وسط صغيرى
مجموعى ١٦١ — كبيرى — ٢٤

مجمع الاصول وسط وسط صغيرى
بعد وسط عددى ٢٦٣٥
مجموعى ١٢٤ — كبيرى ٢٦ — ١
٢٠٢

كنبه وسط
بعدد اصول عدد كبيرى ٢٠
مجموعى ٢٥

لقمه وسط صغيرى
بعدد حروف اصول عدد كبيرى ٢١٠
كبيرى ٢ — ٣

وسط وسط صغيرى
مجموعى ١٢ — كبيرى ٢١ — ٣

اسم وسط وسط صغيرى
بعدد حروف اصول عدد كبيرى ٥٠
مجموعى ٢٢ — كبيرى ٣ — ٤

فاتحه وسط وسط صغيرى
بعدد اصول حروف اولى وثانى
مجموعى ٣٣٠ — كبيرى ٣٠٠

واسطه وسط وسط صغيرى
بعدد حروف اول وثالث ٩٠
مجموعى ٤٧ — كبيرى ١١ — ١١

بلعه اولى وسط وسط صغيرى
بعدد حروف اصول ثانى
وواسطه عدد كبيرى ٣٩
مجموعى ١٤ — كبيرى ٦١ — ٢١

بلعه وسط وسط صغيرى
ثانيه بعدد حروف اصول
فاتحه وخاتمه ٥٣٩
مجموعى ٢١ — كبيرى ٦٢ — ١١

بلعه وسط وسط صغيرى
ثالثه بعدد حروف اصول
فاتحه وخاتمه عدد كبيرى
٥٣٩
مجموعى ١ — كبيرى ٥٤ — ١٨

مجمع الاصول وسط وسط صغيرى
بعدد حروف اصول عدد كبيرى
٣٢٩
مجموعى ١٩ — كبيرى ٢ — ١٤

كنبه وسط وسط صغيرى
بعدد اصول بر وبيانات عدد
كبيرى ١٨١
مجموعى ٣٢ — كبيرى ١٩

لقمه وسط وسط صغيرى
بعدد اصول بر وبيانات
عدد كبيرى ٣١٩
مجموعى ٢٣ — كبيرى ٣٩ — ٣

اسم وسط وسط صغيرى
بعدد اصول بر وبيانات
عدد كبيرى ٤٩
مجموعى ٢٢ — كبيرى ١٩ — ٩

فاتحه وسط وسط صغيرى
بعدد اصول بر وبيانات
عدد كبيرى اولى وثانى
٣٩١
مجموعى ٩٠ — كبيرى ٥١ — ٤

	وسيط مجموعى	وسيط كبيرى	صغيرى
واسطه بعدد اصول زبر وبينات عدد كبيرى اول وثالثه عدد كبيرى ٣٨٠	٦٤	٣٢	١٠
خامسه بعدد اصول زبر وبينات ثانى وثالث عدد كبيرى ٤١٢	٥٠	٥٧	١٢
سابعه اولى بعدد اصول زبر وبينات فاتحه وواسطه كبيرى ٧٧٩	١٢٤	٩٥	١٤
نتيجه ثانيه بعدد اصول زبر وبينات فاتحه وخاتمه ٧٧٩	١٢٤	٩٥	١٤
نتيجه ثالثه بعدد اصول زبر وبينات واسطه وخاتمه عدد كبيرى ٦٩٥	١٤	٩	٢٢
مجموع الاصول بعدد اصول مجموعه عدد كبيرى ٥٩٠	٩٢	٢٩	٤
كنيت بعدد لفظ اعداد كبيرى ١٣٠	٢٢	١٣	٤
لقب بعدد لفظ اعداد كبيرى ٢٠٣	٤٢		٢

	وسيط مجموعى	وسيط كبيرى	صغيرى
اسم بعدد لفظ اعداد كبيرى ١٠٣١	٣٣	٩	٩
فاتحه بعدد لفظ اعداد اول وثانى عدد كبيرى ٨٣٦	٢٩	٢٤	٦
واسطه بعدد لفظ اعداد اول وثالث ١٣١	٥٥	٣١	١٣
خاتمه بعدد لفظ اعداد ١٢٢٥	٨٠	٢٩	١
نتيجه اولى بعدد لفظ اعداد فاتحه وواسطه ٢٠٣٥	١٢٤	٥٥	٩
نتيجه ثانيه بعدد لفظ اعداد فاتحه وخاتمه ٢٦٩	١٤٩	٥٣	١٢
نتيجه ثالثه بعدد لفظ اعداد واسطه وخاتمه ٢٢٧٦	١٣٥	٩٠	٢٤
مجموع الاصول بعدد لفظ اعداد كبيرى ١٩٥	١٠٢	٤٢	٦

حوهد

عمل بطون سبعه بحسب جمل اعداد از قرار هر بطن وده
قسم جهة انموزج مرقوم شد و شروع میرود در
انجه مقتدای اولیا و پیشوای اذکیا فرزند حضرت
امیر المؤمنین علی مرتضی محمد حنیفه علیه الرحمة و الرضوان
بجهة مکی تعیین نموده اند و آنچنانست که از
اسم ثلثا استخراج کنیت و لقب با اسم نموده اند و از
حروف اسما ترکیب کرده اند حضرت سید کمال الملة
والدین حسین اخلاطی قدس سره العزیز در کتاب
ذخایر الاسماء باسم شریف خود این عمل را نوشته اند
و این فقیر بی تقصیر هم احمد اسم شریف بحرمت تسلسل
انموزج آنرا با اسم خود مسطور میسازد بجهة طالبان
مستحق والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم اتمام عمل
باسم محمود بسم الله الرحمن الرحیم

اتمام عمل اسم محمود	مدخل کبیر	مدخل وسط مجموع	مدخل وسط کبیر
	ح س	د ل	ی

مدخل صغیر	بسط حروف مداخل لبسط ناموطی
ح	ح ا م ا د و ا و لو ا ف د ا ی ح ا

عدد الحروف اکنون ابجد ... با تغییر ازین عدد

ابجدی نوشتیم برین نسق ت س د س ص د س د
ا ف س ج ش س خ س ت س این حروف مستحصله
دانسته اند که حروفات جز و سطر است در قواعد علم
کتابت بطریق جفر جامع حروف مصحف و خانه جوه
مستحصله چه باید و حروف مستحصله درین انموذج
اینهاست برین نسق ع ظ ظ ص ص و ت د ص ظ ظ
س ق ص ث د ص ه ا د ق م خانها کیر تا علاوه
کتابت جفر جامع نوشته چنین است والله اعلم

خانه اول	خانه دوم	خانه سیم	خانه چهارم
ع س ظ	د ظ ص ص	ص ص د و	ص ت د د
خانه پنجم	خانه ششم	خانه هفتم	خانه هشتم
ذ ص ی ت	ت ظ ش ص	ص ق ح ص	ص ت ت د

خانه نهم اکنون از حروف مستحصله نظایرش باید
ابجدی چه باید و از دو حروف نظایرش اینهاست
برین ترتیب ب م م د د ح د د م م ا ه د ح د ا
چون این حروفات را مدله و موخر کنیم منصوب در
سطر اول کبیر کنیت و لقب و اسم ظاهر گردد برین نسق
اب ذ مزح مرد دم دار مرح مزود
اکنون از حروفات کنیت و لقب و اسم اسماء متوافق جمیع

ساحت بر بن نجح هو مدبر حامد واحد محمد ابن ا
متوافق الحروف با حروف کنیت ولقب واسم
و بعد از این از کنیت ولقب واسم اسماء متوازنه
می باید نمود بر نهج که نموده می شود کنیت ابو محمد
مدخل کبیرش مخرجش مدخل وسیط محو مخرجش
مدخل صغیرش مخرجش مدخل صغیرش مخرجش
لقب هذار مدخل کبیرش مخرجش مدخل وسیط
مخرجش مدخل وسیط کبیری مخرجش مدخل صغیر
مخرجش اسم محمود مدخل کبیرش مخرجش مدخل وسیط
مخرجش مدخل وسیط کبیرش مخرجش مدخل صغیر
مخرجش مجمع الاصول مخرجش ومجموع حروف
مخارج که از استنطاق اعداد مداخل حاصل شد اینهاست
اق ط ل ی ا ب ر ی د و ی هـ ل ز ح ص و ن ذ
ا ج ح مجموع بیت و بیست وا نجروف را حروف
مستحضره گفته اند که شامل حروف نجز و سطرات
و حروف متصله میخواهد که حروف مصفر و حاینه
مجموع حروف متصله این عمل اینهاست ظ ع ن س ش

خ ت خ و ع ض ز خ ظ خ هـ ج ع ع ض ظ غ خ
س و تو کیب خانهای که بطریق جفر جامع می باید نوشت
حانه خانه حانه خانه
ط ن ع ط ن ك س ی ث ا خ پ ث ر ح
خانه لعانه حانه حانه
ی و د ع ر ض ی ز م ح ل ظ ص خ ح م
اخانه خانه خانه خانه
ص ج و ع ك غ ر ض ی ظ ت ع ی ح ج س
اکنون سطیره حروفات می باید که بنویسد که حروف
متصله اینهاست م ن ع ا ط ی ح ی ر ب
ل ك ی م ی ق ض ب ب ل م ن ی ا
چون این حروفات را تکسیر کنیم بقاعده مسطوره خ
منصوبه از اسامی پیدا شود ام ی ن ا ن ع م
ا ل ط ب ی ب ل ق ف ی ا ق ر ب ا م ل ی ك
موازنه کنیت موازنه لقب موازنه اسم موازنه
امین نعم الطبیب حقی قریب ملك
وچون خواهیم که از حروف اصول ثانیه اسماء متوازنه
استخراج کنیم حروف اصول نبولیم مع الاسماء ببت
ا ب ب ف ص ج م د د
هـ د ا ب ج ح ب ی
د مذکر ابدا اسر که عمل بطون

اسبعه که قبل از این انموذج مسطور شد مجموع
اعداد هر یک و اخارج حروف می باید نوشت که
بعمل نظایره حروف نظیره مجموع را بنویسند و اسما
متوافقه و اسماء متوازنه و اسماء مانوسه را از آن
جدا جدا استخراج کنند و مداومت باسماء اشتغال
نمایند و بخور لایق بکار دارند که سبب ترقیات
صوری و معنوی است اما اخص مدین اعمال سبب
نجاح صوریه و معنویه و باعث تکمیل و تتمیم حاجات
اجله و عاجله است اسماء چند است که از بعض از آن
مستخرج شود از اصول ثلثه کنیت و لقب و اسم
و فاتحه و واسطه و خاتمه و نتیجه اولی و ثانیه و ثالثه
و جمع الاصول و چون این خاصیت اشهر است این فقیر
مؤلف بنوعی که بفهم اقرب و بقابل اقرب باشد
بطریق انموذج مکرر میکند با شرایط و لوازم تا
و علیه التکلان بسم الله الرحمن الرحیم و سماء
این خلاصه باسم محمد فرضاً مسطور می شود
کنیت ابو القاسم لقب شمس الدین اسم محمد فاتحه

واسطه خاتمه نتیجه اولی نتیجه ثانیه نتیجه ثالثه
جمع الاصول اکنون این ده مرتبه اعداد را اخراج کنیم
کنیت بعد کبیر وسیط مجموعی وسیط کبیری صغیری
لقب بعد کبیر وسیط مجموعی وسیط کبیری صغیری
اسم بعد کبیر وسیط مجموعی وسیط کبیری صغیری
فاتحه بعد کبیر وسیط مجموعی وسیط کبیری صغیری
واسطه بعد کبیر وسیط مجموعی وسیط کبیری صغیری
خاتمه بعد کبیر وسیط مجموعی وسیط کبیری صغیری
نتیجه اولی بعد کبیر وسیط مجموعی وسیط کبیری صغیری
نتیجه ثانیه بعد کبیر وسیط مجموعی وسیط کبیری صغیری
نتیجه ثالثه بعد کبیر وسیط مجموعی وسیط کبیری صغیری
جمع الاصول بعد کبیر وسیط مجموعی وسیط کبیری صغیری
حروفات مستخرجه از مداخل اربعه هر یک از ارکان عشره

کنیت لقب اسم
فاتحه واسطه خاتمه
نتیجه اولی نتیجه ثانیه نتیجه ثالثه
مجموعه حروف این حروف را [illegible]

حروف مفحوره خانه لرندن تفصيل كرنوديكي بود

لقب	كنيت
[illegible]	[illegible]
فاتحه	اسم
[illegible]	[illegible]
خاتمه	واسطه
[illegible]	[illegible]
نتيجه ثانيه	نتيجه اولى
[illegible]	[illegible]
مجمع الاصول	نتيجه ثالثه
[illegible]	[illegible]

كنيت خانه خيانه خيانه خيانه

لقب خيانه خيانه خيانه خيانه

اسم خيانه خيانه خيانه خيانه

فاتحه خيانه خيانه خيانه خيانه

واسطه خيانه خيانه خيانه خيانه

خاتمه خيانه خيانه خيانه خيانه

نتيجه اولى نتيجه ثانيه

خيانه خيانه خيانه خيانه

مجمع خيانه خيانه

نتيجه ثالثه مجمع الاصول

خيانه خيانه خيانه خيانه

خيانه خيانه خيانه خيانه

لقب	كنيت	اسم
[illegible]	[illegible]	[illegible]

اكنون جون سطرها تكسير كنيم در سطر اول تكسير اسماء متوازنه حاصل ميآيد بدين ترتيب

موازنه لقب	موازنه كنيت
[illegible]	[illegible]
فاتحه	موازنه اسم
[illegible]	[illegible]
خاتمه	واسطه
[illegible]	[illegible]

جون اين سطررا تكسير كنيم در سطر اول تكسير اسماء موازنه حاصل آيد [illegible]

موازنه فاتحه موازنه خاتمه نتيجه اولى نتيجه ثانيه موازنه واسطه

نتيجه ثالثه اين سطر را جون تكسير كنيم در سطر اول تكسير اسماء متوازنه باشد بدين

غ ن ی م ر ب ی ن ح ق | ن ا ع ل ح ی غ ف و ن

متوازنه نتیجه اولی | متوازنه نتیجه ثانیه

ال م ح ا ف ظ | مجمع الاصول

متوازنه نتیجه ثالثه

ا ب د ا ق ل ح ا ج

چون با حروف تکسیر کنیم در سطر اول اسماء متوازنه ظاهر شود برین نسق ج ب ا ر خ ا ل ف استخراج اسماء متوافقه متوازنه مجمع الاصول از کنیت

ابو القاسم

و لقب و اسم

شمس الدین محمد

اسماء متوافقه

مبدی حق مؤنس امان شامل اول

استخراج اسماء مأنوسه ا ب ق ا

الله بنی بصلب

ل ق ا س ب

ح س ا ل د ی ن م

استخراج اسماء قوانینه

کنیت لقب اسم

ابو القاسم شمس الدین محمد ۹۲

هو الجمیل الباقی منیر صادق امان

مجمع الاصول اسماء متوازنه و متوافقه

فاروق مشفق

و مأنوسه و قوانینه

درین عمل نموده نوشته شد و ذکر و قرات

و دعوتش بنوعی نموده میشود که طالبان را مشکل نبوده باشد و علی الله فلیتوکل المتوکلون

بدان ایدک الله تعالی که اسرار الهی و معادن فیوض پادشاهی در اسماء الهی است و هر فردی از افراد موجودات را اسمیست که آن اسم مربی وست و اوراد انسان را آن اسمیست که در عدد کبیر یا وسیط یا صغیر مطابق اسم او باشد یا مطابق کنیت یا لقب یا مطابق فاتحه یا واسطه یا خاتمه یا مطابق نتیجه اولی یا ثانیه یا ثالثه یا مطابق مجمع الاصول و اسم مطابق کنیت مربی نتایج اقبال و مناصب درجات دارد مطابق نام منصوص است و اسم مطابق فاتحه موجب عمر و ... کافی و سبب دوام حیات و اسم مطابق واسطه سبب دولت و مزید نعمت و اسم مطابق خاتمه سبب تکمیل عمر و سعادت ابدیست و اسم مطابق نتیجه اولی سبب مزید دانش و فراست و اسم مطابق نتیجه ثانیه سبب حفظ مسایل و حصول

واسم مطابق بنجم ثالثه سبب تقرب بعالم ارواح است
واسم مطابق بنجم ... اصول سبب کمالات نفسانی وجذبات
رحمانیست هر دو را فواد الثانی در جدا اسم موفق
ماند بتفصیلی که گذشت اکنون اسماء مطابق نجوم
هرکدام عدد کبیر و وسیط و صغیر می باشند و هرکدام
از کواکب سبعه رانیز همچنین سه مرتبه عدد مقرر است
و گفته اند که عدد ثلثه اسماء را با عدد ثلثه کواکب
ضرب باید نمود که حاصل ضرب هر عددی بجهت امری
از امور بکار دارند یعنی اسما را باین عدد حاصل
الضرب دعوت کنند که جواب دعوت تمامست
و در بابی نسخه انچه از معدود [illegible] در بین مذکور

زحل مشتری مریخ شمس زهره
عطارد قمر مدخل کبیر مجموعی مدخل وسیط مجموعی
مدخل وسیط کبیری مدخل صغیر [illegible] که
مدخل کبیر اسما با مدخل کبیر کواکب ضرب کنند
حاصل ضرب را عدد [illegible] خوانند وچون مدخل کبیر اسما

با مدخل صغیر کواکب ضرب کنند حاصل را عدد جلاله
خوانند وچون عدد مدخل وسیط مجموعی اسما را
در مدخل وسیط مجموعی کواکب ضرب کنند حاصل را عدد
نور خوانند وچون مدخل وسیط مجموعی اسما را
با مدخل وسیط کبیری کواکب ضرب کنند حاصل
عدد کشف خوانند وچون وسیط مجموعی اسما را با
مدخل کواکب ضرب کنند حاصل را عدد ظهور خوانند
وچون مدخل وسیط کبیری اسما را با مدخل وسیط
کبیری کواکب ضرب کنند حاصل را عدد تکمیل خوانند
وچون مدخل کبیری اسما را با مدخل صغیر کواکب ضرب
کنند حاصل را عدد تفهیم خوانند وچون مدخل صغیر
اسما را با مدخل صغیری کواکب ضرب کنند حاصل
عدد کافی و عدد [illegible] خوانند واین عدد کافی را
مفتاح الدعوت ذکر کرده اند وهر عددی ازین اعداد
حاصل ضرب را قراری داده اند که بجهت حصول
امور باید با ان عدد خوانند که این نسخه را کتابی شرح
وبسط داده است اکر کسی طالب است از کتاب [illegible] طلب نماید

که تمام از تا الفات این کبیره است طلب دارد اما تمام
در این نسخه ذکرش مناسبت افتاد که عدد صغیر سیصد است
رازق و شفوق که عدد کبیر مطابق جمع الاصول
در عدد سیر کواکب ضرب کنند و حاصل ضرب را
بر نیت زیادتی جاه و حرمت و منصب و مرتبه
و حشمت یک بار بین بخوانند مفید است و عدد
صغیر اسم این ششصد است و عدد صغیر کواکب هشت
و حاصل ضرب عددین مذکورین چهل و شش است
این عدد باید خواند والله اعلم و احکم بحقائق الامور

فصل پنجم در معرفت عمل | در نوشتن نقوش اعمال

قاعده جفر و علامات آن | صفحه و سطر نوشتن تمام
ساختم ذات با اجمال | تا بیابند طریقش طلاب
جفر جامع چه کشف شهود است | سر از الف تا بی مستوی است
ای کتابت که حوال جهان | هست دیگر حروف نهان
زیج دو دانسته بیان | ران توان یافت بیچ اجمال
کس چه داند که چه اسرار است | خاصه نزد ابرار است

یکی نام این نکته بُوَد | دو وزن و شکافت ای هجند
نه و فوق از آن دانند | مختصر از قرآن دارند
نه با اسرار نیاز کاشف | نه با اسماء تقابل واقف
غافل از نقد علم و کتاب | جاهل از نقطه کون و فساد
می نویسند قوم صفحات | کایت بر کار نهند و کاش
صفحه را نام خبر دان و کتاب | می نویسند برای احسان
همچنان مکر نه کالفاظ | کرده از نسخه غلو و صور
صدر کیفیت مقصود بود | بل زبان پی ثمر سود بود
بندیان چون خرد دور | خوش لدار از صنعت
صاحبش خواه از بهر سود | باز یابد از آن خواهد بود
او با حسابی خود آسوده | نه از آن غافل خود خیال
این دانی که به هنگام رقم | که باید بر صفحه قلم
طالع وقت تعین باید کرد | ساعتش نیز قرین باید کرد
صاحب طالع و ساعت بخت | باید اول بکشاد و رود
پس بترتیب در بادر تمام | بنویسد در صفحه صحیح
صفحاتش همه جای درست | کر نکار ... رقم نقش نسود
شرح این قاعده از هیچ ... | نتوان کرد بیان ...

[illegible]

حیف و صد حیف کز این تیغ — از میانش بکارند عزیز

شده خود مهر چو پیروز کار — چو هر یکیست که دارد بیا

حیف که حلق لطافت شده گم — زین کلافت شده عرصه عالم

مگر از گردش این چرخ کبود — گردد مادم بخفیض است صعود

کوکب سعد در آید زنام — بنماید ز پس پرده جمال

دوره خوشتر که بنیاد کند — دل ما را به خود شاد کند

پس از آن کوکب حر به منیر — که تمامت بخشن و تدبیر

اکمل تمیم نبیا است — مهدی دین که هدایت آثار

ای شهنشاه که شد دائم — کنیت و نام محمد دارد

از آب وجد که ای عجب — خاتم دارد و در ذیح حسب

منتظر چشم منا بنشسته — که منور شود از دیدن

باشد این دولت خاد... — شود از فیض الهی نصیب

تمّ چون فصول حب بتوفیق حضرت رب العالمین و امداد فیوض از ارواح مطهر حضرت مصطفی و مرتضی و حضرات ائمه هدی صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین بقدر وسع بعد وسع با تمام رسید تمنای خاتم بر بعضی از نوا اعمال مستحسنه در علوم غریبه ثانیه مشغول و امیدوار

که الله سبحانه و تعالی جمیع اعمال را بر وفق مراد صیب ارباب استحقاق گرداناد و از شایبه سهو و قصور مصون و محروس داراد بحرمة محمد المصطفی و علی المرتضی و آله الطیبین الطاهرین الامجاد والتوفیق من الله الکریم

ای که اسماء خدا میخوانی — همه حاجت بدعا میخواهی

یک نکته گوش کن و دل و دین — بشنو اسرار عدد دانی

تا ز تو سر عدد بنمایم — بر تو این گنج گهر بگشایم

ابجد و ابتث و ایقغ بنگار — عدد شان را به تمام

اعظمی نیز بتحریر آرم — جملات عدد شان بنگار

کم اقسام عدد را دانی — تا به هر اسم که کردی تو ذکر

لفظ هر اسم که تکرار کنی — چون با ما بعدد کار

فعل هر باب کش بی تمام — کرده ای از فیض قرآن شاد

گوش کن قول بزرگان بخلوص — ار عیان ای اساس سبق

ا ب ج د ه و ز ح ط ی ک ل م ن

س ع ف ص ق ر ش ت ث خ ذ

ض ظ غ مدخل كبير ابتثي ا ب ت ث
ج ح خ د ذ ر ز س ش ص
ض ط ظ ع غ ف ق ك ل م
ن و ه لا ي

ا ي ق غ ب ك ر ج ل ش د م
ت م ن ث و س خ ز ع ذ ح
ف ض ط ص ظ

ا ه ط م ف ش ذ ب و ي ن ص
ت ض ج ز ك ق ث ظ د ح ل ع
ر خ غ هشت زمر بدانکه انه
که چند اسم از اسماء الهی هست که بجهة امتزاج
تمام اخلاط مذکور نموده می شود تا هر
اسم از اسماء الهی که اراده کنند بجهة هر از
اعداد که خواهند قراءت کنند یا مداومت نمایند
یا بدعوت مشغول شوند و بر متأمل مخفی نیست
که بجهة هر مقصد که داشته باشند چه اسم یاد کرد
باید کرد که مقصود حاصل گردد چنانچه اگر مرضا

بجهة دفع امراض باشد اسم شافی و اگر بجهة وسعت
رزق باشد اسم رزاق وقس علی هذا المقاصد و
امتزاج تمام اسم بزرگوار که بجای اسم ثالث و
دیگر اسم صفات مطلوب می شود والله المستعان
وعلیه التکلان بسم الله الرحمن الرحیم

مدخل ابجدی کبیر وسیط مجموعی وسیط کبیری صغیری
مدخل ابتثی کبیر وسیط مجموعی وسیط کبیری صغیری
مدخل ابتثی کبیر وسیط مجموعی وسیط کبیری صغیری مدخل مکسر

مدخل بهر یک اسم صفت تمام و حقیقت است بعضی از این است که نموده می شود ان شاء الله تعالی
مدخل ابجدی مدخل ابتثی مدخل ایقغی
کبیر وسیط مجموعی کبیر وسیط مجموعی کبیر وسیط مجموعی
وسیط کبیری صغیری وسیط کبیری صغیری وسیط کبیری صغیری
مدخل اعظمی مدخل مکسر
کبیر وسیط مجموعی وسیط کبیری صغیری

رحیم این اسم صفت خاص رحیمیست مداخلش اینست

مدخل ابجد مدخل ابتث مدخل ایقغ

کبیر وسیط مجموع کبیر وسیط مجموع کبیر وسیط مجموع

وسیط کبیر صغیر وسیط کبیر صغیر وسیط کبیر صغیر

مدخل ایقغ مدخل اهطم مدخل مکسر

کبیر وسیط مجموع کبیر وسیط مجموع

وسیط کبیر صغیر وسیط کبیر صغیر [illegible]

دیگر هست که عدد بسط حرفی را اعتبار نموده اسم را

بدان عدد میخوانند و انموذج این طریق در اسم

رحیم نموده میشود بدین نسق راء حاء یاء میم

و عدد بسط این اسم از قرار مدخل ابجدی اینست

مدخل کبیرش [illegible] مدخل وسیط مجموعش

مدخل وسیط کبیر مدخل صغیر مدخل مکسرش

[illegible]

الف بی جیم دال هی

واو زی حی طی یا

کاف لام میم نون

شین عین فی صاد قاف

ری شین تی ثی خی

ذال ضاد ظی غین

هر اسم از اسماء الهی را که خواسته باشند که بعدد

طبیعی حروفش آنرا ذکر کنند در وی این تفصیل

حساب باید کرد که چند است و این عدد باید خواند

چنانچه در اسم الله نود و دو هفت نوبت باشد به تفصیل

[illegible] جمع [illegible] انموذج این اسم

از اسماء الهی مسطور میشود که بواقی اسماء از آن

همین قرار اگر خواهند مداومت نمایند رحمن عدد

بسیطش که از بین طبیعی خوانند عدد صغیرش

عدد وسیطش عدد کبیرش عدد اکبرش

بعضی [illegible] این مداخل را وجه دیگر حقیقت گفته‌اند

و نهایت مراتب اعداد درین وجه سه دیگر باشند

زیاده از این دستور مقرر نداشته‌اند والله اعلم

[illegible] اعداد [illegible]

الف الف الف الف

بوافق حروف ملفوظی را برین قسم حرف الف رقم
باید زد که مراتبش قرار دهند و الله اعلم واحکم

جوهر

هر مدعای مشروع ممکن الوقوع که داشته باشد
حروف آن مدعا را بینات رقم باید زد که حروف
مکرر خالص کنند و تکسیر مصوب صدر و مؤخر
کنند تا وقتی که تمام تکسیر در سطر آخر ظاهر شود
و از آن تکسیر مخارج اسم اعظم و مخارج اسم ملائکه
و مخارج اسم اعوان باید دید که استخراج اسمای
مذکوره نمایند و اگر بلفظ عربی اسمی از اسماء الهی در
سطور تکسیر واقع شده باشد خواه در عرض تکسیر و
خواه در طول همان اسم را اسم اعظم دانند و مخارج
و مخارج اسمای اعظم و اسمای ملائکه و اسمای اعوان
بیک نوع خارج اینهاست مخارج اسم اعظم
ما له به ذا ذو ذی اه وه یه
مخارج اسم ملائکه ال ئل یل ون
مخارج اسم اعوان اس وس یس

مخارج اسم عفاریت اش وش یش
اگر احیانا مخارج اسماء بهیچ نوع پیدا نشود عدد
مجموع حروف یک سطر تکسیر که تمامست باید گرفت
که در مربع نهند و از آنجا اسمای روحانی استخراج
کنند و بعده مجموع اسمای الهی نیز لبنود مقرر دارند

تقریب

اسم هر مقصد مشروع که بود در دل یار بایص
باید آن لفظ به بسیط حروف بنویسد زبر هر حرف و حروف
ساعت و وقت عمل با طالع راست دارد بطریق واقع
بر حروفی که شود رسم خالص از تکرار بنگارد و رقم
اول آنست که چون سازد حرف رسم طبیعی بنهد
کند آراسته یک سطر تمام پس بتکسیر نماید اتمام
سطر اول چو مکرر گردد حسن اتمام مقرر گردد
زان عمل مخرج اسما طلبد حرف مخرج چو از آن واطلب
اسم را بعد مخارج حروف کند اخراج لسان موقوف
گر شود اسمی از اسماء عقود ظاهر از صورت تکسیر سطور
اعظم آن اسم بود در کار که بود معتبر از روی ادا

اسمی از جمل ملک با آن | که بود نیز بظاهر ساکن
حاجت مخرج آن نیست که | که بگویند و نویسند بکه
دو سه مخرج بنماید د سطر | با نه اسمی که بنا سطر بود
چاره آن که از لوح عدد | همه را نیز بخر بر رصد
حرفها را بنما زند جمل | زان بگیرند هیچ مدخل
در مربع بکارند سه ان | اسمها را بدرانند از ان
دختر طبع خوش بعینکا | بنمایند و بخوانند دکا
صایم و پاک دل از عین صفا | بعزیمت شده مشغول دعا
تا بتوفیق کریم وهاب | روی مقصود نماید بشتاب
این طریقیست ز ارباب شهود | که عیانی باحبا بنمود

تکسیر

بعضی علمای دین در این علم شریف قاعده خاصی مقرر
فرموده اند بجهت هر مقصودی حروف آن مقصود را
با حروف اسم شخص طالب ضرب کنند حاصل ضرب
حروف را مصدر اسمای الهی سازند و اسمائی که از آن
مستخرج شود بدان مواظبت نماید مقصود حاصل
شود ان شاء الله و صاحب کتاب در النظیم بجهت انموذج

در اسمین شریفین حی و قیوم عمل نموده و این فقیر
بجهة تیمن در این نسخه انرا مرقوم میسازد و انموذج
حی عاجز ارا ان بعمل می آورد و بالله التوفیق

جوهر

انموذج اسمین شریفین حی و قیوم عمل اسمین
مذکورین با الف و لام تعریف است و اصل این عمل
از کتاب لمعه نورانیه است ال ف ل ا م ح ا ی
ال ف ل ا م ق ا ف ی ا و ا و م ی م
حروف بلا تکرار ال م ح ی ال ف م ق ی و
و عمل ضرب اسمین مذکورین اینست که نموده
میشود ان شاء الله تعالی عمل ضرب اسمین ال م ح ی
ال ف م ح ی ل ل ظ ت ر م ش ف ف ت ت ر ض
م م ر د خ ل ت ح ق غ غ غ ش غ ی ی ش ض ط ن ق
و د ف ف م ح س حاصل ضرب اسمین چهل و دو
حرفت و هفت که در شش ضرب کردیم حاصل جمل
و دو خواهد بود و چون اصل اسم حی حرف حی
چهار حرفست و من بعد انشاء الله و اصل اسم قیوم

من جنب الخاشش حرف و من حیث اسند ده هفت
حرف و حاصل ضرب هفت در پنج سی و پنج می شود
و بان حاصل ضرب سی و پنج در سی پنج را مقدم دا
که در ساعت سعد در مربع عددی موفق دارند
که بیاد قابل بمانند مرتبت و حروف حاصل بها
بلا تکرار باید نوشت بترتیب هیچی مصدر اسماء
الهی کنند ب ل ق ا ث ح خ ر س ش ض ط ع ف
ق ک ل م و ی این همه حرف بلا تکرار است
و مصدر این اسماء است علیم الحکیم الحق الحی الخالق
الخلاق الرحیم الرؤف السلام الحافظ الشافی الکریم
الحفیظ الغفور الغفار الغافر الفتاح القوی
الکافی المولی الملک المالک الواقی الوافی
الوکیل الولی الوالی الحفی الرحیم القانع الملیک
الکامل این سی و پنج اسم است که مرتب شده
و در حاصل ضرب حروف کسری که بعد از الف
و بعد از مائه و بعد از عشره واقع شده در حساب
اورده اند تا معلوم باشد حل بر سهو نکنند

ابن

و همین دستور در حرف کهیعص و حروف
حم عسق بجهت تفهیم انموذجی کرده می شود
دون فضل الله یؤتیه من یشاء ل ا ف م ا ی ا
ع ی ن ص ا د ح ا م ی م ع ی ن س ی ن
ق ا ف ه ی ک ا ف بلا تکرار ک ا ف ه ی ع ن ص
ح ا م ی ع ن س ق ف عمل ضرب اسمین ک ا س
ه ی ع ن ص د ح س ح م م ف ش ت ک ب
ا ل ا ف م ی ع ن ص د م ض م د د ت ج غ خ
س ی ی ض ن ق ن ث ظ م غ ت غ غ ن ز ظ
ث ش ف ث غ ن غ ر ث غ غ غ ز ش ر س ض
ش خ ر غ ث م ق غ ق غ ث غ غ غ ت ح
ذ ت ت ض غ غ غ ک این هشتاد و یک حرفست
بلا تکرار بیت و سه حرفست که مصدر اسماء
واسماء الحکم حروف مستخرجه بلا تکرار اینست
ا ب ث ح خ د د ر س ش ص ض ط ع غ ف ق
ک م ن ه ی ترکیب اسماء الهی اینست امین
امان هادی حسیب مجیب محسن متقی شهید

مغیث مغیث رحمن رحیم صادق حافظ ظهیر ظاهر
غنی مغنی مهیمن امر ناهی آخر مقدم ذاکر غفار عادل
حنان منان دیان سبحان سمیع سامع مجیب
احد نصیر خبیر کریم مکرم کافی منعم رقیب
قادر قاسم قدوس قریب و این جمله نود اسم است
و زیاده ازین نیز ممکنست و اگر اسمای مانوسه
نویسدم شایسته‌تر بر این نمط اسما مانوسه
الله بدیع تام ثابت حفیظ جبیر دائم ذی الطول
رفیع سمیع شکور صادق ضامن ظاهر عالم عفو
فتاح قیوم کبیر منان نصیر هادی یوم واقی
عملش برین عمل اولست که تفصیل نموده شد والله اعلم

جوهر در ذکر طبایع حروف

نـــاری هوائـــی
ا ح ط ف ق ح ذ ب ز ل ع ص ت ض

مـــائی تـــرابی
ج ی ک س ق غ د م ن ر ش ظ

این میران تعدیل عدد بت در حرف عناصر اربعه

و باز همچنین بحسب اعداد طبیعی کواکب سبعه منقسم
داده و درین قسمت هر کوکب علوی یا هر کدام
که مقام بالاترست در عدد انهم کدام نود و نه
زیاده اند از کواکب دیگر ما تحت و مثلثه
سفلیه را عدد متساویست برین نهج که مسطور است
ا ن س ش غ ل   ه ب ع ط ی   ج ل ض خ   د ت ص س ذ   ه ی ق ح
و ظ ر ث د   ز ح ک ث ت   و همچنین در عدد طبیعی
حروف که بکواکب قسمت شده سویت عدد منکور
مرعیست برین طریق ا ل س ش غ   جمع الاعداد
ب م ع ی ط   ج ن ض خ   د ک ص س ذ   ه ی ق ح
جمع الاعداد   جمع الاعداد   جمع الاعداد   جمع الاعداد
و ط ر ث د   جمع الاعداد   ز ح ک ش ت   جمع الاعداد

حوف

یعنی از غره رموز افلاک تسعه و بروج دوازده
گانه و منازل قمر و ماههای عربی و دورها
ایام شمسیه را در تقسیم حروف چنین قرار داده‌اند

افلاک تسعه

ابقع بكر جلش دست هنث وضغ زند
حمص طمنظع [illegible] غرد ما بعد بيت
وهستنكانه كه مشهور و معروفست بلا زياده
و نقصان است بروج دوازده گانه و بیست و هشت حرف
عربی و عجمی و هندی در شهر و روز [illegible] نامها
عربی حروف ابجدی که لام الف را گاهی یک حرف
و گاهی بدو حرف حساب میکنند بجهت بیست و هشت
و یکی روز نامها شمسی حروف مخارج یعنی
ترتیب مخارج که سی و یک حساب کنند شش دور
و سی و دو و سی و دو حساب کنند شش دور
دیگر و این تعیینات و تعینات برای اعمالات که
چون مقصدی داشته باشند ساعت و طالع وقت را
با مقصد قرار دهند و ملاحظه کنند که مقصد
بکدام کوکب متعلق است حروف فلان کوکب را
با حروف آن کواکب مذکوره بنویسند چون
در روز یا در شب از نامهای عربی بخواهد که
و حروف آن روز یا آن شب را هم بنویسند و چون ماه

روز یا شبی که عمل خواهند کرد آفتاب در درجه
برجی از بروج خواهد بود حرف آن درجه نیز
اضافه کنند و چون ماه در وقت عمل در منزلی
از منازل خواهد بود حرف آن منزل نیز با حروف
مذکوره ضم کرده عمل را با تمام رسانند و این قاعده را
در اعمال کلیه مرعی باید داشت که حروف ساعت
و حروف روز و شب عمل و حروف بروج طالع
و حروف عنصر بروج طالع و حروف کوکب مربی
طالع و حروف کوکب معین مناسب عمل و حروف
درجات کواکب سبعه و راس و ذنب و حروف
روز سال شمسی و حروف روز ماه قمری
و حروف منازل ابجد واقع شود بترتیب در سطری
باید رقم زدن و تکسیر باید کرد که زیاده از هشت سطر
تکسیر نشود و سطر اول را باید گذاشت که سطور
باقی را بعمل آورند بحسب طبیعت برج طالع عمل و تمام
شد یا را میسر نیست زیرا که دقیقتست والله اعلم
و غرض از جمع آوردن این حروفات آنست که هر حرفی را

نوربت و روحی با بسیاری از ملات و بسیاری
از قوت هم است که در حد و حصر نگنجد و چون
حاجتمند را توجه بامر بستا ناموس و شروع در مقصود
مستحسنه ممکن اگر وقوع چون از روی معرفت
در وقوف حروفات مذکوره را جمع ساخته تکبیر
کند بمثل در اماند عرض لشکر بیت و چون اسماء
آنان مستخرج نماید مانند سلاح است و چون بجای
دعوات مشغول شود سبب قوت و استیلاست
بامر مهمه که مقصود اوست و چون دعوات
باتمام رساند ملک مقصود بلا شک و شبهه
بتسخیر آورده باشد بعون الله تعالی و تقدس

نظم

ای که داری سر این علم شریف — هست میل تو باین فن لطیف
گوهر گوی و گنجینهٔ راز — کرده ام فهم معانی ابراز
قدر این گوهر اسرار بدان — در سر این جوهر اسرار عیان
بس با اقسم از اسم الله — که با انصاف روی در راه
با کسان قصد بدیها که کنی — آدمی فعله دیها نکنی

چون بجستی کل این کار بعلم — نیک خواهی همه کن باش بحلم
فن تکبیر که علیست شگرف — کار با کان نبود پاکی کن صرف
پاک دل باش بپاکی کن کار — پاک از رجعت اعمال بدار
در بدیها صفت رجعت هست — ببدی هیچ میالای تو دست
دست بر مایدهٔ پاک آلا — تا نبود دست تو دایم بلا
در عمل بند عبادی بشنو — نیک باش و بید بها مگرو
تا از این علم اثرها یابی — وز شجرهاش ثمرها یابی
ثمرش نیک و مغز دهد — مغز آنجا شنی نغز دهد
نیکی حاصل ازین نخل علو — میوه کش مزه باشد ز قوم
دادمت پند زپاکی گهر — بشنوارها فل پاکی گهری
دارم امید که این گنج گهر — نشود روزی ارباب ضرر
نقدش از چشم بدان باشد نهان — روزی مردم صافی جان

[illegible]

بدان ارشدك الله تعالی که نزد علمای جعفر قدس الله ارواحهم
که از جمله وارثان علوم حضرات ائمه معصومین اند
صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین مقرر و مبین است
که اسم اعظم بر دو قسمت یکی اسم اعظم خاص که مختص است

بفرد معین یعنی اسمی از اسمای الهی که نسبت بشخصی
از اشخاص انسانی اسم اعظم باشد که چون آن شخص
وهو الذی اذا دعا به اجاب واذا سئل به اعطی ان اسم
وسیله طلب حاجة سازد در دعا بمقصود فیروز گردد
که نسبت بدیگران نه چنان باشد اسم بلععد بنابد و
معرفة این اسم خاص چنانست که هر اسمی از اسماء الهی که
موافق جمل حسابی با مناسبت قانون جفری با اسم
شخصی از اشخاص راست آید اسم اعظم او است و
ارباب جفر آنستکه از ده یکی و از صد یکی و از هزار
منظور دارند زیرا که این قاعده مصطلح ایشانست
بدین اعتبار چنانچه از احاد هیچ مطروح نشود و جهة
انموذج درین دو قاعده باسم محمد و علی عمل میشود و
هر اسم دیگر که باشد از همین قرار عمل باید کرد

فصل

در انموذج اسمین مذکورین محمد جمل مبسوط باعتبار
میم مشدد نود و دو میشود و مطابقش باسم اهمان
در جمل حسابی معتبر و در قانون جفر آن عدد صغیر این اسم

بلبب و این را صغیر مجموعی دانسته اند بخلاف آنکه
بعضی این عدد را وسیط مجموعی دانسته بدو مطابق
این عدد بعینه نجیح اسم منج است زیرا که در صغیر بعینه
دو عدد دارد با اسم منج من حیث العدد الصغیر
مساویست اما من حیث العدد کبیر مساوی بند و من حیث
العدد الصغیر المجموعی مساوی نیست اینست
محمد م ح م د جمع الاعداد ام ات جمع الاعداد
علی ع ل ی جمع الاعداد م س ب ح جمع الاعداد
و مطابقه این اسم با دو اسمی که در صغیر مجموعی دارد
اینست که نموده میشود م ح م د م ن ع م ع ای
ا م ی ن و نسبی دیگر از اسم اعظم انست که کل
هر حصر غار ازل بوده والله اعلم بحقایق اسرار دیقه

فصل

در ذکر خواص اعداد از فراز ضرب و حاصل الضرب
بدان یدل الله تعالی که بعضی از استادان چنین مقرر
داشته اند که اسم هر مقصود که عدد از ذوی النفس
همان عدد ضرب کند و حاصل الضرب در مربع

موفق دارند هان خاصیت عدد و انموذج هر دو
طریق اینست که فرضا علیم منظور است و عددش
یکصد و چهل ست پس همین عدد در نفس خودش ضرب
کردیم و حاصل ضرب نوزده هزار و ششصد است
در مربع موافق داشت که اسم علیم با چه حاصل
علم بهمین عدد چنانچه ذکر شود و مدد و باشد
بخوانند و عدد ایام ذکر صد و چهل روز است و دیگر
حروف چهارگانه را یکیک در نفس خود ضرب کنند
و حاصل ضرب مجموع که در مربع موفق دارند و اسم
علیم را بهمان حاصل ضرب بخوانند و مدت ذکرش که
باید خواند چهل روز است و نمونهٔ جنس اینست ع
در نفس خودش ضرب کردیم حاصل ضرب چهار هزار
و نهصد شد دیگر ل در نفس خودش ضرب کردیم
حاصل الضرب نهصد شد دیگر ی در نفس خودش
ضرب کردیم حاصل الضرب صد شد دیگر م در نفس
خودش ضرب کردیم حاصل الضرب هزار و ششصد شد
و مجموع اعداد او بیست هفت هزار [illegible] شد پس علیم

١٦٩٠٠

حاصل الضرب ثلاثه سعد در مربع مسعود عاده
پس اسم علیم هفت هزار و پانصد نوبت باید خواند
چهل روز و در تمام و بخور طیب باید کرد بکار باشد
هم در وقت نوشتن و هم در وقت خواندن ذکر
اسم علیم که مفید است ان شاء الله تعالی و تقدس

۱۸۷۶	۱۸۸۱	۱۸۶۸	۱۸۷۴
۱۸۶۹	۱۸۷۳	۱۸۶۸	۱۸۸۰
۱۸۷۲	۱۸۷۷	۱۸۷۳	۱۸۶۶
۱۸۸۲	۱۸۷۰	۱۸۷۴	۱۸۷۴

نظم

ای که میل دلت از دو تی بود — هست با جمله این مخزن راز
حرف مقصود بما مضبوط ساز — رنجها بنظم طبیعتش باز
یعنی از حرف زبرینه بکن — حاصل او و جلش با تکبیر
حرف بابینه ذات نفس جسد — عددش روح که اید بعدد
جسد و نفس چو با روح بود — باب مقصود تو مفتوح بود
اسم حق و اسم ملک زان بهر او — اسم اعوان دگر نیز قرار
بعد از آن خلوت با تکبیر — که معطر بود از بوی عبیر

وحت پاکیزه بدن بر جنین | پس بدعوات عجیبت نشین
دخنه از بوی خوش اندر هوا | بطلب حاجت خود از خدا
ذکر دعوت بتعین اعدام | در لیلی پاس بدر انکم بدرنام
چو بمقصود رسی بهر خدا | عیانی بکن از صدق دعا
که ازین واسطه در بیعتم | قلبش را فرم این نوبرات

تکسیر

بدان علمک الله که علما این باب چنین فرموده اند که
اسم مقصود را بحساب جمل کبیر اعداد جمع باید کرد که
بعد از ان طرح کند مکرر یا غیر مکرر و بقیه
طرح اثنی عشر باشد از احد شماره حروف کنند بر حروف
که بعد ملاحظه نماید که آن کدام برج است متعلق است
هنگامی که قمر در آن برج باشد حروف مذکور تکسیر تمام
کند تا حروف ناتقی و حروف خارجی و حروف برونی تمام
دارند و طلسمش با طبیعت همان منزل باید او بدکر
مفید است ان شاء الله تعالی و تقدس

جوهش

ده انواع علم فرضا سعادت مطلوبست و عدد سعی

با نصد و سی و پنج است بعد از طرح بیست و هشت که
سیزده باقی باند از قرار شماره حروف فابجدی رسید
بحرف جیم و منزل ثریا چون قمر در ثریا باشد بعمل مشغول
باید شد و حرف جیم را با سه حرف دیگر از شماره اتحی
وا بقی و اهطی بیرون باید عمل باید او زدب
و سه حرف مذکور از قرار تم صرح انهاست ان
باقی و از ابقی و از اهطی چنانچه چهار
حرف مذکور را همچنین است این چهار حرف را تکسیر نما
باید و طلسم انها چون منزل ثریا مشترک است صبعت
... و ترتیب این دو طبع باید عمل نمود و اگر اجنبا
بر جای حروف ناتقی و اهطی حروف خارجی و حروف
برونی اسما مرکب کند رواست و اسم مذکور را بجنبند

ای که از این علم غیب | کوشش کن حیفا از این علم عزیز
اسم مقصود بقانون جمل | جمع کن هر واحد مدخل
کاف جی طی کن از وی بعد | باقی از طرح دواز دو بعد
بر همان باقی ابجد نما | تا حرفی که بکیری و معاد

آ بازبین اسم منازل که کدام — حرف راست در انجا و مقام
چون شمرها شود انجمله تمام — عمل عقد در آنوقت بپای
بهمان طبع که آن منزل راست — الحکم کا و بنها که بجات
حرفها از ابجد و سه حرف دگر — زابجد و ابقع و اهطم بکر
بیست و چهار اسم از ن بعاد حروف — بعد او در اکثمت وقوف
اسم حق بر بحود در این فن — تا ملایک که مرتبت حسن
پس بخوان اسم بعبادت عدد — دو نحو و مجمل ملحوظ
چونکه مقصود بیابی الله — خاص و شروع عجب ملحوظ
بعد از آن نه تحد از دل و جان — باد عائی سیاهی برهان

بدان هداک الله تعالی که علمای کاملین چنین قرار داده
که بجهت تزاید سعادت دینی و دنیوی و ترقی صوری
و معنوی هر که اسم خود را با اسم والده خود بحساب
ابجد عددش بگیرد اگر زیاده از نود و شش بوده باشد
نود و شش را از آن بطرح و بقیه انچه باشد از نود و شش
نام الهی شماره کرده هر اسم که عدد باقی ماند برسد آن
اسم را دعوت کند و دیگر بیست و هشت بیست و هشت

از آن طرح کند و باقی بعد از طرح بهر منزل از منازل
قمر که برسد حرفی که با آن منزل است از مفتاح
اسماء الهی با ختم آن اسما را بعدد معین بخواند
که سی بیست دیگر دوازده دوازده طرح
کرده باقی طرح را از حمل شماره کرده بهر برج که
منتهی شود حروفات برج را مفتاح اسما ساخته
و بخواند دیگر هر ماده شروع کرده است باشد
اسم [illegible] با بینات جمع کرده بمطابقت اسماء الهی
هر اسم که درست آید که آن اسماء الله مقصود میسر
و باید دانست که از حین طلوع برج سرطان الی
نصف برج اسد محل اجابت دعا است و انموذج مذکور
باسم محمود فرضا بعمل می آورد و بالله التوفیق
اسم محمود مع والده فرضا ۲۱۲ بعد از طرح نود و شش
باز نود و شش باقی ماند از [illegible] تعین رسید با
[illegible] اینا اسم را دعوت باید کرد دیگر هم از جمله
بیست و هشت بیست و هشت طرح شد باقی چهار
ماند رسید بمنزل دبران و حروف را ساختن که حروف

دال در اول داشته باشد اینهاست دائم دیان
ذاتی دلیل دیهار دمره بود این هفت اسم را
بمحل معینه ذکر باید کرد دیگر دوازده دوازده
از همین عدد سفره طرح کرده وارد ماقی
ماند رسید سیح حوت که حامد متولیست وحروف
حوت اینست در زغا این عز هفت واسمائی که
ازین سه حرف مفتاح آن باشد رحمن رحیم رازق
رزاق رفیع زکی زارع ضامن وفرهنا اسم معقود
مع الیقینا از همین عدد سیصد و دوازده طامات
واسم قریب از اسماء الهی مطابق اینست واسم رقیب
وهرکدام که خواهند بعدد معین باید خواند
که مفیدست انشاء الله تعالی اسماء یافت ختم خاتمه
با مداد فیض الهی والله علی ما نقول وکیل

ای عیانی بعدد کاری حق … کفتی از جوهر اسرار سبق
فصل فصل از سخن هر ایه اشتقا … کردی اظهار نمودی فرد ار
باشد از لطف کرمه ونگاه … بشود این رد زی ارباب صلاح

کو بتجربه وتتبع بیان … شده سهو وغلطی از بعضی
اهل اصلاح که باید محسوس … آن تصورات که بداد روی دود
غلطش را برقم ناست کنید … حل حرفی شکر کرب جات کنید
وکر از راستیش باشد خط … دو دو از انصاف بخوانند غلط
تا که آن قوال بزدکان تما … کر زتو یا فتراز تو اتمام
بود این چشم نکو بین ز تو … چشم بد بین بود از زود دور
ختم کن نامه را از لطف الله … بدعا ما غنی خیرخواه
ای عطا بخش خطا پوش کریم … تو خداوند غفوری و رحیم
خالق واحد و ماییم … تا که کار و تو امر زکا
نیست جز باد تو دستاویزی … کرد همدمان زکریز منزی
بر تو بنات وهمه مان بجا عنایت … با عیان تو حاجت بیان
همه را لقی از سر تمیمی … با در فوق تو جه طلبیم
ما همه برکنه نامه سیاه … نیست ما را عذر جرم کاه
چشم ما جانب رحمت تست … کار ما رحمت بی زحمت تست
از بد ما همه تقصیر و خطا … وز جناب تو همه عفو و عطا
بدی ما اگرش نیست شمار … لطف و جود تو نیست کنار
ذلت ما همه از جهد بخشش … مهر از در لق بجود بخش

باهمه او سر بخشانش کوش … همه را معنی بخشانش بوش

تا بیابی ز سر لطف بیین … بد هش جامعی ادرونی

محوکن حمد بدی رود افتش … بدو از علم لدنی سبقش

جانش از دو رطه تلوین رهانید … بدلش لذت تمکین بنشاند

ساز آزاد ز غم جانشیش … ده وصال تمکن جلیش

کسوت کبر بیفکن ز سرش … جامه عجیب بپوشان ز برش

برکنش مایه ارادتی … دلفشش از الملکش آزادی

راه بر طور معارف بنمش … بر سر اکلیل معارف بنهش

باالهی صفات کرامت … بحق هر که بود محرمت

بمحمد شه اقلیم صفا … بعلی بهرور ارباب وفا

بدو سبط نبی و تبه بتول … بتمامیت اولاد رسول

بابو القاسم ثانی که بنور … دارد از ختم ولایت منشور

کز نمی حکمت در دفتر جهان … از شاخان عبائی برهان

انقیا سازد بنوالبنیان … و ز سر همت عطا بخشیان

مشکل هر دو سر شان کن … حشر او با حشر خاصان کن

ساز روشن ز برای دل جهان … شمع ایمانش بنور ایمان

تا فلش باش کارش یاد عدل … نشود کشته بمنکام اجل

مددش ده که دم داد زبان … حرف توحید تو راند بیان

سود غیر تو با کس و کیش … غیر نامت نبود در کرتش

باش این ذکر ز نادر دلش … کار دین به نبود حاصل او

تمت کتاب حی ... بیان

بیان و نعت الله تعالی که حروف نورانی

علی صراط حق نعم که ظاهر است ب ت ث ج خ د ذ

ر س ش ص ط غ ف و صوامت اخ د ر س ص

ض ع ل ل م و ه لا خوانیم ا د ذ ر ز و لا نست

احروف بکواکب و بروج و حروف آتشی و غیره بطریق

شاه ولایت علی مرتضی صلوات الله علیه و آله حروف

الیاء ام ط م و ش ذ حروف خاکی ب و ی ن

ص ت ض حروف هوائی ج ز ل ع ق ث ظ حروف

آبی د ح ل ع د خ غ حمل ام ط اسد ط م ف

قوس ف ش ذ ثور ب و ی سنبله ی ن ص جدی

ص ت ض جوزا ج ز ک میزان ل س ق دلو ق ث ظ

سرطان د ح ل عقرب ل ع حوت د خ غ زحل ا ب ج

مشتری م و ذ مریخ ط ی ل شمس م ف س ع

ف ص ق ر س ش ت ث خ
ذ ض ظ غ منسوبات حروف عناصر بروج و کواکب
طریقه آدم علی نبینا و علیه السلام حروف شمسی
حروف نورانی حروف ظلمانی حروف ... اوی م ن ع
ح ر د س ص ع ... ب ح ج ط ...

... ا و ی ... ی ل م ... م ن ع
... ج ز ک ... س ... ف ... ح
... م ... ش ... ذ ... ض ط
... ب د خ ... خ ظ غ ... غ ض ق
... ا ج ... و ذ د ... ی ... ح
... ل ... ط ... م ف ذ غ ... ف
... ع ح ط ق ... در بیان تکسیر

طریقه امام الانس و الجان مولانا جعفر بن محمد الصادق
طریق ایست که آن کلمات که مطلوب است حروف
متفرق سازد و یک سطر بنویسد ... متساوی الاضلاع و اول حروف
اول سطر ... ابتدا کند

و بر توالی حروف او ... سطر تا دارد
تا زمانی که حرف آخر سطر اول سطر ... باید
که تکسیر تمام کرده باشد و میزان این عمل است
که بعد حروف اول سطر سطور نوشته گردد
بدین صورت که نموده میشود صورت این است

م ح م د م ص ط ف ی
ح م د م ص ط ف ی م
م د م ص ط ف ی م ح
د م ص ط ف ی م ح م
م ص ط ف ی م ح م د
ص ط ف ی م ح م د م
ط ف ی م ح م د م ص
ف ی م ح م د م ص ط
ی م ح م د م ص ط ف

دیگر از تکسیر که سطور طول و عرض آن متساوی
باشد منقول است از امام همام ابو جعفر محمد الباقر
طریق ایست که آنچه مطلوب التکسیر باشد در سطر اول

و میزان این عمل آنست که آخر سطر دوم را اول سطری
دیگر باشد مثل حلقه و غایه و حرف اول سطر
اول در آخر سطر آخر باید و چون سطری دیگر
تکسیر کند مثل سطر اول شود بعینه و این تکسیر ثانی
سطور او بنصف حروف سطر اول ماند و این نوع
احسن انواعست والله اعلم بحقایق الامور

ح س ن م ج ث ب ی

ی ح ب س ت س ح م

م ی ج ح ن ب ت س

س م ت ی ب ج ن ح

نوعی دیگر از تکسیر آنست که یک را در سطری
نویسند و حروف سطر را اخذ کنند و در اول
سطری خویش نویسند بر ولاء تا سطر تمام کرده و آن
د و حرف که مانده بود در آخر نویسند تا سطر دوم
سطرهای دیگر نوشته کرده و آن قانون تمام کرده
و میزان این عمل آنکه چون سطرها نویسند سطر اول
اول عدد کنند بدین صورت والله اعلم و به حکم

وضع کند و حرف آخر را در اول سطر دوم باز آورد
و اول را بعد از آن حرف تا آخر آن سطر نویسند مجموع
نویسند تا بعد حروف سطرها نوشته کرده و ...
میزان این عمل آنست که اول حرف سطر اول در آخر
سطرها باز آید بدین مثال والله اعلم بحقایق الامور

ع ل ی م ح ت ض ی

ی ع ل ی م ح ت ض

ض ی ع ل ی م ح ت

ت ض ی ع ل ی م ح

ح ت ض ی ع ل ی م

م ح ت ض [illegible] ل ی

ی م ح ت ض ی ع ل

ل ی م ح ت ض ی ع

نوعی دیگر در مثل این شماره از تکسیر و این حالت
که سطر یکم را نویسند و از آخر سطر حرفی در اول
سطر دوم و از اول حرفی در پهلوی او نویسند
و همین شیوه حرف بگیرند تا تمام با آخر رسد

زي ن ال ع اب دي ن

ن ال ع اب دي ن ي

ل ع اب دي ن زي

ن ا اب دي ن زي ن

ال ع دي ن زي ب ال

ع اب ن زي ن ال ع ا

ب دي ي ن ال ع اب د

ي ن ن ال ع اب دي ن

ن ي ن ع اب دي ن ن ي م

ن ال ب دي ن زي ن ا

ال ع ا ي ن زي ن ال ع ا

مثال دیگر از تکسیر آنست که مکرر را در سطری بنویسند و دو حرف از آخر سطرها بنویسند و [illegible] سطر دیگر و ما بقی را بعد از آن بنویسند بر مثالی که نموده می شود بدین ضم والله اعلم و احکم

ع ل ي ن ق ي

ق ي ع ل ي ن

ي ن ق ي ع ل

صریح بیرون آوردن اسم و کیفیت و اغلب بکون [illegible]
و جمیع از وجوه آنست که مقتدای اولیا و بنوی
ارکیا فرزند علی مرتضی محمد بن حنفیه بجهة ابوسعید
[illegible] استخراج نموده و آن چنانست که دعا اسم خود
[illegible] تا مبتدی در طریق استخراج از آسان
شود و باسرار معوصه والتوفیق فی امور الدین

اسم حسین سطر حروف مدخل کبیر [illegible]
ح س ي ن ح ف ك
موجود سطر مدخل کبیر مدخل صغیر [illegible]
ك ۲ ای ۱۱ ب ۲
سطر حروف مع زبر و بینات آن ابجث
ح ا ك ا ن ق ا ف ك ف ال ف ي ا ب ا

تمت بالخیر والصواب
فی ید [illegible] شهر شوال
المکرم [illegible]
۱۲۳۱
سنه

بسم الله الرحمن الرحيم

در باب اي عاقا هيري را كه بافته مي شود مكرر زد
اشرف مخاوفت وجون بذاتي خفي دار تا عزيز شوي
وان قراءت اسماء بارب حل جلاله بعددي كه
جون قراءت كني بلااشك مطلب حاصل شود بدانكه
مراتب عدد ار جهار بيرون نيست آحاد وعشرات
ومآت والوف وهر عددي خود بجاي آحادست
وسر مرتبه ديگر درميان او واحد مخفي است وجون
عددي را كه بجاي آحادست ۳ ۴ طرح كنند
آنچه بماند عددي كه با نهم تعلق دارد بايد بجويند
مثلا در اين دو اسم وهاب وهادي عدد

در اسم اول ثاني ودر دوم ثاني رابست وهم
وهاب هادي احد واحد

مثال در اسم وهاب عدد اول بجدي جهار ده ۱۴
طريق عدد ثاني انست كه از يك تا جهار ده ۱۴
هم جمع نمايد عدد ثالث ضرب مجموع احد
در نفس خود عدد رابع از يك تا جهارده هر عدد
در نفس خود ضرب نمايد جدا جدا مثال در اسم وهاب
عدد اول عدد ثاني عدد ثالث عدد رابع

ودر اسم هادي عدد اول ابجد بيست
وعدد ثانيش ... وده وعدد ثالثش جهار
وعدد رابعش دو ... وهشتصد وهفتاد
... در اسم احد عدد اول وعدد ثانيش
وعدد ثالثش عدد ... عشر ... در اسم
واحد عدد اولش عدد ثانيش عدد ثالث
عدد رابعش تمام شد

والسلام

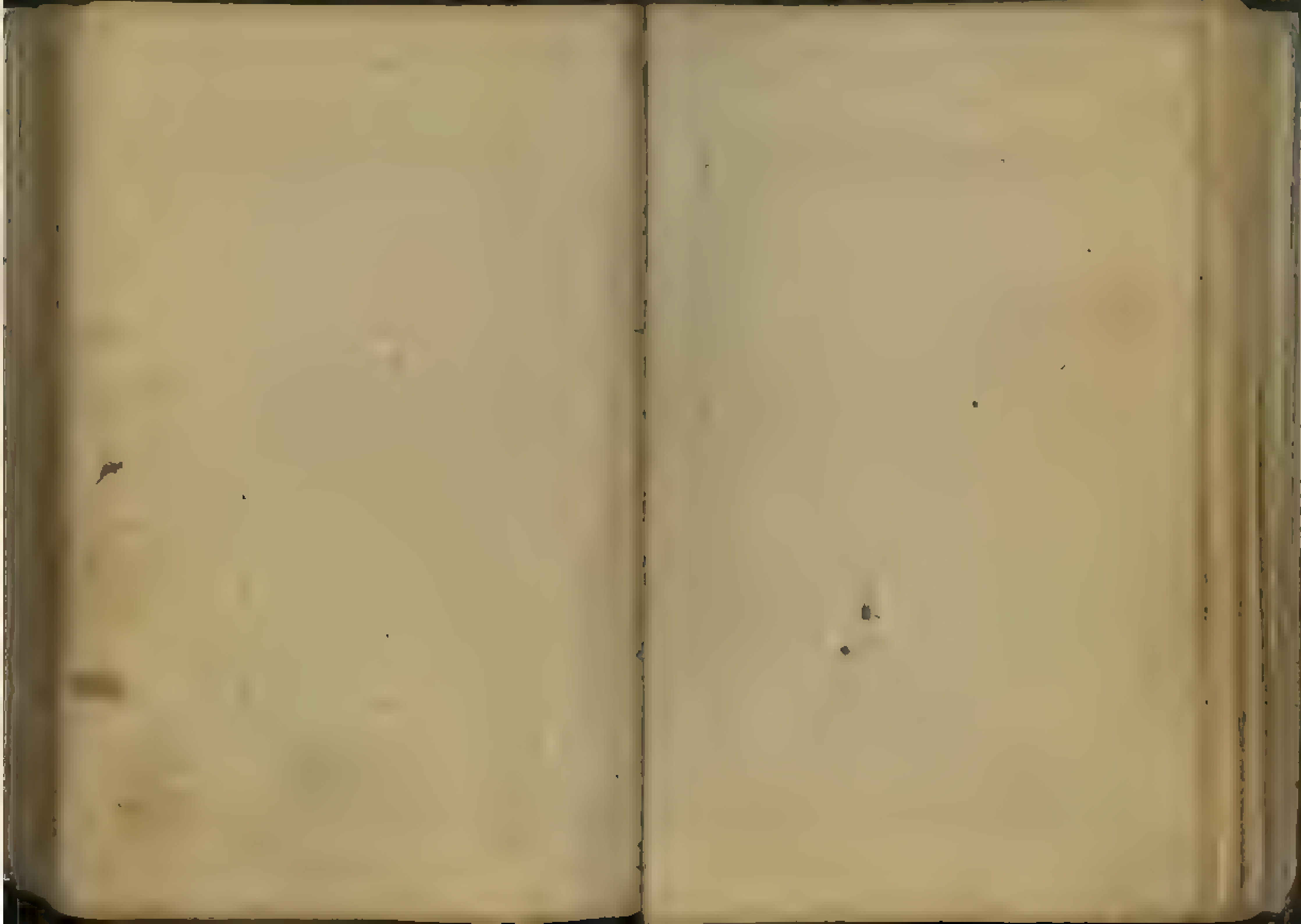

بسم الله الرحمن الرحیم

ختم این نسخهٔ همایون فال | شد بنام مهیمن متعال

آنکه منجای اهل طاعات است | عالم السر والخفیات

بی‌مثالی که او احد و صمد | بی‌زوالی که ذات دوست و صمد

چون بنا کرد کاری کآسمان و مد | نی ز هر جود او نسیب

ابجد پیدا است در سرای رحیم | هست از فیض جود او موجود

ذات او پاک هو هو وسیط | اوست رحل کل ما محیط

نیست هر کار که نظامت و نور | در وجود ... حق دور

هست نایده بر جمیع جهان | او بنو ... و یکسان

بصره و قوه آشنا غریب | نابه بغد ... قریب

دو ... | ... نامت ...

اوست ... روید | ناحسنی و قریب ...

هستی ماست عین دور بقا | ... هستی بود سر و بقا

هستی ما که گوئید دو | ... وجود بی نور

... هستی بر ... | هستون کردی ...

... در ... | که دوران ... خبر کرد

هر چه ... رسول محمد | ... و ثنا ...

ان رسولی شاه ... | ... عالم ...

ان رسولی که گفتا ... | در حق ...

ان رسولی که هر چه ... شد | ...

ان رسولی که انبیا مجموع | ...

ان رسولی که ... | ...

ان ... جمیع ... | ...

ان رسولی که ... | تا ...

... | هست ...

... | هست ...

... که خلق ... | کر ...

وابتغوا چون شنوی زالله　　الیه الوسیله شد مفاد

تا بدانی که بی وسیله نجس　　نتوان یافت قربت معبود

نعم الوسیله که جلیست　　راست لشکران یاریست

ارمطون وسیله اولی　　[illegible] و حق

قوله　　الله سبحانه و تعالی

وابتغوا الیه الوسیله　　مسئله بیانه عدده عل

هرکه دانسته از روانا　　دیده خاصیت سرّ آیت را

ای که بوده در ره پیغمبر دلت　　دو جهت در طریق دین داری

در ره یغما علی داد نوا　　تا عهد تو داد الله

او ولی النعمت در دو جهان　　او ستاد و [illegible]

هرکه دو ره بی احمدست تمام　　بعد احمد بود ولایت امام

بعد او بانه تن از اولاد　　در طریقند مقتدای عباد

هرکه جای این طریق و این همه　　رو بجای در طریق اقرار است

شکر الله کاین طریقه حق　　هست از حکم شاه برخوردار

در مدح [illegible] ابو المظفر [illegible] شاه

الله الحمد که عطای تو　　[illegible] کشود

بلد

افتاب همی در بروج شرف　　بنوا امدست بچهار [illegible]

بادشاهی [illegible] و مسند　　کراز و یافت خسروی و [illegible]

در دو درج [illegible] جلیل　　شاه جم جاه شاه اسماعیل

نور ذات دیار علیت جلی　　درج در دو اسم وصی نبی

کر تو خواهی [illegible] رسول　　[illegible] بالام و باشد [illegible]

[illegible] [illegible] الله

حرف ابراهیم [illegible] نظر　　و هذا اسم الکریم [illegible]

عزت و ناموس شاهی ابن شاه　　دو دو دال است [illegible]

حرف حاء را [illegible]　　[illegible] دولت [illegible]

این دو [illegible] شبه نام　　از قرار شاه تقویم

[illegible] الف بود دو کاف　　[illegible] انتظام [illegible]

[illegible]　　[illegible]

دو [illegible] اکر [illegible]　　[illegible] شاه [illegible]

کر [illegible] بود [illegible]　　[illegible]

شاه [illegible] کز [illegible]　　[illegible] سرای جاوید [illegible]

شکر کاین [illegible] او　　[illegible] دو دیار

کدجو جو بسیا بجا شیر نیست	بیسر نعت مطلب دو شیر است
دو نقش برقرار باد مدا	هر که رحمانش باد نکاه
با حمانست باد شیر متاد	وشمنش ما سرو نیه باشد

خنجر جامع کتاب احساس	پنج دو دار د سعر اشر است
سر ابر حیم هر که دیابد	از رموز خیبی خبر باشد
بطریق حساب جمع مسوا	هست مجموعه سوال وجواب
ایرکنند عبابی از ایر از	دیده ام اندکی بسال درار
ملا رخ بی عیوق بیابان	سلا را فقره شد اشیاب
دو شد هرفی که بیکم اما	هست در یی رحمو را سرد

دو ره سلطنت جو شد نو	ماه نو ارسینه جبین دسو
دو شب بیمه مد رماه دو	کیخو مرامد مدید و مه سیاکر
مرا زیب سحر خابو رمال	نه ابرین و مه نجیبتم حالے
کشاده رطلسم سد کو	تا جیم ما ملاد کو بر صو د
مرو جی ذیل و و حرف رتا	ه بر نسبت ها کشت بیان
و حساب جو جامع که بدم سال	مالد رحر حساب بانید ه

غوث

بیسر جو و بموت شاه و الف	بود دو وار دال باسرالف
هست جسا بر حرف مسطه	لاجرم وادا اعسال مسطه
ماند دو ما ر ماضی از سهما	منزل دیده از ده در بیجاست
سوره انسز الرحمن	رقمش از ربیع بنوشتم
دالیسرا الف جیم او	یک الف دو و خود بجیبم ده
هر یجو سماب کرد م از رکنا	عکس اجد نمود چهره رکا
ما جید امید ابن جعفر کا	کاه برکت بر و تو و فراد
دکر از ری دو ره دو دو	دوره سال جنم از صفحا
دو ره اجناب اما حا	سیر او را الف ریسبا حا
دو و ما مش جو ره جیم برسید	شکل تاج رمال بر و کشید
متصل بود ما رجیم رکا	خاطره یافت را اسناد مر
هر جا کرد شمار و اندوخت	بنوشتم شما ریکدره کا

مجموع	یح	یا	ط	ز
۴۰	۱۱ ج ح	۱۱۱ ح	۱۱ ج ه	۱۱۱ ه

بلا بحرا ... ج

د ه الف بود باد و ما کار ود جیم	باد و ما جمع بود عمل بیم
جیم بد سناد و صاد ملک بود	ابن معما ز جیم بود کشود
دال بود اول و ف مر	جیم و ما و و در بیان خ مر

اربکر رجو عالس آید وقت — در وجود اسم خود نمود شکوف

حکم این اسم [illegible] — که بود نشا و سعد بل [illegible]

متصل باشدش بجیم [illegible] — میل با عصا [illegible]

سر بهلك گر [illegible] — جلوه حاجیات جان [illegible]

بعد از آن ماهو [illegible] — بر قوه ذات [illegible]

اجلاء انموذج حالات — انچنین مینا بدین کلمات

کر [illegible] — متوسط بود مدار [illegible]

[illegible] دلیل [illegible] — [illegible]

بعد [illegible] — تا [illegible]

[illegible] — متوسط بود [illegible]

[illegible] — [illegible] کند دولت [illegible]

بعد تاریخ [illegible] — [illegible]

حال [illegible] — سود [illegible]

[illegible] — کر [illegible]

کرد [illegible] — [illegible]

بعد [illegible] — کر [illegible]

[illegible] — تا [illegible]

[illegible] — عیب [illegible]

عیب [illegible] — [illegible]

[illegible] حکایت باز — کر [illegible]

[illegible] — وقت [illegible]

[illegible]

[illegible] عراق — کر [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

این علم [illegible] — [illegible]

علم [illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — [illegible]

[illegible] — کر [illegible]

مرا زمینی ابر حد بقا نور | عاریم بیستم رامش نمود
عیبم امده که خود بگویم باز | تا بکاد بخواند مغتاز
راست شو که حرف رسوا دریغ | لی نافت وبی صبا درو
از من این حرف شنید امرد | رنجبار دیده انسان [illegible]
گفت کو بید از استادان | سوخته ام انسانان
ای عیان نمان مکن خود را | اغب سخان مکن خود را
ای که تا بهشتی بجسود | خواجه هزار غبن نمود
نا لطا رخود صبکن دو | مکن از من نام را مجهود
راه جان ده نکوی مقصود | کو ان جان نخب محمود دم
وانچه طالب وانچه متواد | سوبس بکن کران حاجی
این نکبت و نعز دمادم | دادسو کدم از روی بتو
معلی لی غالی جناه | کرد تلطیف زتن این دخو
درون من هر چه بنز کردم | سم ره عذر جن محبوب ست
چونکه رعد زیاده شدم | شهد سحر کرفت انعام
عهد ما این کینه شبی | کر باشد شهد و بیمان ست
بعد این عهد یاد کرد قسم | کر بیارد مد کسی بر قسم
نه مدیکر کسی بفرماید | کر این تغافل دست بکشاید

بلاغ

شها چون شد درست وزاهد | خواستم دو تو ولی نعمت
بر بنی تنبی ذالعطا مر | مثنوی انشاکم بجهد تمام
تا جز نخدم از خزانه مال | بهر آن طالب بجسته مال
شکر کو هستانه در رب | یافت و اوردم ز خود کتاب
در دو هفته نمودم این تالیف | مکرد یاری کرده لطیف
دارم امید کاز ختم تقدیر | نشود چشم بد رو بستر آر
صور فشار باک بنا | معتبر کار باک دیار

ای که در از روی کج کرد | مجه بود عمر از بلب بشکر
ابد آنکه دم از ظلم بد | کنج کوهر بیاری بجون
کو تو دل و کند و دیده تا | شرح از زبانه و حاصل بجو
باک نثار از غرض و دل بیما | مکن از علم عهد و بیمان ست
تا نکار در زمین بنده رام | بر تو کنج کمر کش نا بر ان
سما تمر محمد خود زمانا | تا شوی در سخن بنده رخ وجود

ای عیان و ای اهل طالب | بر کشاد زبان منتخب
سار ده نعم رند کا | بتر رخو رخا نسته اذکا

در گنجینهٔ گهر کشای | گوهر معصوم و شرح بنمای

داد خاطر از این گهر برکن | گوش خلق و خاطر از در کن

تا ز ابعد تو یادگار بود | یادگاری بزرگوار بود

زنده دارد ترا نام و نسب | ثبت در نام کند عجب

هر که ابعدار تو ابجدیت مراد | بگشاید در رهش ز هر سو نیاد

چون دم از اعجاب همگو بسر کند | بتو شاید دعای خیر کند

اسعد اخواه یابه توفیق | تا بیابد سعادت تحقیق

کرچه این نه ز امامات | ویر شاش جهد و عنایت

انقده جهد کن که شود | قطع ابن ره ز امر آسانی

از رسول الله استشفاع | و ز خصوص علی ولی الله

تا با مداد لطف برقی | بر سد محنت ازین و بیلی

نعمت نوزی که او دری | شود آن عشق ز هر سو

شمع راحت دفعه | بادم هت حالی کرد

یا الهی بجز دعا رسول | بعلی ولی و تله بتول

جو

تحریر

بد و سبط علامه کوی | لشهود حسن بخو حسین

بعلی و محمد و جعفر | بکرامات موسی رهبر

بعلی و محمد و لبا | بحسن آنکه نور دست جلی

بمحمد که مهدی هادی | ملتی را و نوبد آراد

کرم او عجائب سید ل | بکرمهای خویش کن حاصل

از غش از عذاب کر یا رب | دعوتش مستجاب کن یا رب

نبی و ولی و عترت و آل | کربلا جای و عتره احال

سنتی از شهر شوق و حالت کن | جای روش حوالت کن

راه عاشق بعو و دل بنما | دیده اش بعو و دل کنا

اکمیت بر زچشم ولش | در صفه و نثار مکن

سار آرسته بوجه کما | سوره قل و عنی خال

تا بیابد ز حال اشد و لیس | نه هین قیل و قال باشد

ادد بیابد دم سرایت نه | نظم و نثر و سراب

که چه در کوش اهل حال | نزد ظرفت و ملال

نکه ها از رموز صدق و صفا | بی و ا پای کوش اهل و فا

جا که در حالت دلشان

ده که انها ر فیض ماسلتان

ای طلبکار زبدة الاسرار	وی حریف خلاصة الافکار
گوش کن تا طلسم بگشایم	زبدهٔ سر حروف بنمایم
همه آن حروف را یکیک	از رهم راست در بیان بنیک
سخن استاد کنم تقریر	او دم سر حروف در تحریر
ز اسطکاک چرخ اهل وقوف	انچنین دیده اند اهل حروف
کز مه و کواکب سیار	بر درجات یافته قرار
حکمت و فکرت ارسطو نیز	کرده تعیین آن بنیکو تیز
نه ترتیب است ابجد	ابجد و ترتیب میگذ
هست ترتیب این نوع دگر	مختلف گر بود تمام شمر
بشنو از من که تند اهل شعور	هست ترتیبات [illegible] دستور

ترتیب تولدات حروف بقاعدهٔ حکیم ارسطو که از اسطکاکات ملکی در یافته است برین نحو است که در توم قلم شکسته رقم میشود و این تمامهٔ ابجد است نزد عالمان تمام [illegible] والله اعلم بالحکم

۱۵۲

پد

اج ل س ف ح ش ب ص ث م ع ذ ظ ي
و ت ر ر ط ق د ك ض ن خ غ ز

زبدة الاسرار

در تفصیل حروفات مذکوره از اصطکاکات ملکی و مه و کواکب دین سوره [illegible] والله اعلم

الف ۱ — از مه و مریخ بر برج حمل	ج ۲ — از مه و قمر به برج ثور سه درجه
ل ۳ — از مه و قمر به برج سرطان یازده درجه	س ۴ — از مه و قمر برج اسد
۵ — از مه و قمر برج سنبله	۶ — از مه و شمس نوزده ۱۹ درجه حمل
ش ۷ — از مه و زهره بر پانزده درجه ثور	۸ — از مه و عطارد برج جوزا
ذ ۹ — از مه و عطارد برج میزان	۱۰ — از مه و عطارد برج سنبله
۱۱ — از مه و شمس برج سرطان	۱۲ — از مه و شمس برج اسد

۱۳ از مرور عطارد ببرج دلو	۱۴ از مرور زهره ببرج جدی
۱۵ از مرور شمس ببرج قوس	۱۶ از مرور زهره ببرج میزان
۱۷ از مرور مریخ ببرج عقرب	۱۸ از مرور مریخ ببرج جدی
۱۹ از مرور مریخ ببرج حوت	۲۰ از مرور مشتری ببرج سرطان
۲ از مرور مشتری ببرج اسد	۲۲ از مرور زحل ببرج جوزا
۲۳ از مرور مشتری ببرج قوس	۲۴ از مرور مشتری ببرج حوت
۲۵ از مرور زحل ببرج میزان	۲۶ از مرور زحل ببرج جدی
از مرور زحل ببرج دلو	از مرور زهره ببرج حوت

حور

رضا کاتر آمدان دلیل ابحر مرقوم علی التفصیل
البخین است ای کوهرها

حمل ثور جوزا سرطان
اسد سنبله میزان عقرب
قوس جدی دلو حوت

لا اله الا در تقسیم از عقد بی است که عبارت
از جوزهرین و نو بهرا باشد یعنی راس و ذنب
نحس اکوکبی ازین تقسیم بیار حرکت رزه شود

زحل مشتری
[illegible]

مریخ شمس
[illegible]

زهره عطارد
[illegible]

قسم مریخ زحل جوزهر ...

شمس

[illegible]

بدانکه هر کوکبی را چهار حرفست هر یک از درجه
معین از برجی که در تحت حروف مرقومست
و هر حرف سنولیاست بر جنبی از طبعه و خوف(?)
و در باب ثانی و ثالث در هر اقلیم که متعلق
بهمان کوکبست والله اعلم و احکم

گر تفصیل خواهی این محل | بنویسم مفصل از اول
اصل این هشت قسم بهما | بنواب باب خبر کتابه

مریخ زهره

ا ت ش و

عطارد قمر

ص د ل

شمس [illegible]

ع ك ص

زحل [illegible]

خ ع [illegible]

زحل مشتری مریخ شمس
زهره عطارد قمر

ب

حروف تیان(?)

ازبرج جوزا	ازبرج اسد	ازبرج حوت
ازبرج قوس	ازبرج جدی	ازبرج دلو
ازبرج سنبله	[illegible]	ازبرج میزان
ازبرج سرطان	ازبرج جدی	ازبرج حمل

از برج حوت از برج سنبله از برج قوس

ک

هوائی اقلیم اول ناری اقلیم دوم

ع

ترابی اقلیم سیم ناری اقلیم چهارم

ش ث

ترابی اقلیم پنجم ...ی اقلیم ششم

ج

ترابی اقلیم هفتم

د ن

اقلیم اول اقلیم دوم

ا

اقلیم سیم اقلیم چهارم

حوت

ب

اقلیم پنجم اقلیم ششم

س

اقلیم هفتم

زحل مشتری مریخ

اقلیم اول اقلیم دوم اقلیم سیم

شمس زهره عطارد

اقلیم چهارم اقلیم پنجم اقلیم ششم

قمر

زحل مشتری مریخ شمس

اقلیم اول اقلیم دوم اقلیم سیم اقلیم چهارم

زهره عطارد قمر

اقلیم پنجم اقلیم ششم اقلیم هفتم

... مهرهای کوچک ... اجناس است ...

ا ح ع ی   ب ص د
ف ث   و د ل غ

ل هـ ز ت   ج ف س
هـ ض ر   ت ط م خ

ای عیانی جود در هر طریق — بی کشادی طلسم بند کنوز
بهر طالب رغایب خاص — اگر چه این گنج بی گهر ظاهر
بنمودی طریق مستعد — فاش کردی رموز این [illegible]
پرده از سر حروف کردی باز — برکت دادی رهی پرده را
خاصیتهاش بی نیاز علم — پرده از نفع و ضر و کنار
بهر طالب تو شرح از کی [illegible] — اب این شرح کن ز [illegible]
زانکه اعمال این علوم [illegible] — تا که اشد از آن [illegible] نصیب
پر خطر است راه این [illegible] — نتوان رفت راه بی هادی
هادی راه نور توفیق — و هو بر که رو به [illegible]
این طریق است جان اگر [illegible] — تا شود بی بد این [illegible]
آن که این راه پر خطر [illegible] — کرده دل و دیده [illegible]
حلم و در ده که از نا حلم — فیض دو ز [illegible] کرده [illegible]

من که در این طریق بودم — حلم و رو زیدم و بدیدم
مطلق از بیم حق و مکر [illegible] — عمل بد ز من نیافت وقوع
از زبر دست زیر دست مدام — هر چه میدیدم از بدی [illegible]
صبر و حلم جبر میکردم — لیک ناگه ده صبر میکرد
گرچه میبود خواص من [illegible] — وای صبر میکنم بیش
تا اثر از تعمل حلم — بهره دو دیم شد این علم
رقم را سنم بدین ذالت — عالم الستر گواه [illegible]

اما این علم بی کم و بی کاست — خاص حضرت ولی حق
اسد الله و یازده فرزند — العبا اصل و فرع این علم
اما مخصوص آن [illegible] — [illegible] از [illegible] بیا کاشت
فیض با کاز بال متصلت — یا بد این فیض هر که ناشد
داشت علم و الحق تمام — هو جمیع و قایع اشام
بلکه [illegible] — هست بی شبهه [illegible]
دل در [illegible] — میرد [illegible] این اسرار
آن [illegible] ذکر داشتند این علم — کارشان بود با خلایق علم
[illegible] — عالمشان بود [illegible]

بدیعیه بود از شاهان | اقلع و قمع جمیع بدخواهان
لیک با جملگی بحلم تمام | می نمادند در تلطف کام
در ازای جفای اهل جحود | مرحمت شیوه امامان بود
لطف و احسان وجود بند ... | بود میراثشان ز جد و ...
جد شان وقت داوری ... | بهر قومی بخواست او راجا
سنگ بر وی زدند از کین | شد از خون سر شکار درم
داشت میل جفای ... قوم | خواست از خدا ...
سوی این قوم هرکه خواهد | باید این خوبیها داشت که
تا از ... بهرشی باید | بهره حاصل از کسی باید

[illegible]

ای که میل و لت باین ... | حلم کن پیشه کاصل ...
کوس تقوی زند ... | تا شود نور تقویت ...
دلت از فیض بهره ور گردد | مس قلبت تمام زر گردد
سازد اهل ولایت ... | در بی بد مدار ...
نفس و نا شنی عدد ... | همتان ... کن ز بما
اینهمه در حضور ... | بکنا و روان ...
سازد ... | بس روان جسم ...

دل خود ز کرد خوکه ... | بکند آنکه با حضر کار
کرد عان تابعی به پیغمبر | حسبک الله را بیاد آورد
همه کار در کرد بیگاه | تا از او یاد خود کی با ...
مانی با یاد حق جلیس و انیس | تا شود لطف دوست ... جلیس
از عیان ... شود دین ... | سر ... از ...

بسم الله الرحمن الرحیم

یا من هو ... الذی لا اله ... هو ... العالم القادر
بحاجتی ... عالم ... بدفع اعدائی و حسب ...
وعلیک توکلت فی کل اموری فی الدین والدنیا
والآخرة انک علی کل شیء قدیر وبالاجابة جدیر
وصلی الله علی محمد وآله الطیبین الطاهرین

اسماء کواکب ...

یا زکی ... | ...

...

یا ... یا ... یا خالق ... یا ... یا ...
یا ... یا ... یا ... یا ...

[illegible]

يا حليم يا هادي يا عظيم يا بديع يا رحيم
يا هادي يا رؤف يا هو

حروف

يا شافي يا طهر يا وافي يا زكي
يا عالم يا طيب يا اخر يا رؤف يا دائم
يا قادر يا مليك يا رزاق

يا مبدع يا صمد يا ثابت [illegible] يا جليل يا [illegible] يا سلام يا باقي

حمل	ثور
يا اول	يا احمد يا جليل يا شكور
جوزا	سرطان
يا مبدع يا ذو شم	يا لطيف يا هادي يا حبيب
اسد	سنبله
يا سميع يا عليم يا قادر	يا فتاح يا صادق يا ثابت
ميزان	عقرب
يا وهاب يا نور	يا توب

قوس	جدي
يا تام يا كافي	يا مجيد يا خبير يا حي
دلو	حوت
يا ذو الطول يا مالك يا مجيب	يا رزاق يا ضار يا زكي

بسم الله الرحمن الرحيم

اللهم افتح لي ابواب تحول في شوا كل الاسماء تحيا
كل الدعاء مفسرد تا بعنا بر لا بما مستوجبا لسعا [illegible]
الثناء بحق ذلك وصفاتك يا زاكي يا حكيم يا مزيل
يا ديان يا دائم يا خالق يا غني يا مجيد يا شكور يا [illegible]
يا رحيم يا سلام يا طاهر يا قاضي يا كافي يا صفا يا صاحب [illegible]
الاسماء في تخت خوف ادفع الخناس عني واوصلني الى
الروحانيين ومحرم خدمتك يا الله القادر انك
على كل شي قدير وبالاجابة جدير وصلى الله على محمد واله
واصحابه الطيبين الطاهرين وسلم تسليما كبيرا كثيرا

اي كه صنعي [illegible] بحر مكرمتي كي در [illegible] سازنده تو
بعيان وصلات [illegible] ايها امكي بعد كي [illegible]

کدبکن خواب و کدبکوی سخن | بهر منبذیش وقصد خلق کن
تازبره سرای عالم غیب | رسدت فیض خاص بی شک و ریب
کو صیت کرکرده ام در کار | نکه داری و دست در اطوار
زنده دیکرست دم تسلیم | از حروفات و سر حی حکیم
هر تو باد اکر بیند کوش کنی | جام آب حیات نوش کنی
ورد آب حیات در کامت | زهر کردیده بد کند نامت
زینهار ای حریف وصف ثنا | کندی خوبتر که میداد
از زبان فصیحی که بکفت | کوش کن تا ببایدت نا بنفت

ملغ

اَلج ٣٢ تضهف ٢٣٥ خلدبق ١٢٠٩ غوثث ٩٢٢ تمصظ ٩٢٢
تنضم ٩٩٠ صغح ١٤٢٠ بدانکه این اشارت ای طالب ارزوی تعیم
حروف الصنایع است که بکواکب سبعه سیاره قسمت شده و
تفصیلش برین نوع است که هو ده مشو د

ا س ج ح ی و ب
اوراد ب ص ذ و د ن خ
مادل ل ه ر ت ط ض ذ
مرمح ف ش ت ظ م خ

السبعه مو یدیا

بجمد تشنطه صرخ

نبغ ١١ بجعط ١٢ جلبص ٩٢٣ دکمذ ٦١٤ هقع ٤١٥
وطرب ٧١٥ وخشت این قسیم ارزوی سبب جهت تعادله
طرد انعکس است که دروه مثبت | این ترکیب طبایع حروف

ا س و د د
ب ج د ط ف
س ا ک ی ط ج
ساخ ع س ن ر س
غ ط ص ذ ح ت ث

بتعادله مساوات معدوبت

تفاوت عدد در کواکب علوی است احطقفید ١٣٩٨ زلعشسس ١٤٩٩
تقسیم ابجدی بواسطه بطلمیوس جوکلتمع ١٤٩٩ دهزنظ ١٤٩٩
کواکبت تا معلوم باشد و در ترتیب حروفات بر این نوع است :

ی ه و ن م ل ک ق ف غ
ع س ش ص چ پ ه ترکیبات ابجد
ابت یاهو تمج لحکخ قدملع دغزطس
طستضصلا جکیز ه این حروف دولت
١ ٢ ٣ ٣٢
وتقسیمهم فی الاعضاء و معنویاتهم فی وقت الاختیار
سیاه متعلق بر نفس و کردن متعلق بر کبد ... و تنها
متعلق به برادران و خواهران و ترد ... و خواب
سینه متعلق به پدر و مال و عاقبت کارها ... اسد
دل متعلق بر فرزند و معشوق و تحف و هدایا ... بهاد

وروده‌ها متعلق بر بیماری و خادمه و جوانان کوچک

ران متعلق بر زن و شراب و ضد و [illegible] و مدن

غش   آلت تناسل متعلق بر حوف و موت و حوت [illegible]

بوکیسه و دزد و غائب .   پشت متعلق بر سفر و علم

و دیدن خوابهای خوب   زانوها متعلق بر شغل

و عمل پادشاه   ساقین متعلق بر امید و دوستان

حقیقی و کینه پادشاه .   کفهای پا متعلق بر دشمن

و حیوان بزرگ و تبعیض و جنگی   الکواکب علی الاعضا

سر و گردن و چشمان و ابروان اعضا متعلق است

دست راست و پهلوی راست .   دست چپ

و پهلوی چپ   سینه و شکم و دل   پشت و

اینها مان متعلق است   پای راست   پای چپ [illegible]

چه مسطور شد در بیان [illegible]   بنده بود [illegible] کشف

بیان اندیشه کن در بیان [illegible]   چون بیابی [illegible]

و ز هنا اندیشه ناصر آید [illegible]   ذکر تمام کن و خوش نشین

تا بیابی خود ره [illegible] دستور   بباید جهان این مستور

مر تعلیم کس [illegible]   هادیه بود ذکر اسم الله

ذکر

ذکر الله شد مرا رهبر   فیض اسماء گشود بر در دل

گاه خلوت بوقت ذکر کلام   همت پیر بود در هر دم

[illegible] ذکر را [illegible] باز   که شود هادی طریقت راز

نام خلاصه آسمان   تا صفای ذکر دهد [illegible]

ای که داری [illegible]   از صفای [illegible] خلاصه ذکر

خلاصه الاذکار روز دوشنبه و شب چهارشنبه یا الله یا بدیع یا

لطیف یا جلیل اعدادش بعد [illegible] زحل یا [illegible] یا حلیم

یا [illegible] اعداده ۲۵ روز یکشنبه و شب پنجشنبه یا علیم

یا وهاب یا [illegible] اعدادش [illegible] روز سه شنبه

و شب جمعه یا کریم یا غنی یا زکی یا خالق اعدادش [illegible]

[illegible] یا قیوم یا مجید یا [illegible] اعداده   روز [illegible]

شب شنبه یا حکیم یا ذا الطول یا راشد یا شهید اعداده [illegible]

[illegible] مریخ یا ماجد یا رحمن یا [illegible] یا خالق اعداده [illegible]

چهارشنبه و شب یکشنبه یا قاضی یا [illegible] یا [illegible] یا مجید اعداده

[illegible] یا علیم یا [illegible] یا [illegible] اعداده

[illegible] پنجشنبه و شب دوشنبه یا [illegible] یا صادق یا [illegible]

یا فاتح اعداده [illegible]   یا [illegible] یا شکور یا [illegible]

یا باسط امداده ۵ و روز جمعه و شب سه شنبه یا باسط یا دائم

یا طیب یا طاهر امداده بجامعین ٭ یا زکی یا هادی یا رحیم

یا هو امداده بسم الله الرحمن الرحیم یا کهیعص یا حم عسق

یا هو یا من هو هو یا من لا هو الا هو یا لا اله الا هو انت الله الذی

لا اله الا انت التام السلام الخالق البارئ الرحیم الخبیر اللطیف

القوی مریسئلک ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان تغفر لی خلوص

ذنوبی و تصعدک یا مطهر انت الله الذی لا اله الا هو یا غالبا

علی الدهر و لکان یا ابناء عن خذ و شو الابحار ابعض علی

من حجاب رحمته و ارسلت سحاب الروح و الروح اجابت نعت

الکریم المنان و انت الولی الاحسان و صلی الله علی محمد و آله

ای که هست بدکه دوست	خوب در این خلاصه کن بیان
عدد حرف و نقطه را بشمار	بعد از آن جا مرتب دار
بر عدد خوان تمام بکم و بیش	همین نحو کار خود پیش
بر عدد نا رسید بس منان	و رد غایت و قصد کن منان
حرف جمرات و روح اوست	اعتبار کنند اهل
بوی خوشی وقت خواندن	باید و کنج خلوت تنها
طلع بچون بر این نوع ذکر حق	راه یابی بگنج پنهانی

بلاد

بلند اسرار ذکر خلوت خاص	تکیه نا سرار بیت بخواص
این شرایط که ذکر شد	ار نیابی جو منثوی دیگر
اندری تو آور دو چند	حاصل زید و زیستن عدد

حروف ابجد ا ب ج د ه و ز ح ط ی ک ل م

ن س ع ف ص ق ر ش ت ث خ ذ ض ظ غ

حروف ابتث ا ب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش

ص ض ط ظ ع غ ف ق ک ل م ن و ه لا ی

حروف مخارج ا ه ع ح غ خ ق ک ج ش ی ض

ل ن ر ط د ت ص س ز ظ ذ ث ف ب م و

حروف ب و ج ا ح ج ش ی د ل ه ط س ع ق ف

ص ث و ن ت ی ک م خ ذ ظ غ ر ض ز مع ذا

عدد در فرهنگ جمع تو بیل علم اسم علیم صد است می شود

و صد در قرائت این بحث علیم حروف این عدد

اصغرت و صبی بسیط است جمله الصغیر این عدد سه اکبر

بنا رفت جمله المعتبر این عدد متوسطت و حوالیت

جمله الوسیط این عدد و سیطت و ما لیست

[illegible]

حمل لتکسیر این عدد کبیر است و ما کتب علیم

اکنون حاتم این معنی و شک ... استخراج حاتم ... جامع
کرده اند ولیکن انچه مناسب این مختصر باشد در دو نوع نموده
میشود که بیکی از این دو نوع عمل نماید **نوع اول**
آنکه جمل اسم مذکور یکصد و پنجاه عدد است و یکصد و پنجاه
کفو است و این اعداد را جمع باید کرد که یکصد و پنجاه ضرب
کنند حاصل الضرب حاتم اسم باشد و اسم را بان عدد تمام باید

نوع دوم عدد طبیعی ابجدی اسم علیم است م ل ع م
این عدد مجموع پنجاه و یک است و قاعده آنست که عدد چهار
۲۸ ۸ ۴ طرح کنند و انچه باقی ماند بشماره حروف ابجدی
را ابتثی و ثخذی ... هر حرف که عدد باقی ماند
طرح ... حرف ... جمع کنند تا چهار حرف جمع شود
که حاتم اسم است ... عدد پنجاه و یک ۲۸ ۴
بطرح رفت و باقی بیست و سه ماند ... [illegible]
مذکور ... حرف ... شد که ... [illegible]
... چهار ... [illegible]
شامل ... باید کرد که ... [illegible]

و پنجاه و یک و نهصد و ... اسم علیم شود است
و خواص ... سموم و ... از لوازم است الحمد
... اگر ... باید ... که ...
باید ... است والله اعلم بحقایق الامور

این ... / که در ... [illegible]
گرچه ... / ... [illegible]
که ... / که باید ... [illegible]
در ... / ... [illegible]
... خلوت ... / و ... خواستن ... [illegible]
داد ... / ... [illegible]
در ... / باید ... که خدا خواهد
چون ... طلب کند ... / کام ... [illegible]
آنکه ... / دگر ... [illegible]
دگر ... / ... خلاصه [illegible]

تمت الرساله

بسم الله الرحمن الرحیم

اللهم اني اسئلك يا عليم يا لطيف يا مجيد يا سميع
يا جميل يا ... ان تصلي على محمد وآل محمد
... [illegible] ... ذلك ... [illegible]
... على ... [illegible] ...
... [illegible] ...
بإخدام ... الاسماء ... [illegible]
وانت يا مالك ... اجيبوا دعوتي ...
على ما اريد ... [illegible]
... [illegible] ...
اللهم يا عليم يا علام ... خدام ... الاسماء ...
... على ما اريد منهم ... [illegible]
... [illegible] ...
... ولا ... انت الكريم الوهاب

يك دريا ... [illegible] | بگرفتی ... [illegible]
... [illegible] | اینچنین ... [illegible]
... [illegible] | کر ... [illegible]

مقصد ... [illegible] | ... [illegible]
گرچنین مقصد ... [illegible] | مجمود ... [illegible]
... [illegible] | ... [illegible]
هیچ ... [illegible] | ... [illegible]
... [illegible] | ... مقصد ... [illegible]
... [illegible] | ... [illegible]
... [illegible] | ... [illegible]

تقسیم ... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ... | اج ل س ف ح ش
... [illegible] ... | ب ص ث م ع ذ
... [illegible] | ظ ي ... ط ق
... [illegible] | د ك ... ن خ غ ...
... [illegible] ...
... [illegible] ... ابجد ... [illegible]
... [illegible] ...
... [illegible] ...

حروف نفی ودها ماه | هست ساعات شناز
عربی چنانچه اکر ماه شمسی بود | بود قبا ده روی
ترتیب صنایع وحنیولات | ترتیب صنایع وحنیولات
در روز بیرام دهد اتمام شود | اب ج د ه و ز ح ط
والا اکر باشد و در تمام شود | ی ک ل م ن س ع
الهه عمان روز دهند | ف ص ق ر ش ت
ا ب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س | ث خ ذ ض ظ غ
ش ص ض ط ظ ع غ ف ق ك ل
م ن و ه لا ی

کواکب بقاعده بنج برجی | حروف نفی ودهای سال
احجب د ز ذ بکنغ | شمسی ولا الف هشته
لسط معلع ثعتفق محق | مستهر ما افعال مکم

اکر چه مع ابن قاعده سبعه در تقسیمات نوع دیگرست
اما انچه اشهرت نزد اکثر اهل این علم ابن طریق مدرسه است
که نموده شد را نمو ذجی ازین تقسیمات و بسیار دستور
العمل در طرق محت علی الاختصار بدین سبعت که
نهایت تحقیق مدعاست حروف روز با اسم کدام

(حروف سبعه زمانیه و نحت ... صنایع ...)

حروف الف ب ج د دستورات اول مرتبه صغیر ا ل ب
و دوم مرتبه طبیعی ابجدی ا ل ف سیوم مرتبه اتفاق ا ل
چهارم مرتبه عددی معین ا ل ف اکرچه معنی مرتبه
چهارم ده هزار مراد سیصد و پانصد ساعین کرده اندالاحصه
که وصف در میان مراتب واقع است وان صغیر هر کدام مرتبه دا
ومعنی دهی یکصد و بانزده قرار داده اند حرف این مراتب اقا
انات که ابجد ما ید خواند و در ترکیب و امتزاج حروف هر یک
در اسما بعینه نوبت بیرون قرار اند و هم درست و انواع ان مقدار انموذج
درج اسم الکی نموده میشود و بالله التوفیق و علیه التکلان

نوع دوم سیصدهی ... | ... عباس ...

ا ل ف ت ا ح
ت ل ا و ح
ا ت ف ل ح
ی ا ل ث ح
ت ف ت ح

ا ل ح ف ی ظ
ط ل ی ح ف
ا ف ظ ح ل ی
ا ی ف ل ظ ح
ا ح ی ظ ف ل
ا ل ح ف ی د

نوع طبیعی که ... اکر ...
ا ل م ع ن ی
ا ع ی ا ر ب
م ص ن ل ا ع
ح ل ع م ل ا
ع ب ب ی م
ل م ا ق ع ل

نوع طبیعی صد دو ... هو
ل ك د ی م
م ا ی ل ر ق
ك م ر ا ب ق
ی ب ل م ا ر
ر ب ك ر ب
ب ل م ی ل ا
ب ك ر ی ا

اما چنین استادان درین باب وضع سوم هشت و ثلثی عمل کرده اند
و وضع ثالث و رابع مثلثات است و [illegible] هشت و ما
امتزاج جمع اول و ثالث [illegible] وضع آن [illegible] در لوح نموده
میشود و باقی [illegible]

ا علی [illegible] محسن — [illegible]

[illegible]

اکنون ملاحظه کن [illegible] لوح [illegible]
کلمه اولش [illegible]

سطر [illegible] سطر [illegible] سطر [illegible]
جمع [illegible] باید
کرد [illegible] باسم [illegible]
نموده میشود و [illegible] کاغذ [illegible]
این [illegible] است که حرف اول [illegible]
[illegible] سطری [illegible]
[illegible] است [illegible] نموده [illegible] باشد
[illegible] باشد [illegible] نموده [illegible]

دن

[illegible] صحبت [illegible] — مطلقا [illegible]
[illegible] — [illegible]
[illegible] دیگر [illegible] — [illegible] دل [illegible]
[illegible] اسرار — [illegible] معرفت [illegible]

اسم [illegible] جمیع
باید [illegible] باسم [illegible]
[illegible] منازل قمر حساب کرده [illegible] شود [illegible]
[illegible] کتابت کند [illegible] هنگام بودن قمر [illegible]
سعادت [illegible] طلوع [illegible] مذکور و چون [illegible]
[illegible] باشد [illegible] که [illegible]
[illegible] دیگر [illegible] اسم [illegible]
[illegible] اسلوب [illegible] حرف [illegible] اسم [illegible]
[illegible] باشد [illegible] حرف [illegible] اسم [illegible]
[illegible] حاصل [illegible] کند [illegible] مشغول شود
[illegible] که [illegible] است [illegible]
[illegible] ٣٠ ٢٨ ٢٨ [illegible] باقی [illegible]
[illegible] منزل [illegible] حرف [illegible] و چون [illegible]

حرف پنجم به صورت میباید و صورت پنجم بصورت [illegible] بیت

و حرف پنجم هم صورت اول که صورت عاشر باشد بیت و [illegible]

[illegible] اسم مکتوب شد و باید بهمین اسلوب عمل باید کرد

که سر [illegible] حاصل کند و حروف [illegible] تمام ممزوج و [illegible]

[illegible] بذکر مشغول شود که [illegible]

و در عکس به عمل هنگام غروب [illegible] عمل باید کرد وقتی که [illegible]

باشد ناقص [illegible] در آن منزل واقع باشد و [illegible] حروف [illegible]

و حرف [illegible] دهم [illegible] باید که یا اگر حرف هشتم و حرف چهارم

[illegible] . . کما شاء ان عملک [illegible]

[illegible] دستور [illegible]

[illegible]

کلمات مذکور بیت [illegible]

عشق [illegible] مراتب [illegible] بالملائکة [illegible]

العرش و ملائکة الکرسی و [illegible] الزحل و ملائکة المشتری و ملائکة المریخ و

ملائکة الشمس و ملائکة الزهره و ملائکة عطارد و ملائکة القمر [illegible]

[illegible] حروف اسم شخص [illegible] مرتب [illegible] حروف [illegible]

[illegible] میشود [illegible] باقی حروف [illegible] باید نهاد [illegible]

گردد

گر ترا دشمنی بود [illegible] / [illegible]

[illegible] / باعث [illegible]

[illegible] / شد [illegible]

چونکه [illegible] / [illegible]

کظم غیظ [illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

اقسمت علیکم یا ارواح العلویة والسفلیة بکل اسم

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

نجنبی و سوزنی وطاعتی یا اهل الله فیکم و علیکم

بسم الله الرحمن الرحیم

اللهم یا کریم یا مجید یا اله یا لطیف سخّر لی کل
ابن فلان بحق اسمائک وصفاتک اسئلک یا علیم
یا الحیا یا جمیل عزمت علیکم اخذ من هذه
الاسماء العظام یجلب کل ابن فلان الی [illegible]
سریعا سامعا مطیعا بحق الکریم المجید الاعز
وبحق هذه الاسماء احکم علیکم بارک الله
فیکم و بشرکم الله بالجنة یوم الحساب

همه دم زآه [illegible] دیگر — مهر در دیگری جا [illegible]
باک و با کبره و کرم میکند — همه با کار [illegible] میبود
[illegible] بال [illegible] دل — تا شود سر [illegible] دل
[illegible] — طاعت [illegible] مرهمی
بهر جنس و بهر کاری — بر دل خویشان [illegible]
دست کوتاه کرد [illegible] — تا بیاید [illegible]

که بعده باشد در وقت عمل احرف برج طالع مقتعل
وحروف عنصر برج طالع یعنی اگر برج ناری باشد حرفهات
ناری و اگر برج بادی باشد حروف عین بادی و حروف
درجات کواکب سبعه راس و حروف دو رسال شمسی
و حروف دوز ماه قمری و حروف منازل قمر این مجموع
حروفات را در هفت سطر تکسیر باید کرد و سطر اول را
کتابت سطور شد و باقی را تمام باید اورده تا شوند
با حروف صحیح تثبیت و شد پس جمع باید کرد و العکس
بالعکس و از این روشن شد در باب محبت انکه چون
اسم شخص معلوم شود حروفات آنرا تکسیر باید کرد که چه
کلمه از ان صورت بندد و حروفات که تکسیر شد
حروفش ترکیب کنند و بطبیعت ناری دهند و [illegible]
طلسم ترکیب کنند و بر طبیعت هوائی دهند و در [illegible]
طلی و عرضی نام بمائی دهند و در امتزاج طرف
تمام حرفهات بر ترابی دهند و بجهت محبت این کلمات
تکسیر باید کرد که مجموع [illegible] و بر تمام تمام شود
سرور الملوک ۞ زین العقوس مولف الروح

و بجهة عكس نموذ بالله مذب الجسد و خافض النفس
و بعث الروح و لا لاشكل و مع القوه

مثال تماثيل در صحبت سعد از موم باید ساخت
از نقلی و حروف خاتب بر سر روی آن نقش باید کرد
و حروف عطارد بر سینها و حروف قمر بر پایها و حروف
مشتری به پهلوی چپ و حروف زحل به پهلوی راست
و حروف مریخ بر سینه و نام شخص و نام مادرش
نقش باید کرد و جایی که مناسب مطلب باشد به دو
مقصد باید نمود و از سه پایه که از چوب انار باشد
باید آویخت و در تحت آن نجوم مناسب بر سوخت
که عزیمت خوانند که سودمند است و عزیمت نیز باید کرد
عاملات و اشارات که جز بدیها عاملات در خلاصه
اذکار بعد از این ملاحظه باید کرد و باید خواند انشاء الله

ای طلبکار این علم غریب	هست در بر علوم مرتجب
تا نجویی مخر و شی	مردن از کر مجهو سها حرف
میل خاطر مکن بدالت قع	هر چه کردی از و متی و قیع

صاد را که عاملیات کلمات و اکر جلالیت کلمه کریا
متعلق است و مدد نکبه هست و موجود نکبه جود فی مقربه پانند
و سی مزوجه که اشباح ما ساند مدار و و نکبه تام و ختم تام
برین نمط باید کرد که با اسم جلالت نموده میشود عععععععععع
ععععععععععععععععععععععععععععععععععع
ععععععععععععععععععععععععععععععععععع
عععععععععععععع ودد مدد مجموع این عدد در مربع صورت
باید کرد و مثلثات مذکوره و مربع باید نمود و جوانب را تمام
و تمام امر به شغل باید شد و صورتی میباید که باشد و حروف
و دفع باید به سد که قمر مراد بحرف نماند و مستقیم و مرید باشد
و ساس را اکبر و صوم و دولت را جمع را از آن و مراد باید نمال

سگر ای حال بخت شدید	کم بود ار گشت کج کهن
قدر این وصل بدان در گاه	نکن وصال بدمکی ز رفتار
و درو سان کر را بسند	کرم خوش بدر و بند بند
قدر دو خطابات نجساس	تا شفق بخطشان بطرابی
وصل بدا بخواه از دنیا بیچ	و دیر ای بر هیچ بیچا بیچ

(حاشیه:) ... در ... باید ... مقابل ... مقابل ... باید ...

چون شوق غارم درای عمل | ساد پاکیر جسم و جبت محل
لقه پان خور وجد هلال | تا بعرابت بدکرملال
کیرا بتر لطها سباری دل | کشف روحانیت شود حاصل
بشنو تا بیانی سکبین | دکر حاجت رود مد تلقین
هرکه طلب مدعا هوست | این مسائل بری جلی بست

بسم الله الرحمن الرحیم

اللهم انی اسئلک یا حمید یا مبدی یا معید یا ماجد یا مکرم
یا منعم یا محسن یا منان یا مالک یا متعال یا مغیث یا مغنی یا معز
یا مؤمن یا مهیمن یا مصور یا مقتدر یا مقتدر یا مجیب یا مستعان
یا مانع یا معطی یا مقسط یا معنی یا متکبر یا متعال یا مالک
یا مودی یا متین یا محیی یا ممیت یا مبین یا منیر یا مبدی یا محب
یا مجیب یا جبار یا غفار یا مغنی یا حی یا حکیم یا حلیم یا حمید یا
حنان یا حسیب یا حفیظ یا حسیب یا اکرم یا عالم یا رحیم یا رحمن
یا قدیر یا قیوم یا حکم یا اعلم یا سلام یا علام یا علیم یا عظیم
یا کبیر یا رحیم یا دایم یا عاصم یا نعیم یا منعم یا منتقم یا رحمن

یا حاکم یا عالم یا قاصم یا رحیم یا قایم یا قدیر یا سلیم یا اسلم
یا قدیم یا عظیم یا مطعم یا منعم یا امام یا متکلم یا معصوم یا
مسلم یا مستقیم یا دوم یا قیوم یا دهر یا دیهار یا دیهور یا دیان
ان تصلی علی محمد وآل محمد وتقضی حوائجی بحق وحیات
واسمائک وصفاتک انک علی کل شیء قدیر وبالاجابة جدیر

جهت مهم و مقصود بسم الله الرحمن الرحیم

یا الله یا بالغ یا باقی یا جلیل یا جبار یا حی یا دایم یا دیان
یا داعی یا دلیل یا هو یا هادی یا هادی یا ناصر یا قادر یا وکیل
یا وکیل یا ودود یا وهاب یا واسع یا واحد یا وارث یا زکی یا زکی
یا زکی یا زین یا زاهد یا زاهر یا حی یا حکیم یا حلیم یا حمید
یا حنان یا حسیب یا حفیظ یا حق یا حبیب یا طیب یا طاهر یا
طهور یا طاهر یا طالب یا طالب یا کریم یا کاسم یا کنام یا کافی
یا کبیر یا کبیر یا لطیف یا لطیف یا لطیف یا لامع یا لزق یا مکرم یا مکرم
یا مالک یا منعم یا نور یا بدیع یا نصیر یا نذیر یا نامی یا سمیع یا
سریع یا سبیع یا سلام یا سالم یا سالم یا عظیم یا علیم یا عالم یا عالی
یا عالی یا عفو یا عزیز یا فتاح یا فاتح یا فرید یا فاتح یا فرد یا صانع
یا صادق یا صبور یا صادق یا صانع یا صمد یا صمد یا سامع

یا صاحب یا ساعد یا سابق یا شیوه یا موت یا قائم یا [illegible] یا [illegible]

یا نیم یا رب یا [illegible] یا [illegible] یا باهر یا [illegible] یا رؤف یا [illegible]

یا ذاری یا رحیم یا رحمن یا سبع یا رابع یا [illegible] یا [illegible]

یا مجید یا شکور [illegible] یا سامی یا [illegible] یا شفیق

یا ناصر یا [illegible] یا ناطق یا [illegible] یا [illegible] یا باقی [illegible]

[illegible] یا [illegible] یا ماجد [illegible] یا [illegible] یا [illegible]

یا [illegible] یا [illegible] یا معطی یا [illegible] [illegible]

یا [illegible] یا [illegible] یا [illegible] یا [illegible] یا [illegible]

یا [illegible] یا [illegible] [illegible] یا [illegible] یا [illegible]

یا [illegible] [illegible] یا [illegible] یا [illegible] یا [illegible]

[illegible] یا [illegible] یا [illegible] یا [illegible] یا [illegible]

[illegible] یا [illegible] یا [illegible] یا [illegible] یا [illegible]

[illegible] یا عظیم یا عالی یا [illegible] یا [illegible] یا [illegible]

یا [illegible] یا [illegible] یا [illegible] [illegible] [illegible]

اولشدر [illegible] ابتدا [illegible] کاینات [illegible]

از [illegible] [illegible] وانتم [illegible] للحق وهو [illegible]

[illegible] [illegible]

دکر [illegible] [illegible] | هست در [illegible]
کر [illegible] [illegible] | ان بد [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | مشکلات [illegible]
[illegible] | [illegible] حال
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]

این [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible]

علوی با سفلی و سفلی با علوی و [illegible] با [illegible] و ملکی
با ملک و ملک با ملکوت و [illegible] با [illegible] و [illegible] با [illegible]
مخفی نیست و حکمت حکیم علیم چون همه را با هم مربوط ساخته
تبارک الله احسن الخالقین اکنون بدان که حروف ناری خفیف
مطلق است و هوائی [illegible] است مثل الف که ظاهر و باطن خفیف
و مثل کاف که در ظاهر خفیف و در باطن ثقیل است اما الف خفیف
مطلق است و باطن [illegible] هم [illegible] و [illegible] در ظاهر خفیف و در
باطن ثقیل است [illegible] و حرف [illegible] مطلق [illegible]
و [illegible] مطلق است و [illegible] مطلق [illegible]
خارج و [illegible] در [illegible] می باید در ظاهر و باطن [illegible]
و [illegible] است و [illegible] و ملکوت
و ظهور و تسلط او در عالم سفلی [illegible] در [illegible]
مسمای اسم [illegible] که [illegible] است [illegible]
[illegible] بلکه [illegible] حادث و حروف
[illegible] است و حقیقت در باطن و ظاهر و حروف
[illegible] و [illegible] و ظهور تسلط
او در عالم سفلی [illegible] حادث و [illegible] مسمای اسم

معنویت که عقل کل باشد و انعقاد الف که ابتدای
حروف است با نقطه که منتهای حروف حادث است [illegible]
و [illegible] است و [illegible] که نسبه [illegible]
باشد در [illegible] عددی [illegible] و [illegible]
[illegible] و حروف [illegible] حرف لطیف [illegible] در ظاهر [illegible]
در باطن حقیقت [illegible] و از حروف [illegible]
و [illegible] و از حروف ملکیت و ظهور و تسلط او در
عالم سفلی [illegible] حادث و حرف [illegible]
القدر است و حقیقت در ظاهر و ثقیلات در باطن و حروف
[illegible] و متعلق بعقل و الف [illegible] و ظهور
تسلط او در عالم سفلی [illegible] و [illegible] و حیوان و انسان
یعنی [illegible] جماد و حیوان و انسان نقطه [illegible]
[illegible] و همچنین [illegible] متعلق [illegible]
[illegible] علوی و سفلی [illegible]
[illegible] و [illegible] حروف [illegible] [illegible]

در بیان تامل حروف [illegible] که اصطلاح بعضی از [illegible]

بر این طریق [illegible] مطلقا تعلق بعالم ملک دارد و [illegible]

نیز که خود [illegible] الف متعلق بعالم جبروت [illegible]

و [illegible] متعلق بجبروت [illegible] متعلق بملکوت

و در تفصیل افلاک [illegible] بر حاشیه شکل [illegible]

[illegible] و [illegible] حروفات [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مساکن [illegible]

[illegible]

از برج [illegible] تعلق [illegible] دارد [illegible]

است که شرف [illegible] چون [illegible] طلوع یکی

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]

فی [illegible] الکواکب بسم الله الرحمن الرحیم

یا [illegible] بالتکلیف [illegible]

يا الله غفور رحيم يا قريب يا فتاح يا جليل إنك الحميد على
وعليك سلام [illegible] يا سيد حاكم لفاصل [illegible]
دعائي وقضى حاجتي كذا وكذا   بسم الله الرحمن الرحيم

يا رحيم

يا مالك يا سكون يا نوب يا باسط [illegible] ما [illegible]
يكون لساجد الإحسان [illegible] وقريب [illegible]
الدعوين يا قديم يا ناصر يا مغيث يا [illegible] عجل
وسلام عليك أيها السيد الشريف [illegible] كبير استجيب دعائي
وقضى حاجتي كذا وكذا   بسم الله الرحمن الرحيم يا ملك
يا رحيم [illegible] يا خالق [illegible] اللهم [illegible] بها [illegible] يا
سلام [illegible] السلام عليك وعليك [illegible]
أيها السيد الغالب [illegible] أجب دعائي [illegible] حق
[illegible] الأمر والحكم عليك   بسم الله
الرحيم [illegible] سلام عليك [illegible]
أيها [illegible] يا [illegible] يا حكيم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] يا هادي [illegible]

[illegible] يا [illegible] يا الله يا [illegible]
على النبي [illegible] أيها السيدة [illegible] الفاضلة
[illegible] الكبيرة استجيبي دعائي بحق محمد الأمين صلى
الله وسلامه عليه وآله أجمعين   بسم الله الرحمن الرحيم
يا واجب [illegible] يا معطي [illegible] يا رحيم [illegible]
[illegible] وحده لا إله إلا هو الرحمن الرحيم [illegible]
[illegible] عليك سلام الله أيها السيد الكبير
[illegible] أجب دعائي [illegible] من [illegible]
[illegible] عليك   بسم الله الرحمن الرحيم [illegible] يا ملك
يا رحيم [illegible] من [illegible]
[illegible] دعائي
أيها السيد [illegible] الفاصل [illegible]
[illegible] حاجتي [illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]

دانه میدان آمد عجیب | کر بدان دانه باد ربی عجب
دست بد عوا داد ارنی کوتاه | لیک بد بین باب باید راه
کهر کنج این خزانه را .. | از بارب نصیب ملهیا
اندهان که کلاه نهات از .. | صنبق داهمان بدین در
ای که مبلی بان هنر داری | کوششی کی که کنج بر داری
کر چه من کرده ام بطرز تبع | کنج پیدا نه در دها نهان
لیک دارم امید انه الصد | کان دها باید اکر جوید
کنج انچه شد بد هان بارا | ظاهر از بهر راستان بارا
من بهر فضل ازین زیادی | کفته ام بد هان درج پسد
نسل بعمل از برای زیده | کرده ربط وصلا اسر بیان
بعد ازین نو میکنم | نیل را با صلا صد در تقریر
تاکه بنیاد لان سخن دلم | دو د باند حل این مشکل
بلکه حل کرده میتام باز | میکنم این دو بیخه باهم ساز
کوش لعبه شناس می باید | کاین لعبها با ساسید
نظم و نثرمیانه در وبش | موجب راحت است در هر بش
کرچه بی صنعت تماس | کو هر رسبت در کار بش
صورت نعس ارچه ریبت | معنی مدرج [illegible]

مثال داند ازکی در جهان | بود ش جای جود لی یران
سو دیده اکر هست معیوب | جز به تمام مستاند بعقو
اهل صورت که ما المصور | بایست باید بهر کن نه ازو
نهر اهل مطالب این کنت | کی .. جیته نی اجما ظاهر

[illegible]

.. با بدان امر کرده تقسیم [illegible] جها جز هست
وهر حرف مفتاح اسمی از اسمان الهی است وهر کاه که مناسبت یکی از
کواکب .. [illegible] اسمان که متعلق بر دست دیگ
کسد .. بعمل .. نجهای سکوت بجهه هر جمله اسمای کوکی
ده باید کرد که مناسب این مطلب باشد چنانچه جهت تابید اسما
مشتری دکر باید کرد بجهه اقبال و زیادتی مال اسمای شمس بجهه
سعد اقبال دوستان اسمای قمر و بجهه ترک مذلت
[illegible] اسما شادی بجهه علم موسیقی .. [illegible]
بجهه [illegible] اسعاد و سلامتی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

بعد ساعتی نوشتاگی را از مغرب که مدت و روی و بی تعلق
نکو که شمس دارد صفا و کیوت بی دکرش باید چون ... که ...
در برج شرف باشد یا در اوج یا در مثلثه و قوت ... سعد باید
کرده و بخور کند تعلق شمس دارد باید بش ... و دکر این است که عود
بسم الله الرحمن الرحیم ... [illegible]
الانور والشخص الاطهر کوکب الاعمر والسیار الاشرف ...
یا منعش یا ... سبحانه ... [illegible]
یا ... یا حکیم یا حارس سلام ... [illegible]
الیر الاعظم والسیار الاسعد ... [illegible]
الی ما یحیی ... والملک ... [illegible]
ذلک تقدیر العزیز العلیم ... چون ... [illegible]
معلوم ... و کو طالع او معلوم باشد ... [illegible]
باشد ... که بعد ... [illegible]
که شب بود صاحب ... [illegible]
ان کوکب و مخفی باشد ... [illegible]
و دعوات ... [illegible]
طرح ۱۲ ... [illegible]

عطارد است چهارم اسم که عطارد متعلق است در ساعت او ... و
باید که وقت ... شرط ... عطارد و ... ضعیف در برج
طالع نباشد و دیگر عطارد را ... بخور باید ...
... و ذکر عطارد این است بسم الله الرحمن الرحیم
یا صاحب ... یا عظیم یا طاهر ... یا دائم ...
الحکم ایه واحد لا اله الا هو الرحمن الرحیم یا ...
یا ... سلام ... ایها السید
الکبیر ... [illegible]
... والحکم ... [illegible]
... استادان ... [illegible]
... سالی ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]

[illegible] حروف و عدد تاریخ سال [illegible]
[illegible] اسمای [illegible]
[illegible] باشد [illegible] مطابق باشد
[illegible] و چهار [illegible]
[illegible]
۹۶۴ [illegible]
ماه را هم بران زیاده کنند در هر ماه که باشد از اول سال تا آخر
سال [illegible]
میکنیم که اول سال مذکور اول ماه [illegible]
اضافه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ماه را اضافه باید کرد [illegible]

حصه را باید که دانست که حروف ماه ربیع الاول اضافه با حروف
تاریخ سال کنند که مجموع سی و یکی می شود بیان عدد ۹۶۴
و یکی و اسم را تفسیر باید داد که حروف را باید درست ساخت
معاونت نماید و در هر ماه اگر خواهند همچنین باید کرد که حروف
آن ماه را بر حروف سال اضافه کنند و در عوض همان عدد سال
معین باشد تا آخر سال بلا اضافه و لیکن در حروف بواسطه
اسم هر ماه کم و زیاده خواهد داشت چنانچه نوشته شد همین اسم
گذشته [illegible] ماه ربیع الاول [illegible]
[illegible]
[illegible] ربیع الاول حروف سال
حروف ماه [illegible] سال اسمای مطابق این ترکیب
۹۶۴
[illegible]
[illegible] و هشتاد و چهار
[illegible] چنین است
بسم الله الرحمن الرحیم اللهم انی اسئلک
یا هو یا الله یا کبیر یا ملک یا قدوس یا حی [illegible]
[illegible]

بماند فی هذه السنه و هذا الشهر [illegible] و تبعا له
و اسمائك [illegible] قلب [illegible] حدیث [illegible]
و بعد در اول سال باشد [illegible] مضاف کرند
[illegible] سالت [illegible] باید [illegible] که بیان [illegible] در هر ماه
که حروف [illegible] اضافه کند [illegible] اول ماه [illegible]
اکبر [illegible] کنند که در اول هر ماه ذکر [illegible] بعد حرف
ماه [illegible] اول آن ماه [illegible] روز [illegible]
و در اول ربیع الاول [illegible] روز [illegible]
ذکر [illegible] تاریخ سال است که ۹۸۲ باشد و الله اعلم [illegible] اسم
[illegible] بحساب جمل [illegible] جمع باید کرد که ۹۹ ازان طرح کند باقی
۹۹ [illegible] ماند [illegible] که باقی [illegible] اول [illegible]
[illegible] شمار باید [illegible] که [illegible] اسم [illegible]
[illegible] اسم را بعد اسم خود مداومت کند
و دیگر باره امتحان عدد اسم خود ۲۸ ۲۸ طرح باید کرد که
باقی از طرح [illegible] که [illegible]
[illegible] شماره کنند و به هر [illegible] که [illegible] شود حرف
ان [illegible] مفتاح اسمی از اسماء الهی آید خود که آن اسم را بعد از

خود

خود خواسته و باز از عدد اسم خود ۱۲ ۱۲ طرح باید کرد که باقی
از طرح آنچه ماند بروج [illegible] کند و [illegible] که [illegible] منتهی شود
حرف متعلق بدان برج را برداشته مفتاح اسمای الهی کند و
آن اسم را بعد اسم خود مداومت کند و با کواکب و عناصر
نیز همین اسلوب [illegible] باید داشت و بعضی مؤلف [illegible]
المخلص [illegible] آنست که اسم خود و والده [illegible] عدد [illegible]
و طرح ازان [illegible] باشند بهتر است [illegible] آنست که
اسم خود با اسم [illegible] خود بحساب جمل جمع کند و درجات
فلک [illegible] کند [illegible] از [illegible] بروج که منتهی شود
حرف [illegible] مفتاح [illegible] سازند و بعد اسم خود ذکر
اسم کند [illegible] سیصد و شصت طرح
باید کرد [illegible] طرح [illegible] که باقی [illegible] حساب کند
و از اول درجه برج حمل شماره کند تا [illegible] که منتهی
[illegible] این مؤلف [illegible] آنست
که اسم خود و اسم [illegible] خود بحساب جمل جمع کند و از اول [illegible]
[illegible] کند و حرف [illegible] که [illegible] منتهی شود بردارند
و [illegible] حرف برج بردارند و باید بر کواکب [illegible]

درو حروف کوکب ... بنا بر عناصر هفت کرده حروف عنصر ...
برد آورد مجموع سر و دار ترتیب جمع کند و بیانش داخل شد
حروف مکرر را ساقط باید و تکسیر ... و منور کند تا چنانکه
باد ... و اسمی که از شمار عدد ... و نیز تمام حاصل شده باشد
با اسمای که از تکسیر حروفات حاصل شود ... کرده ...
خود چنانچه ثبات ... خواهد بود ... تکسیر
حروف باید همان حروفات ... تمام ... مرحلی مفتاح
اسمی کرده چنانچه ... بعضی ... بن علی ...
... حبیب ... نباید ... محمد
حبیب ... [illegible] ... است ...
قسم ... طرح ... بعد ...
چهارم ... حروفات ... است و اسمی که
این حروف مفتاح او اسم باشد اسم حلیم است اکنون ...
اسم ... مثل حکیم و ... و حفیظ و ...
اسم است ... مفتاح او باشد و ... عدد ...
چهارده بعد از طرح ... باقی می ماند ... نیز تمام
با اسم ... بعد از طرح ۲۸ ۲۸ ... عدد باقی ...

... بطرین می ... حرف ... است و ...
... دیگر اسماست که حروف ... مفتاح است و ...
... اسم حاصل است و بعد از طرح دوازده شش باقی می ماند ...
... و حرف این بیع است ... و اسمای که ...
مفتاح ... و بعد از طرح هفت
هفت باقی می ماند ... شمار است ...
و اسمای ... شریف ظاهر و ...
و همچنین بعد از طرح چهار ... باقی می ماند و ...
و حروفات ... ع ز و د ن غ و اسمای این
حروفات مفتاح ... ثابت ... ذو الفضل ...
... مجموع این اسمای ... جمع باید کرد که
مجموع ... اسم ... عدد ایام ... عدد حروف
اسمایست ... حروفات مذکور را جمع کرده از حروف ...
خالی کند و تکسیر کند و اسمای ... استخراج باید ... است
... نموذج اینست بسم الله الرحمن الرحیم
اللهم انی اسئلک یا علیم یا عظیم یا بدیع یا فتاح یا صادق
یا ثابت یا شریف یا ظاهر یا وهاب یا زکی یا باری یا سمیع

در فضل [illegible] یاران [illegible] [illegible]
محمد [illegible] ومصطفی [illegible] الله [illegible]
وصلی الله علی محمد وآله الطیبین الطاهرین وسلم تسلیما

[illegible] کردم [illegible] | ماه [illegible] [illegible]
[illegible] | [illegible] کاری [illegible]
لوح دل [illegible] شود پاک | تا کند [illegible] مرادران
ماه پاکان [illegible] دل | [illegible] ساید و عقل
[illegible] کتاب [illegible] | [illegible] طریق [illegible]
[illegible] این معنی | [illegible] دعوی
[illegible] | لیک [illegible] ایانا
[illegible] | [illegible]
[illegible] این علم | [illegible] این علم
علم [illegible] می باشد | تا [illegible] می باشد
[illegible] | تا کسی [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]

[illegible] نادان | که [illegible] دعوی [illegible]
[illegible] این علم | که [illegible] دعوی این علم
دعوی [illegible] علم معنوی [illegible] | شمع دعوی [illegible] بی نور است
دعوی [illegible] | اهل معنی [illegible]
هر که [illegible] | [illegible] ماند
دعوی کار [illegible] این معنی | باز [illegible] از دعوی
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] نام [illegible] | [illegible]
[illegible] | علم [illegible] از کجا [illegible]
[illegible] | [illegible] دارند
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible] اهل [illegible]
هر که شیطان [illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible] فلک
[illegible] | [illegible]

بعد ما ملاحظه دیگر

از عنایات خاص شده این مرتبه

باد کبیر و عباس را بعض

مکن او را مرتبه صحیح

نوع الاول با ملاحظات الاوقات

بدان فرزند عزیز که بعد والتوحید که در هر مطلب از مطالبات

شان دو دعا باشد چه از جهات یک طالع معین و مبنا

کرده کسی در احکام ذکر دو دعا ملاحظه تمام در طالع وقت دعا

باشد و اولی و انسب آنست که سعدی در طالع باشد و سعد در

رابع تا اول و آخر موافق و صحیح بوده باشد و اگر سعدی در وسط

شود و سعدی در رابع باشد هم خوبست و شرط آنکه سعدی منحوس

باشند و راجع نباشند و از نظرات نحس دور باشند و در تحت

الاحتراق نباشند و قمر با ایشان نظر تسدیس یا تثلیث واقع یا

با مقارنه نیکو باشد و گاهی که دعا جهت امور اخروی خوانده باشد

که ماه در خانه زحل باشد یا متصل بزحل باشد یا در خانه

مشتری یا با مشتری باشد نظرات سعد و در همین نظرات که

گفته شد با موردات مشروعه دنیوی هم میسر است و خوبست

و گاهی که قمر با زحل متصل شود بنظرات تثلیث و تسدیس از برای

عفاف و صلاح شایسته است که دعا خوانده شود و گاهی که قمر بشمس متصل

شود

با ماه و قمر و ثابت و سیاره که دعا باید خواند و مجیب که چنین که قمر

باشد اما نه اگر که ذنب در دعا که قمر متصل باشد از برای

و مانند ذنب و سرور و گاهی که با عطارد متصل باشد جهت طلب علم

و صنعت و خط و حساب دعا باید کرد و مجموع این نظرات سعد که

در جمیع مطلب سعد و تسدیس و تثلیث باید و باید دانست که هر کدام از این کواکب

که مقارن کف الخضیب واقع شود بدرستی که مستجاب است

با مشتری از همان کوکب و اگر در احکام دعا مشتری ماه باشد در طالع

طالع و از نحوس سالم باشد و ماه منصرف بود از نحس و بعد از طالع

متصل شود دعا مستجاب هر دعا که باشد و صاحب طالع سرطان که

فرستد بر ماه انتظار او کف الخضیب حاصل است در ساعت

که اول درجه سرطان طالع باشد و این وقت در هر سال یک دو درجه

حل باشد و خمسه انوار منیر طلوع شعرای یمانی دعا را اجابت

جسته شده در هفته در هفت سرطان واقع است و در این که گفته

که هر ماه قمر مقارن مشتری باشد در این روز بود و چون در وسط

السماء باشد بود ادعیه مرا جعت مستجاب شود آنست تعالی

بر این باید دید که حرف دل مقصودی که صفات چه در جهت

و در حرف در کدام برج است و کدام کوکب در خانه برج است در وقتی که

ساعت آن کوکب باشد و طلوع هر برج از مجموعه عدد ساعت
نجیبند و در جویں بجوید که بحق فلان بنوری بروحانیات هذه
الحروف والعوم و بالبخنج وانتشار ایام الذنب و اگر بعد ما نحیر
تعیین باشد نوشت که بحق وامرت و تقرب فلک بلان بکا
بحق روحانیات هذه الحروف و بقوه لطیف هو برج حمل
باید در وجاهد اگر برج آتشی باشد تقویه کم باید دست و اگر
ها باشد بکفه باد باید وزان کرد و وقت طالع هذا و در برج شرف
فضائله را بنا منظور است و حرف و لبیاه جیمات و جیم متعلق
متعلق او را برج بوزان درجه شرف بر حوت در درجه شرف
باشد هنگام طلوع برج مذکور با عدد بسته عدد حرف جیم برکا
باید نوشت بدین طریق که نوشته میشود ج ج ج و در اخر ابیات
باید نوشت که طلب الجاه والجلال فی عیون الناس و در بین فلان
بن فلان او عیون بنی آدم و بنات حوا کلهم اجمعین که متعلق
باید و بعد که جمله اسم مطلوب چند حرف است و هر حرف که اگر
متعلق دارد پس در هر برجی که در ان کوکب نظر دو حرف باشد
در وقت طلوع برجی که خانه هر کوکب است حرف آن کوکب را
بحماسه کتابت باید کرد و اگر کوکب مذکور در برج حوت باشد

و عبارت دین حرف باید نوشت که بعمل و وقت و مجموع را بق بکار
دارند و در هر ساعت معین لفظ جاه که از بس کمتت مثال ان است
که حرف اول متعلق بقمر است و از برج ثور و الف متعلق بمریخ
از برج حمل و حرف ها اسرطان متعلق بشمس در برج دریکی
برج ثور و در درجه شرف بر ماه و در هر وقت از برج و شمس
حرف جیم دیگر بجای الف و پنج حرف و آتش بسند و بالجمله دارند که
معلوم است اما این فقیه مولف بر آنست که هر حرف را در وقت طلوع
ها ان برجی که با او متعلق است کتابت باید کرد در ساعت ها
کوکبی که در بیت ان برج است و در کوکبی ساعت ها باید خواند بزبان
روحانیات باید خواند تا اثر بعد هر حرف مذکور را
ج ج ج ا ه ه ه ه ه و ذکری که مناسب این عمل باید خواند آن است
بسم الله الرحمن الرحیم اللهم انی اسئلک
بکل اسمائک و اسرارک و کلماتک التی تکلم بها ذو الکمالات
هذه الحروف کلها المناجید الها و انا حاجا با کلام
سبعین ناسا و نار ... الضاد حسبنا خیر کافی
یا الله یا هو یا من هو یا من هو انت حالی بکل شی بذنوب
بجمیع خلقک و بکل شی محیط ... و الهیتک و خالقیتک

وقار ربنك وربوبيتك وحاطيك وقبر لي موري كلمات
الذنب والنسبا والآخرة واتعرف على عذاب وحسادي
اصدادي كلهم اجمعين وسخر لي كما سخرت يحيى الحوت كلها
وسلطني عليهم وقبر لي اموري وانجح زماني كلها على
صلح بالدين السالمة انت السميع القريب المجيب الدعوات
انت الله لا اله الا انت خلاصه ذكريست كه در بعض از
امور كه واقع شود مان امور را بان مراد را حاصل بايد كرد كه ذكر
كنند و در امر شر انسانی كه متعلق بران مقصودات بر …
بخوانند و در مثال گذشته اگر باشند ذكر اين اسم …
طلب الحياة والحال في قلوب الخلائق اجمعين فانا … اسئلك
هذا الامر وقبر لي هذا الامر بجلالك وقوتك يا جميل يا آمر …
احب … بسرتك يا بارئ يا حي يا الله وصلى على سيدنا
محمد وآله اجمعين وعدد … كه هر دو بايد … بحث و
عدد … و … ودر تسخير اگر باشد … و تسخير
الخلق بايد نوشت كه … و … كند و … و
عبارت كه نوشته ميشود … بايد … سعد
و همين عبارت را ذكر كند … برج بايد … طبع

بيت … النقاب … باب
اللهم اني اسئلك باسمائك … الخالق …
اللام بالعيب … ان … ندير …
… ساطان برج حرف …
در برج اسد متعلق … برج اسد … حرف
سين بايد نوشت … برج … مذكور …
طبيعت … حرف لام است و اين حرف
برج سرطان متعلق … هنگام طلوع برج مذكور …
بايد نوشت … طبيعت برج سرطان … ديگر حرف …
حرف … اين حرف … برج متعلق بمشتري …
… هنگام طلوع برج سرطان بر ساعت مشتري …
طبيعت … حرف …
متعلق برج … الف … هنگام طلوع … برج بايد
نوشت كه طبيعت … برج … ديگر حرف …
واز برج ميزان متعلق بزحل دارد … حرف … طلوع
… برج بايد نوشت كه … طبيعت …
هر كدام … بايد … معلوم …

مجموع حروف را طبیعت همان برج سرطان طالع آن شخص بعک
او برند ومدتی مشغول شوند که مبهات مذکور نیست

[illegible]

اللهم یا رب السلطان العظیم والملک القدیم والقادر الحکیم
تحول سلطان بحق سلطان الطیف وطول والعنایة
وتبرک بالسلطان بالعطف بالطاهر بالله بالرب [illegible]
وتبرک منه الامر وتتجلی [illegible] اسالک باسمائک [illegible]
بالمحیط بالصابانات بحقک وتنزلات الیک [illegible]
[illegible] وصا شخص [illegible]
اقالیم سیوم که برج تعلق دارد وان سوطنات ان [illegible]
دارد که تسخیر کند ورضا طالع شخص متعلق بیک ولک
وطول خانه رحالات پس حروف برج [illegible] باید [illegible]
ان حروف که تعلق بر انسان دارد حروف این دو کوکب وحروف
انسان انکوکب برج مبهات [illegible] وحروف
بعد باید [illegible] در وقت طلوع همان در برج [illegible]
کوکب [illegible] انه [illegible] که حروف [illegible] باشد و [illegible]
ومناسب [illegible] باشد [illegible] باید [illegible] اسم شخص

مدتی

[illegible]

مدتی باید حاصل شود ودرین دستور ملائکه حرفی بن
لاد باید که با [illegible] وقسم باید داد وملائکه حرفی
[illegible] وملائکه [illegible]
واطیلس واسامی که متعلق بحرفی باشد از اسمای الکری ملک
[illegible] نعیم [illegible] الشخص
واسمای [illegible] واسمای مذکور وقسم القدر
ملائکه [illegible] بسم الله الرحمن الرحیم [illegible]
علیکم [illegible] العظام الکریم المجید
المحیط [illegible] النعیم [illegible]
حاجة [illegible] الکافی [illegible]
اللطیف [illegible]
[illegible]
صلی الله علی محمد وآله الطیبین الطاهرین وسلم تسلیما کثیرا

[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]

صوم یوم و قیام لیل آنچه | سعد از بن حرف ز بیعلمی گو
پاکی تن محو و نفس و وجه | حس بد کیش سار ز درون
ملکی شو چون معرفت ملک | تا شوی آگه ز چرخ ملک
دل دانی و تعریف کی پال | تا کی غیض به ملک ناید
غصه کم خور و ز بیکار ده | روز خلاص با صد اندر
زان اسامی باطل کوی | تو سخن نیست و ستان
علم ادبیر معرفت کن کسب | معرفت دار از صفت کن کسب
گو واقف تنها هستی ماند دل | تا کنی تو حق کی حاصل
تو بحق چون تا ز بی هستی | وز عطا یابی نصیب هستی
کوی زین ملکیش سر بسر | چرخ رحمت شو و ملال نیز
بستانی ز سخن که میخواستم | قدر این کار می ندانستم
حالیم که بقدر دانایست | حاصل نام از تو تا یابست
زینهار ای که می توانی تو | باید این قدر را بدانی تو
تا بیابی مقصد مباد | ره رو باخلاص دل ارشاد

بدان ارشدک الله که هر حرفی از دو جهت از کوکب که حال ان
کوکب بحسب حروف طالع و منازل روحی دارد بحسب حروف

طالعی وان کوکب روحی دارد بحسب حروف لطیفکان بروج
پس بنا بر تقدیر هر حرف در عالم پرورش میکند بوجهی از وجوه
جمال و تفصیل این جدول است که مرقوم میشود والله اعلم

کوکب مریخ کوکب برج	منازل شرطین	کوکب کیی کوکب عطارد	منازل بطین	کوکب طالع حمل کوکب قمر	منازل ثریا
کوکب طالع حمل کوکب زحل	منازل دبران	کوکب طالع مریخ زهره	منازل هقعه	کوکب طالع شمس زهره	منازل هنعه
کوکب طالع جوزا کوکب شمس	منازل ذراع	کوکب طالع عطارد کوکب شمس	منازل نثره	کوکب طالع کوکب مریخ	منازل طرفه
کوکب کیوان کوکب شمس	منازل جبهه	کوکب کیوان کوکب مشتری	منازل زبره	کوکب کیوان کوکب قمر	منازل صرفه
کوکب کیوان کوکب مریخ	منازل عوا	کوکب طالع علم کوکب زحل	منازل سماک	کوکب طالع ثور کوکب قمر	منازل غفر
کوکب طالع سرطان کوکب شمس	منازل زبانا	کوکب طالع اسد کوکب قمر	منازل اکلیل	کوکب طالع حمل کوکب عطارد	منازل شوله
کوکب طالع سنبله کوکب مشتری	منازل شوله	کوکب طالع حمل کوکب مریخ	منازل نعایم	کوکب طالع عقرب کوکب زحل	منازل بلده

ده روز

کوکب تلاثه سارله کوکب نحل سعود	کوکب سبعه سارله کوکب عطارد طالع	کوکب ثلاثه سارله کوکب مریخ رابع
کوکب کرماه سارله کوکب رهن مؤمن	کوکب کرهوا سارله کوکب شمس مقدم	کوکب کرنار سارله کوکب عطارد احسه
	سارله مستا	کوکب کرمه کوکب نحل

و ملائکه حروف نزد بعضی از استادان این علم شهیر است که نوزده میشود اگرچه اختلاف بسیار در تقسیم حروف و در اسمای ملائکه و روحانیات هست لیکن جمیع فی صحته اتم فواید و طالب را بدانکه خالی نیست و اسمای ملائکه است اسرافیل جبرئیل کلکائیل اهرمیل دوردائیل دمیائیل سیائیل شکائیل اسمعیل شرکیطائیل حمدوائیل طاطائیل مرنوائیل حوکائیل سرهکیل لوعائیل سمسائیل انجکائیل عطریل الوتیل مرطیل عزرئیل میکائیل سمکهائیل امرائیل معطکائیل روحائیل لوهائیل و اسمای روحانیات اینست اریوس بهیلش تباهوش بهمیلش جندهاوش صنبوش خلاویس دمدلیوش ذهیادیش مهولاش ددد

ی

بدین حرفت باید خواند و هفت دور قمر اینها استعانت باید کرد بدین طریق عمل باید کرد و دیکر اسمای حروف اینست بسم الله الرحمن الرحیم

اللهم انی اسئلک یا الله یا بدیع یا جمیل یا دیمن یا هادی یا وافی یا زکی یا حمید یا طاهر یا یاسر یا کبیر یا لطیف یا مجید یا بالغ یا سلام یا علیم یا فتاح یا صادق یا نور یا رحمن یا شکور یا تواب یا ثابت یا خالق یا ذا الفضل یا ضیا یا ظاهر یا غالب ان تصلی علی محمد و آل محمد و تسخر لی روحانیات هذه الحروف من علوی و سفلی سامعا مطیعا بحق ذاتک و صفاتک و اسمائک یا محیی یا واهب یا مغیث یا فاتح یا مصلح یا شارح یا حمید یا مستعاذ یا ناصر یا غریب یا مونس یا ناطق یا مخلص یا حافظ یا محیط یا حفیظ یا سمیع یا مبلغ یا عطوف یا رازق یا ملیک یا وکیل یا حکیم یا دیان یا مسخر یا باقی یا معطی انک علی کل شیء قدیر و بالاجابة جدیر و در هر روز یکشنبه که قمر در منزل باشد و اول ماه باشد این حرف اینست و هر اسمی که در لوح وضع شده نصف و شش نوبت این دعا بخواند که عمل عشق خوانند و بعد از آن بیست و هشت نوبت ذکر اسمای حروف سوی که گذشت خوانند و هر روز بدین طریق عمل کنند که اسم از حرف

اگر بعد مشغول است در لوح وضع کند یک مس که در این
باب لوح بوده شده و بعد از آن بنامی که اسامی مشغول شود و
عربیت الف ولوح اسم الله است که نوشته مبنی و بعالی بیک
باید کرد ا ب ل ه بسم الله الرحمن الرحیم ورحمت
علیکم ل ه ا ل بالدعاء الموظف عن الالف
المعطوف ل ه ب فابلغ المحمود ثم معلوم
یسر هذه الحرف ان تقیموا علی ما ابدیتهم من صلاح الدنیا
وصالح الاخرة بحق الاسم الاعظم الله وبحق الف مسطور فی
التوریة والانجیل والزبور والفرقان [illegible] محمد صاحب
القرآن علیه وآله صلوات الله الملک المنان اکنون [illegible]
در عدد دوم که حرف باست واسم بدیع ذکر حرف با باید کرد
بجای الف واسم بدیع باید خواند و من هذا الی آخر الحروف
والایام تفصیل عددها باید که حضرت سیادت منقبت
هدایت مرتبت ولایت منزلت امیر سید حسین اخلاطی قدس
سره العزیز قرار داده است که نوشته میشود رش اگر [illegible]
فلک هفتم فلک ششم فلک پنجم فلک چهارم
فلک سوم ط فلک دوم ه فلک اول [illegible] زحل زمشتری

حرف مهابیش شر شمهوباش مر صابیش مر طاهیش
طاپس ظ ظاهارویش ع عوطس غ غیودیس ف [illegible]
ق ضیس [illegible] کهنالیس ل لقاروس م ملطیلس ن
ناطیس [illegible] ویجارعیش ه هطیس یا یقرویش [illegible]
تکسیر صد و موجود [illegible] که حروف بحق را بترتیب تکسیر کنند تا
اسامی اعظم با اسامی ملائکه و اسامی روحانیات و اسامی شیاطین
بیرون [illegible] کرده میشود و قاعده است که [illegible] که مخرج از [illegible]
مذکوره تکسیر ظاهر شود اگر مخرج اسم اعظم بوده باشد هفت
حرف بعد از آن برلا باید نوشت که اسم اعظم [illegible] و اگر دیگر
مخارج ظاهر شود که غیر مخرج اسم اعظم باشد چهار حرف [illegible]
برلا باید نوشت که اسمی جداگانه بود [illegible] از ملائکه و [illegible]
[illegible] شیاطین [illegible] اسم ملائکه [illegible] باید کرد و [illegible]
از اسم روحانیات [illegible] اسم شیاطین [illegible] و تفصیل
مخارج اسما اینهاست مخارج اسم اعظم [illegible] ده به
باید [illegible] دیگر مخارج اسامی ملائکه ال و ل [illegible]
مخارج اسامی روحانیات [illegible] پس مخارج
اسم شیاطین [illegible] و شروع در این اعمال وقتی [illegible]

کرّ ملاحظت و ورقی در حساب ارانکی اسماء حروف را بترتیب ابجدی
دعوت کرده باشند بر سر ریاضت و صوم و اکل حیوانی و لباس
پاک و مکان پاک و اکر یک بعد حفظ لسان از ملاهی و حفظ
سمع از شنیدن فواحش تا انابت حاصل باید و منافات پیدا آید تا
اکر بعد از آن در راهی از امور شروع نماید مقصود حاصل بود
و اسماء حروف را در هر روزی که بدان متعلقات در لوحی مربع چهار
در چهار وضع باید کرد که نکیر کرده باشد و دارند و بر مثمن مشتمل
شود و بخور لایق بسوزند و ابتدای این کار به نفی باید کرد که
یکشنبه اول ماه باشد و در این روز قمر در منزل شرطین باشد
و حرف الف در این روز اسمی که حرف الف متعلق باشد در لوح مربع
وضع باید کرد و همان اسم را بعدد معین باید خواند و بعد از
مجموع اسمای حروف تا آنجا هشت نوبت ذکر باید کرد و روز
دوشنبه است و منزل بطین است بهمین نوع اسمی که حرف با
متعلق است در مربع وضع باید کرد و بعددی که دارد باید خواند
و بعد از آن بیست و هشت نوبت تمامی اسمای حروف ذکر باید کرد
و قس علی هذا الی آخر الحروف که مبادا از روز بیست و هشتم
ماه باشد که قمر در منزل رشا است و حرف غین و اسمی که متعلق

بغین

مریخ … شمس … زهره … عطارد … قمر … ماه
… حمل … ثور … جوزا … سرطان
… اسد … سنبله … میزان … عقرب … قوس
جدی … دلو … حوت … والله اعلم … سلسله
دیگر بجهت مقصود مشروع … تاریخ طالع و حروف و کوکب
… طالع و حروف … ساعت وقت عمل … که ساعت
نیز ساعت صاحب طالع باشد والا همان که ساعت و حروف
روز و حروف منازلات مربع یعنی منازل … که طالع
جمع باید کرد … و بجهت طالع وقت … عمل
که معبد است … اکنون وضع طالع وقت عمل
… و کوکب … ساعت که بناء عمل …
و ساعت مشتری متعلق است … روز …
و منازلات ربع طالع که … دیگر … که سنبله …
باشد در حروفات مجموع این قدر بیانات … طالع که …

مثلا که سنبله … این مجموع حروفات را …

باید کو که تکبیر بسته بود و تکسیر کند و مخارج اسمارد این حرفهات
تکسیر بها منفذ که هر اسم از اسمای اعظم الهی و اسمای ملائکه دری
وحش که دخ نامبرده ن در بیت و اگر در حس ریاضت یا اسمای
و ملائکه جمع کند باید در اثنای تکسیر اسم اعظم دانسته و اسم
ملائکه و عزیمت مشغول شود و اگر از استخراج اسما نامر باشد
این ذکر که نوشته میشود بخواند و جز کلامی بکار باید کرد مبدا
اسما آمده که اینست بسم الله الرحمن الرحیم
اللهم انی اسئلك یا جلیل یا بدیع یا شکور یا باطن یا طاهر یا
مصطفی یا وهاب یا منیع یا فتاح یا برده یا ظاهر یا مجید یا ایم
یا خالق یا کبیر یا ملك یا جبار یا منعم یا لطیف یا وکیل
یا سلام یا حافظ یا فتاح یا مظفر یا ساتر یا محسن یا ثابت
یا باعث یا حمید یا ملك یا خالق یا شافع انقض حاجتی لدا لدا
واعصمنی علی اعدائی والقیتنی ومن ملائکه ملائکه کالف
بن شخیم والروح یا شیخ اجب دعائی ولا تخیب رجائی
باسمائک العظام والنبی الکرام وصلی الله علی محمد وآله اجمعین

تمکر هست مرای بنرند	سردی رجریق مد ربنها
چون درآب علم دیده مازکنی	امدی نا یاختر رکنی

بعد از الیاء تکبیری چنین	مرتبی در صعود هر دو عس
هشتاد این حرفها نکو شد چو	ورکن اندیشه ندی و ضمیر
خلق خاك وعالم ناسوت	بکذار وبای بر ملکوت
چون شوی کرد خاك تازی	چون ملك جان در فلك تازی
سیرها هست شو چه ربط ملك	در فضای قدس و عالم جان
کر توانی بخود تدبیری	ایجنین پیش کیر تصویری
هم راحم کن در رب نوبی	باش در جهد و جمله ربی
کر توانی رود و سوز درو	ایجز از وصف سحر کرو
باش در فکر آن که حاصل	ز ب او رحمه کرد در است
یا در اریفت روز این ما	بنده را معصیت شاهد ما
جمله کاه ملك تو بود ستی	با ملك در فلك تو بود ستی
کر کنون کرکنی وکار	از اعضا وطن کجی نا جان
وربه ریا پیاده حیوانات	با زمانی بوقت ولیك وده
عوایب علم در بسی مطلب	نشر این حرف وعبر حق مطلب
بس که بر هر وری ناجود کج	جمله حق علی در سود کی
عین حق هرچه دل غیبش هنا	غیر یا بود و بود بود خدات
دل بیا بود از چه نا بدست	که در اکنت از ان بیابد خست

پیش کیوان عمل کرده و جمله | اسم مبانی ازان رحمت [illegible]
که دهان شرح را مرجع بحق | حرمه این بیت صفحه بخود
چاره سازد و برکشا و طلسم | بحق ین باب کن هو اسم
اسم حق جمله بحق کن ذکر | همه بکدار و در بحق کن بکن
بر حرف حق چه طفلان شا | ما نالاهیم کلید کشاد
مکن از چه رکار و بار جهان | رو ند بار حضرت حجا
یاد حق از برای حق میکن | عمر صرف رضای حق میکن
خوب و زشت جهان نیابی کشا | همه بر نام خویش ساخته که
نگران کن که با تو واماند | از نو باز نشاند
کشفهای مبانی دل | بنور بحق حمد این ماطل
دل بکشا که زبانی دیگر | ارادت با اخلاص حق بحق

[illegible] الاسرار بالخلاصه

مولانا فتح الله [illegible] مفتاح الاسرار که بعضی از بزرگان چنین بیان فرموده اند که در روزی که قمر با سعد بن نظر دوستی باشد بحرف سعد حروف قمر را با حروف کوکب سعد با امتزاج ماده تکسیر باید کرد که محبت اعتقادات [illegible] بالعکس و بعکس گفته اند که علاوه جمیع کواکب [illegible] نوع باید نمود که در روزی که نظر دوستی

نام را نشانه باشد دو کوکب یا زیاده طالع مطلوب را مانند [illegible]
کر محبت و ابتدا بر بروجه باید کرد که کوکب مرتب طالع ابتدا باشد
بر شرط خود خالی از کوکب دیگر اتفاقا در برج طالع مطلوب باشد
بهتر و حروف آن برج که کوکب مرتب طالع ابتدا واقعست باید
نوشت و بعد از آن حروف خانهای دیگر کواکب که بر نظر دوستی
باشند بان ضم باید کرد و امتزاج ماده تکسیر باید نمود که موجب
محبت و الفت معتقدات و العکس بالعکس و این هم گفته اند
که هر دو نوع کواکب و دوستی ایشان این اسرار حقیقت و هم کسی
در باب دوستی و دشمنی کواکب طریقه اختیار نموده اند و ایم
حضرت سیادت منقبت امیر سید حسین [illegible] قدس الله
سره العزیز فرموده است که هر کوکبی را که بیوت مقابل بیوت
منعم اند و اخص خانهای شرفشان برابرهم واقعست
بلدکارند و بعضی بر بن رفته اند که مشتری مجموع کواکب را دوست
میدارد الا مریخ و زحل مجموع کواکب را دوست میدارد
عطارد و قمر را دشمن میدارد الا زحل و زحل مشتری و شمس
و قمر را دوست میدارد و مریخ زحل را دوست میدارد و عطارد
قمر را دشمن میدارد و مشتری و زهره را دوست دارد و قمر

مشتری و زهره را دوست میدارد و زحل عطارد و مریخ را آشنا
میدارد و راس مشتری و زهره را دوست میدارد و زحل و مریخ
دشمن و ذنب مریخ را دوست میدارد اما آنچه بیکدیگر دوستی کنا
نام چنین بیان کرده اند که انچه بیکدیگر [illegible] باشند
دوست هستند چون مریخ که در [illegible] آفتاب در گرمی و خشکی
و منزلت خانه شرف است و موافقت زهره و قمر موافقت
زهره و مشتری که بسعادت یکدیگر را خواهند و مریخ که کوکب [illegible]
طوالع [illegible] عطارد زهره زحل آفتاب
[illegible]
مریخ قمر مشتری راس و مریخ هر کدام مقابل
[illegible]
برج ستان است و مجموع صفات [illegible] در اعمال [illegible]
[illegible] و امکان خلق و [illegible] و ترک [illegible] و
طهارت باطن و ظاهر و [illegible] شرط واجب در این اعمال
استاد عالم عارف که این همه عمل در جذب نتیجه نمی دهد
بل [illegible] مضرت میشود و گاهی که کواکب را خطاب کنند شرطی بگ
دارد که بآن شرط باید کرد و آن شرطها است که چون خطاب
کنند باید که قمر [illegible] باشد و بنظر [illegible] تثلیث
با زحل متصل باشد و خطاب [illegible] وقتی باید کرد که قمر در حوت

[illegible] حوت باشد و نظرات تثلیث باشد پس اثر کوکب و مشتری
مستقیم و صاعد باشد در طالع تدبیر [illegible] ناظر صاحب [illegible]
نیز ناظر باشد بنظرات [illegible] خطاب خ هنگامی باید کرد که قمر در
حمل باشد یا با ماه در عقرب و نظرات سعد مریخ داشته باشد
و اگر مریخ در شرف باشد بنظرات [illegible] خطاب وقتی باید کرد که
قمر [illegible] باشد و متصل بر شمس باشد بنظرات سعد و شمس
صاعد و شمالی باشد و اگر در برج [illegible] باشد [illegible] باید که
از خسوف و کسوف دور باشند و [illegible]
و خطاب وقتی باید کرد که قمر در ثور باشد [illegible] میزان
و اگر زهره در خانه خود باشد اولی است بنظرات سعد باید که
بهم متصل باشد و اگر زهره صاعد بود و در برج بوده باشد
و محترق نبوده باشد در تحت الشعاع و مقبول باشد و خطاب
وقتی باید کرد که قمر در سنبله یا در جوزا باشد و بنظرات سعد
با عطارد متصل باشد و عطارد مستقیم باشد [illegible]
و [illegible] باشد و اگر در شرف باشد بهتر خطاب وقتی باید
کرد که ماه [illegible] رسد یا در خانه خود باشد که برج سرطان است
و بنظرات سعد [illegible] باشد [illegible]

وعن النساء بترکیب حروفات کواکب اگر مثل این فصل بخواند
ترکیب باید کرد که ستاره و کلمه ازان حاصل باید و در خاطر ببیند آن
فتح و ضم و کسره و جزم باید که کرده باشد و در فواید حضرت سید
حسین احمد آملی ترکیب حروفات کواکب چنین فرمایند که هر گاه
چهار حرف هفت ستاره بخوانند چنان ترکیب کنند که هفت
چهار کلمه شود که باز آن صورت بسته در طول دایره ابتدا نماید
آنکه گفته شد بکنند و هر ساعتی از ساعات هر کدام شانزده
روز یک کلمه را ذکر کنند با عزیمت و ابتدا از ساعت خاصه
آن کوکب باید بود که نوبت ساعت خاصه مرورش تمام شود
این سریست از اسرار و هر کس راه بدین معنی نیست مگر شخصی که
موفق از جانب حق بوده باشد و فایده این ترکیب حروفات صدور حض
و خفاء ترکیب طول بر مثال مناسب و وقف بر شرایط نحو همه بود
که به جهت سؤالات و دانستن اصطلاحات مخفی در ابواب اعمال ارجمند
و هر کسی متوجه این نمی توانند شد حالا بعد از این انواع مرتبه
باسم تم و دیگر مثالی بوده می شود و بعضی از امور عجیب نموده در این
طریق کافیست هم احمد معظم کمال کوکب جمع است الحمد ابیت
امثال مواد مطاوی ذکر این چهار طلب ترکیب در لوح چهار
ترکیب

بنا فی سعد با ساعت مشتری موافق باید تم ز ذکر حرف الف
مبدات و دیگر زمانی کشف علوم مقصود محمود است و اسمای سماء
این مقصود کاشف معلوم است و امتزاج مجموع چنین باید که
کلم الشیخ شم معلوم ملک کج شم این هفت طور ترکیب دایره
لوح هفت در هفت که خاتم منتهاست موافق باید کرد و در وقت
سعادت مشتری و ساعت او و طالع موافق مقصود و اسمای
کاشف و معلوم را بعده جمل معین ذکر باید کرد با آنکه بعده عدد
بیوح او داده است و دیگر زمانی اسم مالک و اسم مطالب هر دو
ترکیب کرده شده متوجه که سطرها تمام مکرر گشته اکنون در
سطور ترکیبها ملاحظه باید کرد که اسم یا دو اسم یا بیشتر از اسمای
الهی شاید حجر کشوده باشد و اگر احیانا هیچ اسم ظاهر نشده
باشد در اسم حروف ملاحظه باید کرد که اسم چند از اسمای الهی
که حروفات آن در ترکیب موجود باشند تقدیم و تاخیر بیرون
و اسمای ملائکه و روحانیات و جن و مثال مثل قوم از بر شیل
و اسمای ملائکه ایشانست که نوشته میشود با اسمای روحانیات
و جن که در حروفات نامیکرده هر اسم ابتدا ستاره کرده شد
در ترکیب موجود باشند بیرون نویسند و اسمای ملائکه ایشانست

حوییل

میکائیل اسرافیل عزرئیل روقیائیل صرفیائیل سمسائیل و اسما
روحانیات امهات شهور شرح و بعضی برآنند که هیون حمره
اسیعی مرهف واسمای نیابتی امهات رهش مسه مسا
سبدونک ایرم خارت معقال و بعضی گفته اند که ملائکه
حروف باید دید که کی اند بحروف و زبینه و تحو اسد مسا
ایشان و هنا امهات اسکیئیل کا کابیل جدودائیل و امثال
ذلک واین اسما آنقدر ان مقدار که توان بحروف نوشت که حروف
آن در تکسیر باشد حروف نخیند و بعزیمت مشغول شوند و بعضی
بر آنند که بواسطه تقالت در اعراب حروف گاه هست که تلفظ
کلمه دشوار است زیرا که وقت هست که دو حرف ساکن در کلمه
واقع می شود و از اشباع ار و از اعراب صانع حروف یکی سه هجده
و درهجی اند منزل می باشد یعنی اولی و اب است که درهجی
حرف که واقع شود قطع نظر از اعراب صانع حروف بوده حرف
اول ان مفتوح و ثانی مضموم و ثالث مکسور و برابع جزم
باید نمود که در خواندن آسان است دیگر چون حروف مرا تبی یا صمه
المنزرون کوکبی باید و کوکب یا زیاده حرا هدیو و مجموع ان از
بیست و هشت حرف بیرون نیست هر بحث علامت که اسم

نعن

نها ضبط کرده تکسیر تام باید بود که آنرا بطی حاصل کرده و
بعد از جمله آن طبقات را باعراب فتح و ضم و کسر و جزم قرار داد
مان حکم کنند و مجموع را در چهار طبیعت بعل آورند و هیچ حرف
بیرون از طبیعت منه هند نکنند و هنا معلوم مقصود معلوم
تکسیر بش حسیب باید کرد که مجموع میشود و اینها بیمچنین کرد در چهار
کلمات واقع شده و این تکسیر بدین نوع صحیحست و چهار
کله تام حبشی داشم و بعضی ایشت دیگر گفته اند که در
اسما الله تا آیت قرآنی باد بنا نظر سطر باید کرد که حرف
اسم مرادی که دلیله و دران اسما با الجنا صابر نام عین
ست باید که بعجب و بعضی گفته اند اسم با ان ابکت بیانا

ع ل و ص
ع ل م ی ر
ع و ع ی ل
ع و ل م
ع م و ل
ع م ل و

و عمارا مداومت باید کرد که معهودات و بده حوانت همان الله
مقصود می باید که باشند و شرط لی آنست که حروف مقدار اسما
با اسما ایات باید بعمارت ترتیب واقع باشند به تقدیم و تاخیر و تقلیب بعض
و تقلیب مستوی باشد اگر چه بعضی بر آنند که کی حروف اول
مقصود ی که دارید در اسما یا در آیات باید و عامشی حروف باقی واقع
باشند و بعضی انقدم و تاخیر اگر بوده باشد صحاحات انا بعض آن
که مجموع حروف مقصود ترتیب واقع باشد مگر بعض ابرو مطالبه

مغلوب مستوی می باید یا مغلوب محض و فرضا حضر مثال
ممزوج در بیت که مسطور می شود ملاحظه باید نمود که چه حال
دارد و بیت این است دبه اسمه الرحمن الرحیم و من یتق الله الآیه
فهو حسبه ان الله بالغ امره قد جعل الله لکل شیء قدرا
آنچه فرضا اسم علی مستوی است و اسم بدبا کردن ممکن بعد از این
حسبه هست و کلمه بالغ مغلوب مستوی علامت و در کاین بازی
جعفر مرتضی و مانند که سفر و شان در حفظ این آیت باشند مفید است
و جعفر مرتضی اسرار را خود فائده دارد و از اسمای الهی نخبه در بیت
هست ابنها اسمات الله وکیل غالب علاقه و فتاح مفتح حسیب
جامع جاعل کفیل قادر قیوم قدیر عفو جبار جابر شافی
وافی مغنی و مجموع حروف با اسمای در باب مذکور مع حروف
که بترتیب حروف منصوب و اسمای ملائکه نیز نخبه در باب حروف
این هست ابنها است جبرئیل میکائیل اسرافیل و اسمای در دعا نیست
هم این جبرئیل مجموعات مشهور مضر برهان اکتوب و فوق که
متوجه علی اثر یا عمال مثبت استخاره باید نمود و در استخاره صورت
استخاره نماید حاصل کرده که شروع کند و با استخاره بعد از آن
ممکن که از استار حضرت عالی داشته باشد و بعد از آن حجة

حتمی

در مقصود استخاره کنند چنانچه که در وقت نماز استخاره نماید
نماز است بعد از آن جمعی نماز استخاره می باید کرد و بعد از نماز
صلوات و رغبه نماز داید و سناء صدیق و بعد از آن هیب
دعا کرد نوشته حیثیت ممکن می باید خواند تا غایت غلبه کند و در
حوالی بعد دا کرد سورت سجاده در جوار استخاره نموده سه
شود و الاملا و دعا این است اللهم اغفر لی و لجمیع المؤمنین و المؤمنات
سبحان الملک الکاشف ما کشف لی منه نیتم باکافی المهمات
یا ارحم الراحمین بعد از آنکه صورت حال مستخار مبهم شد
در حضرت ملکان حلق حاصل شده متوجه خلوت و دعا
باید شد و باید دانست که هر گاه که در تقویم و در تقویم کوکب
باید رجل منظور مثل شعرالشعرا و ماستجابات و هر گاه که
از آن باب در رایگانه در جنب مثل نمک و دو ساعت و دو دو ملک
روز بگذرد که ابتدای طلوع برج جدی است هنگام برج مردد
رجل منظور است بر وسط السماء و چون دوازده ساعت تمام شد
طلوع برج سرطان است که مرود کف الخضیب بر وسط السماء باشد
و هر وسط ماه بگذرد بعد در دو ساعت و در هر ماه یک بار
رجل نیلی و یک بار کف الخضیب در هند و اقف باید بود

نکرده خاست منزوی نص صمد که سبحانه آنا انا انزلناه و
تا کی از سه بیت نارد واسبجانست کرده حلق نامنا فی الحق کر
کند تا ایات ذات را از منبات مانند وا دون تعلیم باعز تا
حوانده مکدر باسد و معتز را بد معرفت در کار باسند ار حد
ومناوی که چندان کرامند بیت و در جهان بیع کر کننده سند که کا
باشند بباید حصول مرغبات صوری و معنویت آنکه حال ا
ما ببابد که ای کس تا نرا ماند و از کار او بجهت بنیات معنوی
حصول معرفت الهی بجز این باشد که نسبتی ندارد و بنیان حواهد
داشت و معاذالله مستحضر است و اسه یقول الحق و یهدی السبیل

نحن حون ستاند و فتنه رد | هان مکن فتنه منور است
نعمه ساز کن کرد و ملحمی | مکر بری از زادن نلک
مرسوف کنی که با ابلیس | هم نبی لیتنی وابس جلیس
کرده است صانی در همه مجلست | این تفاوت مکن که جهات
و تفاوت ندارد این جنت | وات بر دین و ملت و کینت
جنتم لسانی بر کنار ببین | که از مست ار به دو بیت رب
این به باشد آنکه ببین تاری | الا ... ... ملک سبب تاری
و در ره ارزاحمت شیطان | همه بجود نبی بد ابر است

لابد

با نجیر او تو هستی اسیر | بنست حاجی بر آن نجیر
شیرها ان که این سبق حق | اول ابلیس از خود راندی
جلب کردن سوی حق بین | تا رسیدی نور شان ز ملک
ز که طلبان بنیداخت | جلب ابلیس از چه میجوئی
ورا حلف میکند بپوست | دست ورا نوحهٔ ما لارست
حاجتش نیست تا تو بخوانی | کرد باید ز راهها لحس
آه انا انذکر و وای بر انکه | ذکر کند شخص بهر شیطان
ذکر و تسبیحهای روحانی | حق ما از بهر عمل شیطان
حق گذارد به باطل اردو روی | تا کند زو چند جدا شوی
با محضایت تنهای دو کی | تند از بهر این دو کار مشی
بکند بهر هم اندر عث | بنیا ابلیس روز و شبه اید
حاش لله که علم این شود | عامل علم انجمن نشود
حاصلا اصل مطلق است نجا | کفر عامل محقق است انجا
انجه در این علوم اهل تمیز | کرده اند اختیار از تحریم
هست فی نیمه صلح ذات | تا شود بر طرف شر از دو ثنا
لیکن حساب بقول ترتست | نفی تنزیل شاهد آنست
اما مومنون اخوه زحق | هست با امر اصلحوا مطلق

نصرة الله هر که میداند / بجز از ناتوانی خواند
فرزندان که طریق صدق / سعی باید کشید در همه باب
خاصه در این طریق کان عقبی / هست بی شک مع ائمه دین
این همه گفتم و امیدم هست / که به یک کس ازین بیابد ست
آنکه مقصود من ازین تحریر / معرفت بود تا کنم تقریر
خود نمائی در و نمانی تمام / در ضمیرم نبود و نیست مدام
خواستم تا که جو مشتاقان / که رهی خواهم سوی خاصان
سعی کردم چو غواصان دریا / تا کنم گوهر از صدف پیدا
بو که مجموع ذو خواص بود / لایق گوشوار خاص شود
همه عاما نکرده ام این کار / باید از لبان کبار
بود عام ره بطرز این دستور / شد علم گنج خاصه آگنود
بی بدل گوهرم که بهیات / تحفهٔ خاص بهر عاماست
من بیان و این بیان من است / چند حرفی ز داستان من است
ختم را فضل دیگرم بیش / تا شود شاد از آن دل درویش
ای که داری دلی بدرد بخیر / آخر کرد از دعا بدان نیسی

مطلع الاسرار با علامة الادوار

اشفع علی رهنا الفضی بدان که حراب علوم ...

معتبر

معتبر فاما چند نموده اند مشتریات حال عباد و الفت
میان اضداد و بوسیلهٔ استمالی از حق درخواسته اند تا بمقتضای
ادعونی استجب لکم از اجابات او ظاهر شده و چون خواسته اند
که این طریق بر سالکان سلیم القلب پوشیده نباشد بر کسی بعضی
را می نموده اند که چه در این امر اکثر آن کسانی که طالبان
در این حاصل کرده اند بواسطهٔ اغراض دنیوی دست از جمیع
آن کذاشته بشر در سالک قائل گشته اند زیرا که امور خیر
موقوف شرطی چند است که از آن جمله یکی اجتناب از معاصی
و ریاضات شاقه تا بحدی که از روحانیت در وجود شخص ظاهر
شود فی الجمله حالی در مقام تاثیری باشد و این شیوه بسیار
نفس پرستان را بر هیچ زبان این شیوه نموده بر آن طرز
که سلوک پاکیزه در این ره بی خبث و شیطان را ابله جو در نماید
ادر ... انگیخته شود و شیطان جهر کرد وجود هان شخص
شیطان مجسم است حاجت با مداد شیطان دیگر ندارد و اکثر
خواص هم مبرا است و اسناد ... مدتی گشته اند
... در طریق محبت بها التحصیل نبود که
می ماند و بالله التوفیق و علیه التکلان فی کل الامور

مثال فرضی طالع حمل طالع سطر اسم طالب اسم مطلوب
میراث جلدی علی ...
مراد حروف طالبین ... میان ... حروف ...
زحل و حروفش ... کواکب ... نور ... لیس
طالع وقت عمل حوت و حروفش حرف طالع وقت عمل ...
و حروفش ... روز عمل دوشنبه و ... روز مذکور قمر و حروفش
حروف برج صاحب ... روز عمل که ... ساعت روز عمل
ساعت شمس و حروف شمس حروف برج صاحب ساعت روز عمل
اسد این حروف را مجموع به ترتیب از حروف مکرر خالی
باید کرد که تکسیر صدر و موخر کند و چهار طبیعت به عمل آورد
اما بعضی بر آنند که مجموع حروف را تا آنکه از نهایی باید ساخت
که به فاصله ... چهار سطر از آن استخراج کند چنانکه
با سطر اول پنج سطر شود و سطر اول را کنار نهند و چهار سطر
دیگر ... سطرها بر طبیعت کار بندند بدین ترتیب اول نار
دوم هوا سوم ماء چهارم تراب و اسماء الله و اسماء ملائکه
و اسماء ... روحانیات بطریقی که از پیش مکرر بوده ... استخراج
کنند و به قرائت اسماء و عزیمت مشغول شوند ... بکار دارند
که مفیدات ... تا آنکه ... کند که ...

و حروف ... داخل ... کنند و ... بعضی ... تکسیر
این عمل ... زیاده ... جهت ... سهم ... البسائط ...
حرف اول ... را در اول سطر بعد از آن می‌نهند و حرف آخر سطر
... می‌کنند تا تمام شود و در ... ملائکی ... حرف آخر
و دیگر حرف اول و دیگر ... شخص ... و امثال آن
که ... شود نام شخص و نام ... و در ساعتی ...
... و داخل ... شخص ...
مثال ... حروف ... این حروف را ...
و عمل ... خصوصا این دو اسم ...
... که تکسیر ... اسم ... اعمال ... با ...
... که ... اعمال جلالی ...
... و اسمای ... اما ...
... و حصول علم ...
شخص ... برج ... و ... حروف مثلثات
برج طالع ... حروف برج طالع ... باید کرد ... طالع شخص
برج ... و حروفش ...

بجهت عجب و علامات حروف برج یازدهم جوزا داخل می باید و

برج یازدهم جوزا برج حمل است و حروف برج مطابقت و بعضی

گفته اند که حروف برج یازدهم طالع

باید نیست و اگر برج یازدهم طالع از برج قوس است وجه حسن

اینست چه طالع حال جمیع مخففات جنس برج حمل است

فخ ب د ف ت ا ح و مستخرج از یازدهم

بجهت حمل مخفف اسم صاحب اسم و وزرات و باقی برین قیاس

در بیانات مذکور بالنسبه باید که و اسمای مناسب که اسمای حاجات

و ملائکه از ان حاصل کنند و بترتیب مشغول شوند که مقصود است

و عمده و نقش جواب ذکر باید کرد بنا بر مناسبت که اسمای و حاجات

بسم الله الرحمن الرحیم عزمت علیکم یا خدام هذه الاسماء المکرم

یا نعیم الحساب انه قد جا القادر الحی بعزیز العلیم ان سلم

عنصر العلم فالقضاء الحبة بحق و تقلیب الناس و بحق الی

الناشئة بقوة صدق و جزوات الطاهرات و بعد این ترکیب

حروف اولاد الله بالوحدانیة که مخففات حرف ک یک در طالع

برج جوزا صاحب طالع مطلوب حرف د پنجم طالع میزان

و صاحبش زهره ش د ظ ذ پنجم طالع دلو و زحل صاحبش

د ن ج ج

یازدهم

یازدهم طالع حمل و مریخ صاحب او و مجموع این حروفات است

س ص ت ثو ط ذ و ن ح ع ث مریخ ستاره و حروف و نکته

باید منش که اسما از ان استخراج کنند هرچند بیوفت اید و بران آن

اعانت نیابند و از جمله اسمی که مطالب مراد باشد یعنی موافق

برج باشد به حروف در ساعت کوکب مطلوب و طالع برج حروف

در حق باید که مخففات و اسما که در این مثال موافق نقل است

باید ابهامات بر ترتیب حروف دو مر از اسم اول لش راست

این حروف مریخ است از برج حوت که یازدهم این طالع است و حروف

اولش که حرف بات است از طالع که برج جوزاست متعلق به مطلوب

را و پس یا و از بزرگی باید و در اسم دوم الف اختلافات

از برج حمل که یازدهم طالع است متعلق مریخ است و اسم دوم

مرادات و اسم اعظم است و در همین مثال اسم دوم

که حرف واو ش متعلق به عطارد است از برج میزان که حامل حرف

و حرف دال ش از زحل و برج جوزا که مثلثه است این جهت بد

مخففات و هم در این مثال اسم دوم بر بیت موافق مطلوب است

از برج حمل متعلق مریخ دارد و واو ش ثانی از میزان تعلق

به زهره و زحل دارد پس جوزا طالع را جهت دو شنبه دشمن

وامنی از حروف دکی بن اسم معینات و حذف طالع بن اسم
مؤاده کردن ثابت دولت و مجوز طالع ما بخوا اسم ابتدا کرده
جهة حصول امید مناسبت نیز کالنشاد مرتج و بیع [illegible]
که بازدم طالع او باشد و حرف باآن حرف مستلق بما الفش و دال
ابجوز مستلق رحل وجوید در اسمی با اسم متمم حرف باد حرف
دال رفا و نون مقدم باشد بجوز طالع مطیع و دوست آن
کس شود فوعون و بکر و زمنا محمود از ثابت منظورات حروف
اسم او با بیننا اسمش ابجد م ی م ح ا م ی م و او و دال [illegible]
مطلوبش مع جیلک ابجد دان الف [illegible] ابجع
[illegible] حروف [illegible] ابجد م ی ح او دل
منکم دان دم ی ت و استنباط حروفات مذکوره ابجد م [illegible]
ا ح ت الی دم [illegible] اینجا [illegible] حروف [illegible]
حروف اسم [illegible] و اسمای [illegible] بن حروف من حیث التطابق
والتساوی فی الاعداد والحروف ابجد [illegible]
حرف مذکور تکسیر باید کرد که اسمای ملائکه و اسما [illegible] و حالیات
ان استخراج کنند که اسمای آن استخراج شده [illegible]
قسم العزیمت مشغول شوید وجوب [illegible] دارند که [illegible] سیات [illegible]

اجر

ایت بسم الله الرحمن الرحیم عزمت علیکم و اقسمت علیکم یا معشر
الروحانیات الکرام بحق ما فی اسمائکم من اسماء العظام الا اتیتنا
المرید الوکل الاما جعلتم لمحمود بن فلان القبول والمحبة والنفع منه
یا العایل ویا نخایل ویا [illegible] عانیل یا [illegible] ابیایل اجیبوا فی
اجیبوا بارک الله فیکم و علیکم اجیبوا ایها الاعوان یا [illegible]
ویا [illegible] ویا [illegible] ویا [illegible] علوا مقتضای حاجتی
حتی الی الان [illegible] علیکم بارک الله فیکم و علیکم و یتیر کم الله
بالجنة یوم الحساب و صلی الله علی محمد و آله اجمعین و الحمد لله رب العالمین

از عطای خدای عز و جل — ختم کردم بنام خویش عمل
[illegible] — کنم از بهر دوستان انشا
[illegible] — [illegible]
صیام و صلات و تقوی [illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible]
چشم را [illegible] — [illegible]

بوكه اندر كشى در آيد تنش … ورزيد يهانكو بيايد نفس
چشم وكوش از ذكر كر متولا … حفظه ولجر نقل ان دو شود
پادشاه بدن دلت ومدا … زين دو جاسوس بيخبر اما
متصل دل زنقل بد وشنيد … شود شو بنن اضطراب بديد
در بد وبيك ان خبر كيا … رعد شي دست ملت صعقا
چاره چی رباب نيك وبدش … كويدن خير وشر كرو رسدش
ترجمان دل اوست در حكم … هيچ از كاتبان مرد حكم
دلچو در هم شود زبان با جان … كويدان كز دلش رسيده كمان
كاه قصد كمى غزل خواند … كاه قصدو قه جدله راند
كه بدشنام وفحش وكرستيزه … سازند اربرقلب رستاخيز
سلطان در خطاب بجران … قصه حو اسد ناصواب رسن
يا چو انديشه جواب كنند … هر كفتار ناصواب كنند
تا بان از سمع وان بصر بر دل … اضطراب وقلق شي حاصل
تا دل قال زبان زياد شود … سودی بلی زبان زياد شود
متصل جسم كوش وقلب زبان … حالشان ابن جوه نزه عطشان
دلچو پيوسته بيت رنجان … ذكر بران دلت وزد ودنا
دل لسان در جوت بذار حكم … بركه زحرف ذكر باشد حكم

دل ار

ارباب جنين وقلعبان … شوان بود ذاكر سجان
ذكر باين لسان وباين نفس … انكند حال بعز ذاكر جلب
اقتضای سكون واطمينان … الم قلب حاصل ابد ازان
ذكر كام حق ثبات كرنحال … حيرة از دل نزان بجوه حال
حال ده از ذات اندرحلق … دو وجودن هميشه اندر حلق
طالبی كه كس كان نبرده … كر فلان راه ذكری سپرده
بل بطرری كه خويش بيكا … نه هنرت نه كوی جود خا
در رق وشيد وبر باد ران اين جو … جز رضای خدا بران بنود
سود در دولت نه غير انس … نرسد بر دولت نه فقر صبور
دل ز خود كرشوی چسان ذكر … كه بحو حق بناست در نكر
كر دم ذكر انجنين سپرده … خود ذكر ايت حيلوم كری
همچنی ذكر عملوم كرده … فو قت انه روز حو
حالتی در دل تو پايد … كرشوی از صفات حق آكاه
اكر بوه در دل تو اين رغبت … بشنو اكنون طريقه دعوت
در عيان رغبت راه … صيد هما طريق كار فناه

اكسيده دعوت اسماء آيات قرآن وغير ايشان بطريق عمل

بدان رحمك الله كه فوايد كليه سه مرتب اسماء الهی آيات قرآن

دادعبات ملفوظه هست و بهت اعانت و منع موقوف بر شرط باشد
وقت بر ادره ناده بروز عدد زیادت کنند و بر عدد را حساب باید
کرده اند که بر این حاصل که هست بر حلوف را اسم متصل
بقفل عدد ثبت معین و کلیدان قفل چنان می باید که بر یکی از
که دو بر یک گذاره رباید تا قفل که تا کی حاصل آید و بر هر دو این قفل
و کلید در اسرار عددی بسیار است و اختیار مراحله در این دو
بی شمار و هر چند که بعضی از اسراران در مقابل این حصر
مضبوط باشد تا ما در این مرتبه از انموذج بعضی را مجمل
ثبت و چون مکرر در مادره بر جلیها دو سطر از آن تا
نمود و بعد منا الفتر و سانیده در طی در این مبحث الحق
استادان چند کله دیگر اختصار میکند اول باید دانست که
ارقام عددی مطلقا بعکس حروف تکسیر رقم می باید و بعکس
او دلالت بر رجوع او میکند نسبت بفاعل و در آن از آن خبر
خبر ... دوم اشاره و چون مکرر در بیان منع آید بجا است
صاحب هوش که ثابت دانم ترکیبه الاشاره
کردم اشارت و مکرر نکنم . آینه وجود مکرر دینکم
پس در بیان هر عددی سری مختصر فقط مطلوب از حل معمی

اسم با حروف باد عا بعضی از آن ست جو بعوامد ثابت و باهی
حقایق و علم اسطلاحات درواه رحمن الرحیم و بر تسبیح نامعین

مع این باب چون خد	میکنم در انضمام نموده
معمایم طریقه با اسم	میکشایم از کنج اسم طلسم
اسم الله را این تحریر	عدد که میکنم تقسیم

... ... در دعوت اسمای الهی مشتمل بر چند نوع ...

۱	۲	۳
چون باب اسم است چهار حرفی منا با بعد کم	چون چهار حرفست چهار حرف باید خوانده	بعده مجموع حروف را به نقطه باید خوانده
۹۹	۱۵۹	۲۹۳
عدد حاصل بین چهار حرف باید ضرب کنید	بعده جمل ملفوظی اسم باید خوانده	بعده حاصل الضرب ۹۹ در چهار باید کرد
۱۰۳۹		
عدد ملفوظی در حاصل الضرب چهار باید خواند		چون اسم چهار حرفست بچهار باید ضرب کرد
حاصل ضرب چهار در چهار ۱۶	عدد جمل معین ۹۹	عدد حاصل الضرب ۲۹۳ در ۹۹ ۲۹۳
عدد ۹۹ در هشت ضرب باید کرد ۲ ۹ ۲ ۳	چون ۹۹ در ده بار ضرب باید کرد ۲۹۲	۹۹ در ۲۹ ضرب تا باید کرد ۱۳۳۹
	اول ... عدد جمل معین ۹۹	... عدد درجات کل ...

۲

حاصل ٩١ در ٣ — بعدد حروف مقطعات — بعدد حروف ملفوظ

ا ل ل ه — ا ل ل ه

١ ٣٠ ٣٠ ٥ — ١ ٣٠ ٣٠٠ ٥٠٠

٨٣٠١

حاصل الضرب بعدد کد در چهار ٢١٣٢٢ — حاصل الضرب حروف بعدی ختم در چهار ٣٣٢٠٣ — جمع روانات جمله ٧٣٥٧

٩٩ ٣٩٠ ١٥٩٠

٥٣٣١

جمع زبر هر سه اسم ١٤٢٨٢٩ — عدد جمع الجمع با بینه

اگرچه در بیان عدد بعدی طبقه دعوت اسما از مصحح مختار است لیکن در عین عمل همین سریع قرار دارد شروع در بعضی اسمی اسناد وارد میتر و بسی در آن می باید و باشد التوفیق فایده نوع و ترتیب نماز الحاجة اول دو رکعت نماز باید گذارد به جهت حصول مرادی که داشته باشند در هر رکعت اول بعد از فاتحه سه نوبت سوره اخلاص باید خواند و در رکعت دوم بعد از فاتحه سه نوبت آیة الکرسی که سلام بار دهند و صد نوبت صلوات حضرت رسالت پناه کند و چون مکرر در اول حقوی و طهارت و صوم در تنها اگر وسیع حق بجز کلی و تعیین وقت و نصحت استاد در زمان و دعوات و اذکار و دعوت اسمای الهی از پیش اینها که صاحب نیست فرضی الا حال کل و جزوی باین شرط میسر نیست بلی بعد

بعد از او صلوات شروع در عود و ترتیب نماز باید کرد که کرکسد در یکنوبت خواسته و بعد از آن هر مقصودی که داشته باشد ذکر کند که بعد از آن اکثر بجهة الفت حلال بین ضدان باشد در ازمنه باید گفت اللهم الف بین قلوب الحلال احبابی به حرمت اسمائک العظام حتی که در تطلیف شخص معین باشد و الف علیک با فلان بن فلان بحرمت الحرب باید خواند و اگر منظور باشد به جهت تفرقه خصمان باشد اللهم فرق جمع الاعداء کافرقت بین الارض والسماء و اتبع القبایحهم والعداوة والبغضاء الاخر باید خواند و اگر بیان در بعد آن باشد باید گفت اللهم فرق بینهما کما فرقت بین الثلج و النار و بین المشرق والمغرب حتی الضدان لا یجتمعان و اگر به جهت دفع بیکی و عسر حال باشد ربنا افتح بیننا الی قوله فاتحین با سوره النصر باید خواند و به جهت علاج بیمار باید خواند الی قوله العالمین باید خواند و به جهت هر مهمی که مطلب آن باشد ذکر باید که و در هر مهمی صدبار و یکنوبت نوع و ترتیب قرائت باید که والا به جهت تفرقه وحضر اعدا که صد و یازده نوبت باید خواند که در قرآن سوره الفیل قرائت کند حتی این دعا با کافی اصل الحرم فاصحاب الفیل والحمد

علیهم الحجارة ابابیل ترمیهم بحجارة من سجیل ارم من معادن یا الکبیل
و اگر این ختم معین باشد باید که یا کافی اهل الحرم من اصحاب الفیل
امر منی شر بان من ماان و اگر جمع باشد لیه حتی تر هده الا
فاحمله کلیه در لیل ذکر عود و در نام آنست که چهل و هشت برد
هر روز یکصد و یکبار الله من جانب خوانند بعزم اجابت دعا
و بعد از ان در هر نوبتی که پیش آید بر عدد هم تلاوت کند و اگر
متعدد باشند به عدد وسیط یا صغیر آن مقصود که باشد چه
که مقبلات انشاء الله تعالی و ضنا حصه که باشد عدد صحت
چهار صد و نود و هشت و متعددات بر یکدفعه خوانند مکرر
چند دفعه و الا به عدد صغیر باید خواند یا به عدد وسیط و علی
وسیط پنجاه و هفت بر یک نامه بیت و یکبار و عدد
صغیر بیست هشت اما هر روز که یکصد و یکبار یا
و در نام خوانده باشند بسیار تا حاجت هشت نوبت این دعا با
خواند بسم الله الرحمن الرحیم اللهم بمقصود العابدین
یا مراد السالکین هیج مرادنا بفضلک و ارنا النصر فی
لطف ربک و امنع من کل تضییقاتک اجل امانا و طب
عیشنا و قل یا ما بفضلک کا ملت [illegible] و زد نور الابا

واحفظ

واحفظ نفوسنا من آفات الزمان ایات العفو
یا حاکم السوء یا عالم الغیبات و یا حاکم الریبات یا محی
النفوس بالبیان و یا محی العقل الحیات و وفقنا
فی طریق الخافیة و ارزقنا سعادة الشاملة نقنا
من الذنوب و اسقانا و کل العیوب جنبنا من نار الجحیم
و انتقلنا فی جنة النعیم طهرنا و ارحمنا من الصغائر و
حوائز الکبائر یا قدوس یا قدوس یا قدوس یا کافی المرام
ارفع الحجاب عنی و اوصلنی الی الرغبات و تحرم [illegible]
یا ارحم الراحمین از یا کافی المتوکلین تا الی فقنا نوبت مکرر
باید خواند که مقبلات انشاء الله تعالی و هیچ نور و در نام ها
حضرت شما و [illegible] که اطبا از ان عاجز باشند بر طریق [illegible]
با حیوانات [illegible] و کلاب و مثل باید نوشت و بر [illegible]
اسحق که در بیم که در سر چهار باید و اگر بعد از ان صد و یک نوبت
ثنا ها و جا شد و در نوشتن سوره فاتحه الکتاب با ان
نوشت که مقبلات انشاء الله [illegible] طریق
زدن صد و چهل و سه نوبت و در هر نوبت که بر آن صد
و صد مرد در حاضر باید که [illegible] سلامت [illegible]

در اهدنا الصراط المستقیم سلامتی سفر و خاطر بکند و تحفه
[illegible] ارمغان و [illegible] در غیر المغضوب علیهم مقصود را
در خاطر باید که [illegible] و بجهت [illegible] ولا الضالین
مقصود باید خواست و اشارات سوره که به فاتحه [illegible] المستغاث
[illegible] در الحمد لله [illegible] اشارت [illegible] و در مالک یوم الدین
اشارت مال و جاه و در ایاک نستعین اشارت مقصود کلی [illegible]
و در اهدنا الصراط المستقیم اشارت سلامتی سفر و در غیر المغضوب
علیهم اشارت دفع [illegible] و بجهت [illegible] که بوده باشد [illegible]
مذکور [illegible] فاتحه باید که [illegible] بر آنست
که آن که [illegible]
[illegible] باشد [illegible]
وجود [illegible] باشد تا [illegible] بجهت [illegible] که خواند [illegible]
[illegible]
بخوانند و [illegible] بجهت غایب که از سفر
باید سالم [illegible]
و [illegible] بخوانند و [illegible] بخوانند
و [illegible] مقصود غایب را طلب کنند و بجهت

[illegible] طلب [illegible] تا [illegible]
[illegible] خوانند [illegible]
[illegible] و سطر [illegible] کتاب [illegible]
[illegible] باید خواند [illegible]
[illegible] البته [illegible] سلامتی سفر [illegible]
[illegible] باید خواند [illegible] باشد [illegible]
[illegible] باید خواند و بجهت [illegible]
[illegible] باید خواند [illegible] بجهت [illegible]
[illegible] باید که [illegible] فاتحه [illegible] علی [illegible]
[illegible] باید خواند که [illegible] انشاء الله [illegible]
[illegible] کند [illegible]
[illegible] بعد از [illegible] دعا باید خواند اللهم [illegible]
[illegible]
سبحانک انی کنت من الظالمین اللهم [illegible]
[illegible] الکافی [illegible]
[illegible] الاعظم [illegible]
انت اللطیف [illegible] اسالک [illegible] ان [illegible]

ونقص حاصل بقدرتك يا قدير انك على كل شيء قدير وبالاجابة
جدير و درود و بر تمام جميع ... بسم الله الرحمن الرحيم يا من هو
الله الذي لا اله الا هو الرحمن الرحيم الملك القدوس السلام
المؤمن المهيمن العزيز الجبار المتكبر الخالق البارئ المصور الغفار
القهار الوهاب الرزاق الفتاح العليم القابض الباسط الخافض
الرافع المذل السميع البصير الحكم العدل اللطيف الخبير الحليم العظيم
الغفور الشكور العلي الكبير الحفيظ المقيت الحسيب الجليل الكريم
الرقيب المجيب الواسع الحكيم الودود المجيد الباعث الشهيد
الحق الوكيل القوي المتين الولي الحميد المحصي المبدئ المعيد
المحيي المميت الحي القيوم الواجد الماجد الواحد الاحد الصمد القادر
المقتدر المقدم المؤخر الاول الاخر الظاهر الباطن الوالي المتعالي
البر التواب المنتقم العفو الرؤوف مالك الملك ذو الجلال
والاكرام الرب المقسط الجامع الغني المغني المعطي المانع الضار النافع
النور الهادي البديع الباقي الوارث الرشيد الصبور الصادق
الستار الذي لم يلد ولم يولد ولم يكن له كفوا احد وصلى الله على
محمد و آله اجمعين ... ربنا آتنا من لدنك ... ربنا
انك انت الرؤوف الرحيم ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هديتنا وهب لنا

[illegible]

(margin: المعز)

من لدنك رحمة انك انت الوهاب ربنا اغفر لنا ولاخواننا
الذين سبقونا بالايمان ولا تجعل في قلوبنا غلا للذين امنوا ربنا
انك رؤوف رحيم . الحمد کین کتاب غریب یافت اتمام از لطف [illegible]

شرح این نامها بالاسر تمام / شده پس بر چهارده ایام
چارده روز از صلات نکو / صرف شد بهر این صلات دگر
کی بر شرح رمز مختصر است / بلکه حجر پانزده و کم [illegible]
شد این نظم [illegible] / [illegible] کرسی [illegible] داند
اگر بانیست [illegible] تمام / نکته [illegible] این بوستان
این کمالات [illegible] ثبت / کز [illegible] در [illegible]
خام طبعان ز [illegible] / کی باشد هیچ [illegible]
[illegible] امیدم از کریم غفور / کز این دست [illegible]
مرد انصاف [illegible] / سوی [illegible] هیچ [illegible]
[illegible] معانی [illegible] / چشم [illegible] بود [illegible]
منت جانان که [illegible] / [illegible]
[illegible] مسلم [illegible] / [illegible] ایشان [illegible]
من [illegible] نهاده ام [illegible] / [illegible] بوده ام [illegible]
[illegible] بوده جان [illegible] / [illegible] راه جان [illegible]

گفت اگر رنج کرده ام اظهار — منت از نعمت تمامی بکنار
صحبت دلجو بوده ام درین دم — کرده تمام بیم استادت
بوده استاد صبحی بیم و بس — صبح در بوده ام بنوده نرگس
نعمت پیری سپاس و سود — مانده در این هنرها ارشاد
آن حضرت در این امور حضور — ملک واسع کرده رحمت پر
تا به حضرت حق بدید بیا — بنگرم این درویشان
گفت ابدم کرده که از بر — یاد گیر خلاصه اسرار
مدد چند بند و بعض آمده — تا بیاید معنی ابلیس سد
یعنی حال یابند بیدا ازین — اثنا عشر که بیدا ازین
در معانی جمیع سیر کند — بسیانی دعای خیر کند

ای آنکه بر انبیا و رسل — بمناجات هادیان سبل
بر امین کتاب نا و حی — مصطفی شمس او ادفا
یعنی قربا زده بیرش — بصفای درون احرحن
نهند آن ماه رزه یقین — جاه مجاهدان امین
بر دل و دیده ناله دره دیع — مرتبا رشتا بنز اینان
مقامات عارفان و حور — بن ناء معاملات مقصود

والهاء حيات الالف والخاء خلق الالف والدال دوام الالف
والذال ذات الالف والراء روح الالف والزاء زين الالف
والسين سر الالف والشين شين الالف والصاد صفاء الالف
والضاد ضياء الالف والطاء طيب الالف والظاء ظاهر
الالف والعين علم الالف والغين غيب الالف والفاء نور
الالف والكاف كمال الالف واللام لطف الالف والميم ملك
الالف والنون نفس الالف والواو وصل الالف والهاء
هداية الالف والياء يقين الالف وقال الراسخون في العلم
سر كلام الله في كتابها وسر كتابها في حروفها وسر كتابنا وهو القرآن
العظيم في الحروف ولها اسرار واخبار باعتبار اعدادها فما كان منها
فرد وهو لعالم الجلال وما كان منها زوج فهو لعالم الجمال
الله اعلم بحقايق سر عدد النقطة وحروفها النقطة المنقو
عشر حرفا على هذا النوع ن و ن ق ا ف ط ا ء ا مامه
حروفه نقاطه وهي حضرات الخمس الحضرة اللاهوت لي
حضرت الناسوت حروف النقطة بلا تكرار ن ق ا ف ط م
حروفه عدد نقاطه مجد مع الحروف والنقاط هو ...
بيانات النقطة مع حروفها بالجمل لمعلوم هذا
٥٠ ١ ٩ ...

هذه الرسالة كاشف الاسرار من مولانا محمود دهدار

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين وصلى الله على خير خلقه
محمد واله الطيبين وعترته الطاهرين خصوصا امير المومنين امام
المتقين علي المرتضى عليه وعليهم الصلوة والسلام المعجم الذي حمد
حمد بيحد كه جهان بخشست … حمدش كار روان بخشست
انكه جز او همه مظاهر اوست … كه بخود او بود مظاهر اوست
هر چه در كاينات دار بود … از وجود وجود او بجود
حكمت او چه زيب امكان داد … كشف اسرار آن بانسان داد
داد تعليم او زعلم لدن … تا بماند ز خوف سكت كن
رضمير منير ارباب بقين و سالكان طريق دين مبين
حضرت سيد المرسلين وطرف ... حضرت امير المؤمنين مخفي
بود كه در ... احكام ظاهر علم ... حرفيه ... رموز
... اسرار آن مخصوص حضرات ائمه معصومين است صلوات

وسلام

١ وهذا الصدد بالجمل الصغير ثلاثة وهو سر حروف الاسم الاعظم
في القرآن الكريم والفرقان العظيم هذا الاسم الاعظم والسر
الاكرم الذي تنزل من الحضرة الاحدية الى حضرة الاحمدية صلى الله
عليه وآله وسلم وذلك الاسم الاعظم والكلام الاكرم مركب من ثلاثة
احرف اوله الف الاحدية واوسطه لام اللطيفة وآخره ميم المحمدية
وشرح لمعة من لمعات انواره ونكتة من نكات اسراره على قاعدة
الذين هم البينات والله اعلم بحقائق المغيبات شرح الالف وهو هذا ·
مفتاح الاحدية للاسرار وما يعلم تأويله الا الله والراسخون في
العلم وحصول الاستغراق في العلم بالبينات الواضحات على طريق الاثبات

١١ صعد عشر مجموع الاعداد ١٢٢ حروف صعد
وصعد عشر صعد التي مجموع الاعداد ١٢٢ بينات
الالف بالجمل الصغير هذا ١١ ٤٢ في الالف والله
اعلم باحكم ١٩ اللام وهي هذا مفتاح اللطيفة واللطف وعلوم
اللام جامع الحروف الثلاثة وغير جامع الاصل بصفة ثلاثة
صعد مع الكل والله اعلم بحقائق الامور وهي الميم ١٣٢
مفتاح الملكوت والمشاهدة وسر اسم النبوة جامع لكل مدارج
الاسماء والانعام وصعد في عدها الاربعين مطلوب اسم الاعظم

هو

١ نش

بر عطایای بی‌کران‌اش تو	هر که مهمان جاوداش تو
اگر از کار عیان بی‌دل	برکشا عقده معدن مشکل
بیش از این دل فکار مگذارش	لطف فرما و حال برمارش
راه جانش بطول هجران ده	بر سرش تاج عز و درمان نه
چون بره رحمت راه این واله	در کمش از برات آزادی
بمقامات عارفانش رسان	آنچه بر باشد از تو آتش رسان
دو سه روز دگر دراین دنیا	مهلت وقت نمایید بیم
سر نیاز بر آستان دار	در جانش بهر بنا کن علم
سینه‌اش را سکینه ده	درد خود بر دفینه نه
لطف عامت کار لیا ماست	بدو درد گر کنار دور
بنده که ده ابر جالش	سر نیاز و رحمت مالش
ای فضل تو سزاوارت	بروی عطا ناکرده‌گان
تیره اعمال در شیخا افعال	که دو سه روز دست درهم
یک بهای خود از آن بگذر	در رشته زمغفرت معفر
گر چه تقصیر او نیارنجت	لطف عفو کنار شد است

تمت الرساله ... ...
... ... ماه ... ...
... سنه ... ...
... ...

برادر عزیز [illegible] من برکس [illegible]

با شما [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

وسلام علیهم اجمعین مخصوص بدانکه رموز نقطه و کیفیت حروف
و قواعد بر وجهی است که در اسما عداد است هم از رمزی عبارات
سادات کرام حضرات علیهم الصلوات والسلام بیان رموز حالات
و علامات این علم شریف و مسائل غایت حق لطیف که از حضور جود
حضرات مرهبا یا متراد مثل حضرت هدایت منقبت ولایت مرتبت
امیر سید حسین اخلاطی و حضرات شیخ سعد الدین محمد حمویی و شیخ
ابو العباس احمد بونی و شیخ محیی الدین ابن العربی و شیخ صفی الدین عبد الله
یمانی و غیرهم قدس الله ارواحهم در شرح آن عبارات و رموز آن
اشارات کتابها ساخته و رسالها پرداخته اند و با وجود این شرح
دریافت حقایق و معانی آن را هر دانش هر کس نیست مگر کسی که
بتوفیق الهی اسرار اشارات بدام آورده غلاف اهل حب نهاده همتش
از ایشان در ربوده این جمع کثیر الفوائد مودّه باشد یا رب

مصطفی آنکه از جهان وجود * هست پیشتر وجود او مقصود
عرش و کرسی و کان طفیل وی است * ملک و جن و انس خیل وی است
هست ذاتش خلاصه کونین * صفت او هست سید الثقلین
اوست بی نهایه معدن علم * انبیا است رو سفینه علم
این رسولی که معدن ملت * بر وجود و سفینه ملت

۱۲

گفت من باطن نیک نوریم ٭ همدم و هم نفس نیک لحویم

شهر علم را علی بابست ٭ کز برای فتوح ابوابست

سر علم نبی ولی دانست ٭ حال مصطفی علی دانست

جز علی کس نداشت این معنا ٭ که بود در بطون این اسرار

فتح ابواب علم از وی بود ٭ بعد وی اولاد وی بابی بود

بعد هفتاد سال از ولای وی ٭ گشت مرموز ششم ظاهر

ظاهر او چون شد اظهار ٭ الف بطن از شد اظهار فاش

داور ابد الف جو مد وسط ٭ فتح اسرار شد ز مد وسط

یعنی از سر و بحر ناطق ٭ جعفر ابن محمد الصادق

کشف اسرار شد به روی علوم ٭ کان مجیزات شهره و موسوم

حضرت جعفر همایون مال ٭ منتشر شد که کرد معنا به جمال

ماه در جمر دل بر است ٭ در هفتاد سال درایت

مات بر پادشاه عالیجاه ٭ ماه و آن آسمان دین را ماه

ابجد ز وی نموده مربا نام ٭ که ز وی نموده اشر بیان دارم

برکنار کوی ز جان و دل ٭ تا ... رسید عقل این مشکل

ملفا از در بود دکت فی القلوب و یقرع فی الاسماع و منها الجمر ...

والجمر الاصغر و مصحف الفاطمة ٭ حالیا بحر از اسرار

سر بجهات تا بر آخر کار ٭ شد و از خانه ائمه عیان

بجز از وی بشد پدید جز ٭ خز خزان کاینه کیان دارند

فهرست جز بیکران مانند ٭ هر چه قول مشایخ است تمام

شرح منطق است از امام انام ٭ والجفر ایشان چون میشد نصیب

دو قسم را از وی نصیب **بقیة الشرح** مطالع حال الجمع

که دو اسطه نموده تا به مردم با بابی اینکار ظاهر ساز اینکه

حضرات و نموده اند سه فر جبل و تعلیم خود کرده از تاویلات کرده

باشند تا سر زمن حی ساده و ملا ناقص العقل باشد هیچ

دخل این بحث ندارد ... [illegible] ... که ... بار

کند و بخود ما ... شده از ... پرهیز کنند ...

این فوائد معانی که از ... چون این فقیر بی مقدار این

نمود و هذا التحلیل معانی به برکت ... فتوح حضرت امیر المؤمنین

و حضرات ائمه معصومین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین

... [illegible] ... چند ... [illegible]

... [illegible] ... رساله ... [illegible]

شرح مختصری ... رقم میسازد تا سند این راست ...

باشد واقف و بمقدار مرادات هم این را نزد آیند و مبدعان کج
اندیش ما ینبغی بالشکاف وا از طریق مغلطه باز ایند و اسرار التوضیح

بین که چراغ ما جاز حد هست	حد ما دکان یاد تنت
بلنا مید و دام از معبود	که مایه دم بر بار مقصود
ما کرد کار ابتدو جاه و بود	هو احترام روح شمول
برد و سبط بی شیر و شر	بعلی و محمد و جعفر
بکامات موسی و بعلی	بمحمد که ما علیت سبل
بعلی و بانتذار حسن	بمهام امام سترة علن
مهدی هست که حتم کار بات	دو نه کون را مدار برات
برسالات انبای عظام	ساحات بنیان صدرام
کرور عیال مسکین	بکتاب علم و باب یقین
مهدی و ده که شرح ابراز	که نامین راستی ظهار

تم اصرت بالله و من اضر دالی لله لا حول و لا قوة
الا بالله العلی العظیم اللهم ارنا الحق حقا وارزقنا اتباعه وارنا
الباطل باطلا وارزقنا اجتنابه واحینا ما احییتنا علی العلم
والکتابة وامتنا علی الایمان ولا تأیرلک ولی الاجابة اللهم احفظنا
من سهوات الانسان وحضرات لنا یجی دلک و مسائل ف

و ما یلت و الیالت المناسب الحبیب المنان بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله الذی نور قلوب العالمین بانوار العلم و الیقین و شرح
صدور العارفین بآثار الحلم و التمکین و الصلوة و السلام الاتمان
الاکملان الاشرفان علی شمس سماء النبوة و الرسالة محمد المصطفی
المجتبی المکی المزکی الامین و آله الطیبین و عترته الطاهرین
مخصوصا بزبدة الولایة امیر المؤمنین و امام المتقین و یعسوب
الموحدین علی المرتضی علیه و آله الصلوة و السلام الی یوم الدین
هذا نبذة من نفحات بحار فیوض خاتم الانبیاء و سید الاولیاء
المصطفی و علی المرتضی علیهما الف الف صلوة و ثناء الی یوم
الجزاء و انه یوفق لعلم مبتغاه باسم النبی و سم
تیمنا و تبرکا علی طریق استخراج البینات و المطابقات بتوفیق خالق
البریات

خاتم انبیا | شاه اولیا

ال ف ی م ب ن ی و ی ال ف | ی ن ل ی ال ی ا و ا م ال ی ا

١٢ | ٣٤٠ | ٤٥٢ | ١٢ | ٣٤٠ | ٤٥٣

٤٥٣ ذوج بتول ٤٥٤
١٢ ١٢
٣ ٣

اين دو صورة هست مرا [illegible]	نيست مرا اين صورة معنى
اين يكى جام جميع [illegible]	وين يكى سنا جميع اوليات
اين دو بليس [illegible] كى حكم آله	نور از ينا بى سنا [illegible]
ان عيانى كشف [illegible]	شد بتوفيق خدو [illegible]
لمعه از طور انوار [illegible]	وشعر از بحر اسرار است اين
[illegible]	محمود ساحت اركرم مصطفى
[illegible] صاحب [illegible]	از [illegible] حيله [illegible]
[illegible] كره مبين در اين [illegible]	كوثر [illegible] كه [illegible]
مت [illegible] اكرنيا [illegible] الحق	[illegible]
كما الواهبة [illegible]	[illegible]

[illegible] وبر الجامرى واصلا
عقده [illegible] بمعهو [illegible] وسهلنا [illegible] الربانى
[illegible] وحدة اول الموجودات [illegible]
ونقطة اول المحسوسات بالقوة [illegible] اصل [illegible] واكثر
[illegible] بالفعل وعلم لفظة [illegible] جليل
الشان رفيع البرهان عمدة [illegible] التوحيد [illegible]
التفريد [illegible] اسرار الحروف [illegible] اصول هذا العلم بقاعدة

مرموزات الجفر الكبير على واضعها الصلوة والسلام [illegible] العالى
المنيع واسرار التوحيد [illegible] فى علم النقطة والحرف [illegible] الحروف
الصرف وبين بعض اسراره فى هذه الرسالة [illegible]
[illegible] وسمى هذه الرسالة بكشف الاسرار والتوفيق [illegible]
[illegible] العبد المؤلف المستظهر بشفاعة النبى الهادى والمستوثق
بعناية الولى الكرار ابى محمد محمود [illegible] منهما واحد
[illegible] الصراط المستقيم فاعلم ايها [illegible] هذا العلم
[illegible] مخصوص [illegible]
الغالب و[illegible] بكل طالب امير المؤمنين على ابن ابى طالب
عليه الصلوة والسلام ومن بعده مخصوص [illegible] العظام الكرام
[illegible] الى [illegible] نجوم سماء [illegible] كواكب
افلاك العلم واليقين عليهم صلوات الله [illegible]
[illegible] التسعين [illegible]
[illegible] ما عليهم [illegible] هديتم
صدق رسول الله [illegible] عليه وآله الصلوة والسلام الى يوم
القيام انه قال صلى الله عليه وآله وسلم انا مدينة العلم وعلى بابها
[illegible] رسول الله امير المؤمنين وامام المتقين

على المرتضى عليه الصلوة والتحية والثناء في معرفة النقطة
والحروف ان اسرار الله اول ما اظهر من خلقه النقطة ثم اظهرت النقطة
الى تكوينها رامت الوجود فلما حطت الباري الى تواضعها وشكرها
انعطفها بالسجود فامتدت فصارت الالف وهو موضع المزيد
فكان اول ما ظهر من الكون الالف منذ ظهورها على الا
وقيل اول ما اظهر الله تعالى نقطة موهومة قبل العقل وقبل
كل شئ وقال ولي الله العلم نقطة كثرها الجاهلون وقال ع
عليه الصلوة والسلام جميع اسرار الله في الكتب السماوية وجميع
ما في الكتب السماوية في القران وجميع ما في القران في فاتحة
الكتاب وجميع ما في فاتحة الكتاب في بسم الله الرحمن الرحيم و
جميع ما في بسم الله الرحمن الرحيم في باء بسم الله وجميع ما في باء
بسم الله في النقطة التي تحت الباء وانا نقطة تحت الباء وقد ق
الامام ولي الله العلام وقال الامام الهمام ابو محمد حسن ابن علي ابي
طالب عليه الصلوة والسلام كل شئ في القران وعلم القران
في الحروف التي في اوائل السور وعلم الحروف في لام الالف و
علم لام الالف في الالف وعلم الالف في النقطة وعلم النقطة
في المعرفة الاصلية في الازل وعلم الازل في المشية وعلم المشية

في غيب

في غيب الهوية وعلم غيب الهوية وليس كمثله شئ صدق الامام
الهمام عليه الصلوة والسلام وقال الامام الناطق والبحر الخافي
جعفر بن محمد الصادق عليه وعلى ابائه الكرام افضل الصلوة والسلم
ان سر الله تعالى في الكتب وسر الكتب في الحروف وسر الحروف في الالف
وسر الالف في النقطة وسر النقطة في الواحدية وسر الواحدية
في الاحدية وسر الاحدية في الهوية وسر الهوية في الغيب وسر الغيب
في غيب الغيب واللاتعين والعماء وفي رواية سر النقطة في الهوية
وسر الهوية في الغيب والغيب في غيب الغيب واللاتعين وقال
ايضا عليه الصلوة والسلام النقطة سر الامر والقدر والخلق صدق
الامام الانام عليه الصلوة والسلام فعلم النقطة علم تام من حقيقة
الحروف وصفات هوية الذات وها انا اشرع في شرح بعضه
بفيض جوده الكريم انشاء الله الملك العليم اعلم يا اخي ان النقطة
لمعة من لمعات الهوية المطلقة الذي هو في الغيب في غيب
الغيب واللاتعين والعماء لاظهار مكنات الغيب للاثار البهية
الكثيرة التي بالارادة والحب ظهور الامر والخلق كما قال سبحانه وتعالى
في اخبار ربنا القدسية كنت كنزا مخفيا فاحببت ان اعرف فخلقت
الخلق لكي اعرف واصل الحروف في الدائرة نقطة . وهذه النقطة

مجليا من المركز الى المحيط بتعلقتين الصفات اى لمات [illegible]
الجمال الجلال [illegible] وهو حقيقة [illegible] محيطة براتب مخارج الحروف
الرقمية ومدارج اشكالها ومبانيها المبينة [illegible] مجددة فى معنوياتها صفاتها
متحيزة بصورها واشكالها وفى صورتها الى اعداد الحروف والكلمات
فيه ضمن الاول من النعين [illegible] الموجودات وضمنها
المحيطة على حقائق الموجودات من المعقولات والمحسوسات وكيفية
ظهورها فى الكتابات على هذا الطريق [illegible] وكذا حقيقة النقطة
ومحيطها سر روح الكل والعقل الكل والنفس الكلية وحركة النقطة
فمان حركة على استقامة بهذا الطريق [illegible] وحركة على الاستدارة
بهذا النوع [illegible] فالحركة المستقيمة سر احدية الالف الاحدية
والاخرى الاظهار للاسرار والحركة المستديرة سر اسماء النهائية [illegible]
وحقيقة النقطة [illegible] واصنافها بالصورة [illegible] وظهورها
بها وكذلك اشتقاق الصورة الالفية بصور الحروف الرقمية
وظهورها بها فى درجات مخارج الحروف بواسطة استمداد
عن الانسان وحقيقة الالف سر قلم الاعلى [illegible]
[illegible] سيد المرسلين وخاتم النبيين محمد المصطفى صلى الله عليه
وآله وسلم ولما على انه العلم وكون الالف صورة حقيقة النقطة

وفى

وقيام الحقيقة الالفية بعينها بالنقطة قيوم لها مع انها [illegible]
واشتمالها ببينات الالف سر الواحد [illegible] منشأ الكثرة وجمع الآلاء
والدليل على هذا فى محكم الكتاب [illegible] وفصل الخطاب
[illegible] وهذا تفصيل سر [illegible]
[illegible]
والالف مفتاح اسم الاحد صلعم وبعدها الالف احد ومعناه
بالعربى يكى وهذه الكلمة سر اسم الحمد صلعم وسر [illegible]
والكرى [illegible] ١٣٠١ [illegible] ١٣٠ فالعلم
مفتاح الملك والملكوت والعالم والجبروت والقدرة والمقام المحمود
وفيه سر اسم الملك واسم الملك واسم الملك وفاتحة اسم الخاتم
وخاتمة اسم الاكرم [illegible] ٣٣٣ وهو سر اسم الرب
ابو القاسم محمد وسر هذا العدد [illegible] والطاء سر وجود الادم
وعدد الاربعين سر العقل والنفس والافلاك والسماء والبروج
والكواكب السبعة والعناصر والمواليد والملك والجان والانسان
وفى هذا العدد نكتة [illegible] وجود [illegible] على [illegible] عليهم
كما قال سبحانه وتعالى فى احاديثه القدسية خمرت طينة آدم
بيدى اربعين صباحا قال السيد الحاج نظام الحق والدين

والطريقة والحقيقة محمود الداعي قدس سره في بيان هذا الحديث

بيت دو دست چهل بامداد در كار ما است بدست ما چو كل از دست دو دست

دست بدست آمديم مرموزات النقطة ودوح ق ل ن في ٩ آدم

اول وسطها اخر چاران ق ك ب ج ميم مرموزات البسملة دوح

ع ق ل ن ف ه ن ت ا ر ح واو ات داية موزونة

الاسودية الذاتية والبياضية الصفاتية والاحمرية الفعلية

قال السيد الاجل سراج الملة والحقيقة والطريقة والشريعة

الاحوار نظم نقطة احد سرای كرنی وراء چون شنيدی بگوی ملتا

اسود تر بيا صبت نقبن سبو مین احمر تر حاسبين

الملفوظ ميان رياء الميم الاول المحبوب والثاني المحب ليا.

بينهما سر الحب والود ح ب ود ومن ذاق حلاوة هذه الاسرار

قلبي جسد ما موضع الدرين اما انا النقطة الملفوظة

نحن الاسماء التي رأى في القرآن على النبي نرى

دده الاسماء صاحب النقاط الثلث

في الحروف النقطة ونقاط الثلاثة لان الالف والتاء بينها

الالف والتاء تاج الالف والتاء ثناء ثم وجيم جاء الالف

ولذا

هذا الدو ل ا م و م جل خرب حروف نقاطه مركبه ليغلب
٣٣٣ ٣٣٣ ١٢

في عدد الجبار الحجب واجرا هذا العدد عدد مخافة الحجب ما صد حرفي

اسيله مخفيه وصفيه ما تبه بمجموع الاجزاء الحروف ثابتة
٢٣١ ٢٣١ ٢٣٠ ١٤٣ ٢٣٣

سبعة بعين شرا استغلق هذا العدد رابح حروفه جلية جميعي
٢٣٠ ٢٣٠ ٢٣٣

عليها الصلوة السلام العلام تفسير شرح الكبير مرئ

جميعي ٢٣٣ ... س ب ي ن ملفوظ الالف بسكون
١٣٠ ١٣٠ ١٩٣ ١٩٣

الوسط الف وهو سر الغيب والغيب مما برمن اسرار الحروف الاحد

ومبدا نيت مركبات الالوف العددي ونقطة العين والذي كره

الصفات وهذا ثوبه بعين لنقطة عين وهو سر اسم الذات على ما

الرب والبنات ى ب ث مطابقات

اسعد لسمع اسم النبي وسم لولي ب ي ف ط م م ج م د

ع ل ي الله نفسا ما قلبك بنور ب ا م ا ... ب ا ح ر ف

التوحيد ان مفتاح النقطة في النقط من ثبات النقطة

حروفها النون جل جمع الاعداد عليه الف الصلوة والسلام وهو

معين الحق ومظهر العرائب ومفاتح علم الاولين والاخرين

قال عليه الصلوة والسلام في عبارات خطبة البيان انا سر الاسرار

انا نخرة الاسرار انا الذي بيده مفاتح الغيب لا يعلمها بعد محمد غيري

٣

صدق وطا الله ووضع رسول الله عليها صلوات الله العين ناطقة

العلم والفضل والشرف وعلو الدرجة والعمود الغايبة ومعنى

اسم العلي العالي الاعلى وشهد الحمد كثيرا الله العليم الخبير على

ما نسب

حروف بسماط — مرتبه بيانه — ما زاد اصل — ٧٨٦

حروف بيانه — مطلبيات — بسيط — ما زاد اصل

هذا الاسم الجلالي — بينات العين بموج من فطره ما شرب

مختلف الوانه فيه شفاء للناس ان في ذلك لآيات لقوم يتفكرون

صدق الله العلي العظيم — بينانه لمن ام اما هو لنا ٍ ١٩٣ ١٩٣

استنطاقه ق ح ج بيانه اناد هم — هذا عدد المربع

الموفق استنطاقه ق ل و بيانه اف ام او — استنطاقه ق ح

بيانه اناف — استنطاقه ق ح ج بيانه اف ي ب ي م

استنطاقه ق ح بيانه اناف ولف هو عدد اسم استنطاقه ق م و

بيانه اوا استنطاقه ح ج بيانه ا د ع — استنطاقه ن ه

بيانه ون ا — استنطاقه ب ز بيانه رون اهو فرجلاله

مع — والله نموذه كان الحقيقة الذات مع صفة من صفاته

اسم هذا اهل التحقيق والتلفظ بالاسم اسم اسم كما قال المحقق

العارف بالله سيد انشم الملة والشريعة والطريقة والحقيقة

نعمت الله قدس الله روحه العزيز في وارد ايت للفظ اسم

اسم ورئ امسك انچو كيفت وابن طلسم وعات الاسم و

فوق ما حسب و رتبي وحيثي ما كرو من ذلك وصفاتك

ان انت العليم الحكيم — عدد المربع — ضعفه — وما

سبعه اجد عشر ابد جمع الاجزاء وكيل عين ضعفه

سته عشر — جمع الاجزاء — بعين عدد

اجزاء — بعين عدد بيا اصل — ع عين

ع عين — عين عدد بن الاجزاء حروف العين و

نعاطه الثاني من العدد الاجزاء بعد طرح السم ١٩٣

دبع ايضا فكرداري نوباز عرض كن در تصوير

در های واز پس چو كو حرفات كا ببنيد حروف اسم

ظاهر و بر طلسمات حروف چون عيان اين كم های شرح كرد

استخراج انعيض لطيف در ره تاخير كارين باد حق تعالی یاد

جان نوباد

العین صاحب الدائرتین دائرة العصری ودائرة الکاهی دائرة اولی

حروفه جمله ... دائرة ثانی ... کما یرد کو مرد کو نقش

غیر هوی اسرد اسمای الوجود . ر ب ... مرتبه

حروفه ونقاطه جملة جبین عدد ... حروف البسملة الالف

الحروف هذا ... ح ب ع ن ...

... نی ب ضضا ... ضضه ... ضضه ... ضضه

۲۱ ۵۰ ۵ ۷

خمسه عشر جمع الاجزاء ح ب ی ن حروفه ونقاطه ...

ی ن جمله حروفه بلا عین ... جمع الاعداد مکرر اسم حروف

البسمله اعداد العین اصفه ربعه تمنیه حسن ...

۳۸ ۲۰۰ ۱۰۰ ۵۰ ۲۵

مجموع الاعداد واسم مصور الحق وهو جعفر البسمل معناه اسم

المجد والعین معناه اسم علی وهو له رسول الله صلی الله علیه وآله

اماه علی المرتضی واحمد مصدق رسول الله ... ۱۱۳ ...

زروی استعداد شرح او دم دنیا یا استاد ... ای کربا

عاقل وهوشیار دراکی چشم شرح این پاک کرپاکی هرچه پیداست

جهان وجود هست نام جسم معبود آن کرمی شاد ... بیست

رب الارباب وعالم الغیب ... محل النقبا ...

مرتبة الاولی ... مرتبة الثانی ... جمع الکل

۲۲۱ ۲۲۲ ۲۳۲

و ... نصف ... جمع الاعداد الف و ... الف

الحد ... بان زرق والرب رب وان ... انکه ...

دین ولابد شاه مردان علی عالی قدر چون کر العلم نقطة

زهود بای ... حق خلق کرد کفت علی کرد ... حدا

سر آن ... نقطه بات :: نقطه ... وجود مت

سرکو ... بی ... هو ... — جونکه ... بی رب

بود آکر ... عالم غیب — لاجرم کوهر ... سفت

تبدا ان ... آخرکت — خوش ... کر روی ...

... از بوستان او چیدمند — رهنما بود ... [illegible]

کفت جان بوستان ... — منکر بی عقل ... حیوان صنیم

... حقیقتا جنبیم — شرح این ... نام داد

کرم لطف او ... استاد — یا ... ازکمال کرم

لطف حق جای ... کرم — ... تحقیق

بده او دا نفضل خود توفیق — بوکه ... نام ...

نام ... — یک یا یک ... یک باشد

در ... عقل را چه ... باشد — جز یکی نیست هرچه هست ...

... — وحدت ... [illegible]

کر شمر ابتدا ز بیت اینجا | یک و یک یازده عدد باشد
کاسم اعظم برب رسانا شد | بلکه بود صد و هفتاد
عین والا این عدد بود همه | کاف و نون که امر ایجادات
جملش در حساب هفتاد است | هست همه ازین وجود
آنکه بود ذات و هست بود | ظاهر و باطن و یمین و یسار
عقب و پیش و فوق و تحت و ... | جای حق نیست لیک بحق نیست
غیر حق هست هستی نیست | نیست را هستی از تجلی اوست
هست کو این پر تجلی اوست | آنچه از غیب در شهود آمد
عدم آیینه وجود آمد | مثنوی | هرچه در کائنات موجود است
ظل ذات است و نیز که مشهود است | مثلی از دم ... دستور
تا رود شهر ... | تا که ... از الف ... آمد
همچو ظل الف برون آمد | نقطه باشد الف حجاب و نقاب
در ... با عوض رفع حجاب | باز الف باشد و دو ... آ
جیم از لفظ با شود پیدا | سه بود دال و چهارده باشد
کثرت این نوع دو ... بلند | لیک این کثرت عیان در ذات
مجاز نیز میکند اثبات | کثرتی که وجود ندارد ایست
تا وحدت حقیقی نیست | ... پیش چشم اهل شهود

غیر حق هیچ هستی و وجود تحقیق عرفات که ذات احد حقیقی را هیچ
گونه کثرت خارج وحدت نیست فالمتناهی للذات والوجه النفس آ
جمع با همه که و هستی او تعالی شانه منزه است از کثرت و موجودات
بر نوعی از انحاء وجود اوست عموما و بنا بر اشاره بوجه است چنانچه
در حق ست که کل من علیها فان و یبقی وجه ربك ذو الجلال
والاکرام و همچنین است کل شیء هالك الا وجهه

عدم آیینه ایست که نکو ... | ظلمتش ظلمت و ...
صورت از نور تجلی ذات | وجه از آن ... چو ...
وجه ظلمتی که معدوم است | ... آ
وجه کان ... | هست ... پرتو
نیست خالی جهان ز پرتو ... | هرچه دارد ز نور پرتو اوست
مثل ... که در همه شهود | ... عدم ...
ذات معدوم را وجودی نیست | ... هیچ هست و بود ...
هست و بود و وجود معبود است | گر تجلی نقاب بگشود است
پرتوی بر عدم فتاده از آن | پس عدم زان گرفته نام جهان
بر عدم چون فتاده پرتو نور | زان شده ... مشهور
زین سبب ... علم است | ... در ذات ...

ذات واجب بگو جلوه زیب	ثابت از تجلی بعلم غیب
ممکن صفات واجب شد	ثبت مثل ذات واجب شد
گشت ممکن نوساختن بر صفات	مثل وهیاس ممتنع در ذات
علم آیینه صفات آمد	صفتش نور ظل ذات آمد
چون زمشق عدم نمود گشت	کن فکان ثبت وجود گشت
از تجلی نور ذات قدم	نام ممکن بلند شد بعدم
دو طرف ثبت در وجود ممکن بود	یک طرف در عدم یکی بوجود

قال المحققون الموجود ابداً هو الله تعالی والوجود عدم مطلق هر کز وجود نبات ندارد الا آنکه در حفظ عین کل شود به آن بدرمان خارجی شود یا رجوعی عین کل را نقش کنند و آن ثبت وجود کرده و لفظی و نقشی باشد اگر چه یکی نسبت و دو عبارت ما معدوم مطلق حقیقتاً وجود عینی ندارد و فی الحقیقه اطلاق وجود حقیقی برای ثبت نشود کرد چنانچه گفته

لا موجود الا الله	نزد بینا ولی ملک شهود
که ندانند غیر حق موجود	هر چه در پیدا است غیر وجود است
همه آیینه حقایق ذات	مینماید عیان حقیقت ذات
در آیینه جلوه صفات	او ظهورات و مظهر آیینه

جلوه گر گشته در هر آیینه ∙ ذات او ز چهره ذره هیات
صفتش در هر آیینه ذات حقیقت اصل مراتب کثرت اعداد
چهار مرتبت و واحد آحاد اعداد میکند و اصول اربعه آحاد
عشرات و مات و الوف چهار عدد جامع و ثابت مقرر است
که از الف تا طی در مرتبه آحاد و از یا تا صاد در مرتبه عشرات
و از قاف تا ظا در مرتبه مات و حرف غین واحد او در مرتبه
الوف و بر این طائع از اعداد و اسما الهی که چهار
مرتبت بعدد لفظها و در این عدد چهار بعوامل نهایت
که این رساله را کنجای شرح آن نیست و لکن تا بفهمه الاشاره
غزل ...
بدان که عدد در نقش علم و فرشتگان چنانست که از جانب
شهرات و این عدد و ابر اتب باید خواند که احاد و عشرات
مات و الوف ماند در مراتب منتسبه صورة الاشکال
مجموع مبادین نقطه اند در ترتیب مراتب چهار
شکل با چهار هزار و چهار صد و چهل و چهار باید خواند
که این عدد بخوانند ∙ گفته بر نکته ببرد نقطه با
بیشانه ∙ ما بصدق دیگر ∙ از علی آگه ...

یازده در حساب معتبرات | نقطه چون بین مرتبات
کی شمارا از و پدید شود | بر دو یک چون که نقصه [illegible]
سه و این جمله ده [illegible] | این دو یک را چو نقطه یابد
هر دو را کثرت اعتبار شود | نقطه چون این دو را ببند
کذا و له ده و دوم صد | بیت بی نقطه نیز نقطه [illegible]
که هوید از وست ترجمه | این دو صورت که معتبر [illegible]
با نقطه الا الا هو نیست | صد [illegible] نام علیست
کار و نیز کرد کار جلیست | غرضم زین بیان مطالع او
که مقام [illegible] رواج اوست | نام او راحت روان منست
ذکر او قوت جسم و جان منست | درد جانم مدام یاد علیست
بر زبانم همیشه یاد علیست | زان مکرر بیان کنم نامش
کز [illegible] با اسامی | دو یکیست [illegible]
با [illegible] اوست | نقطه [illegible]
الصاق دو یا چو کرده [illegible] | یک نماید بشکل یکم و کاست
هر که [illegible] صورتش نگرد | [illegible] باشد
نقطه در تحت او چو بنماید | حرف یا [illegible] یک نماید
این [illegible] که در مقام شود | آن دو یا شکل چون [illegible]

[illegible]

دو یکی گشته دو یک بوده | کثرت از چهره پرده بگشوده
در الف وحدت [illegible] | کثرت را نموده است جبین
نقطه وحدت ذات [illegible] | هست در تحت با عیان [illegible]
نیز نقطه معین است الف | [illegible] میان [illegible] الف
نقطه را در الف خفا باشد | فرق و جمعش [illegible] باشد
یکی از تحت با شود ظاهر | پس دو و یک فرق تا شود ظاهر
حرف تا را جمع و فرق تمام | [illegible] اعتبار [illegible]
نقطه چون [illegible] کرده | الف و با و تا و تا [illegible]
| نزد درویش دل [illegible]
[illegible] | [illegible] روح قدسی [illegible]
سر ذات [illegible] | [illegible] ذات نام روح [illegible]
که ولایت روست [illegible] | [illegible] ذات نام روح [illegible]
که نبوت صفات او [illegible] | از هو الاول و هو الاخر
و هو الباطن و هو الظاهر | این بیان کرده [illegible]
و بر [illegible] داده [illegible] | [illegible]
نقطه خط [illegible] | [illegible] باشد
خط الف [illegible] | [illegible]

جسم را وصف در جهان بود ... طول و عرض و عمق [مشهود] او

دور شد مکرم از طریق مراد ... بهره از روی نکو دادنا

باز کردم شرح نقطه با ... کر دلم شد دوستان این سو

بیت یارب از لطف خویش ... جسم تاج و سنکاری نه

حالتی از نقطه ام حوالت کن ... ساغرم پر شراب حالت کن

از حقیقت مرا ده آکاهی ... ملهم ره بکوی کرامتی

نفس خود کن نهایت با هم ... سازان سر وحدت آکاه هم

بزمی از لطف این بنایت کن ... هر دم مانند هد بنا سخن

نقطه چون برد دیل قدم کرد ... اعتبار در دیکر بجود کم کرد

صد دو ده کشت و صورت یافت شد ... نقطه در معنا و در دید شد

کنج مضمرات این نقطه ... واضح حرف یافت این نقطه

ظاهر این عده [illegible] ... این عده [illegible] مده است

این صد و ده دو چون کنار کرد ... پس صد دو هشتاد کرد

هشتاد و شش و [illegible] ... اسم حق خوانده ده صد

نکته از بود این نقطه ... بلدة از نور این نقطه

کفتم این [illegible] ... ساختم زنجیر کوهر [illegible] صفا

[illegible] ... ساختم منکشف طریق [illegible]

[illegible]

من عیان وان میان مت ... کشف اسرار دو جهان مت

هست کنج پر از در و مرجان ... در زوایای خاطرم پنهان

ظاهرم کرچه تو ظاهر بین ... نیست باور و نیست با تمکین

شکر ایزد که باطن معمور ... دارم از کرد کاری معمور

نزد آنکس که اهل ادراک ... باطنم صاف و خاطرم پاک است

[illegible] نقطه که در حروف جاری ... چار حرفش سر نقطه [illegible]

دان او که [illegible] است اکه ... که زبانم با چهار باشد ده

چون سر زانه شود ترتیب ... بنماید جمال اسم احد

این سه حرف و بزبه علامت ... که بتحقیق بکرو صد شش

سه کرده و با بود [illegible] ... و زهر نقطه سه حرف و اثنا

حرف نقطه [illegible] ... نقطه حرف ظاهر [illegible]

[illegible] که دوری سری [illegible] ... کفتن [illegible] کمساز کن با فکر

خواندش با بیان در [illegible] ... تا بیابید [illegible] سر [illegible]

میکنایم دکنج اسم علم ... مینمایم [illegible] اسم

سر الله [illegible] ... [illegible] مینمایم ذات

چار حرف است و هر یکی [illegible] ... که مراتب [illegible]

الف ولش [illegible] است ... بی تفاوت یکیش [illegible]

لام ثابت جانی در حساب | که بود عدهٔ ثلاث مآب
لام ثالث که بود سه هزار | کن مآت با نظام و قوار
جمله هر چار هست ز حروف | پنج باشد ده هزار الوف
بکمال هم چنانک ـــــــ | هست آن نقش را دو سیصد و یک
دیگری حذف مرتب را ساز | زین عدد سیصد بماند باز
بکن این گنج در طلسم عدد | اکثر هان بجلت از اسم احد

اثناد عشر ما الوف   استعد فتح ج ی

جمع عدد الاستنطاق بلا مرتبه | کن تر اهت نکرد کنیا
ذکر هر اسم بجهن کن ساز | پس دعای که شامل است

بجست از من که جای تلقین دهم انت الحی الحیم الذی انت الله
حقایق اسمائک الکاملة التی تجلیت بها علیک علی ما تعالیت
لذاتک ان تقوم عنی بهائک فی مناک ... حتی
اثنی علیک بما انت اهله انت کما اثنیت علی نفسک یا اهوت
کلما سوت یا اکرم کل معبود یا الله یا الله یا الله عمن
حدث فلان ابن ... نور اسمک العظیم الاعظم فامضاء
هیکل بترتیبی فلا سواک ما دام منی فید و مالک و منافی
سعی فیه ... ان اسالک بالاسمائک ... و بالسماء

اذناهو

ادراهیت اللهم انت انت یا انا فرعونی وامدادی منک انک
علی کل شیء قدیر وبالاجابة جدیر ولا حول ولا قوة الا بالله العلی
العظیم وصلی الله علی خیر خلقه محمد وآله اجمعین والحمد لله رب العالمین

ای که میلت بدین شمولرات | در شمول حرفها اسرارات
گرچه دارم صدهزاران در پی | لیک هر کونی بت لاتی در
باید از خود بگذشتن مردی | صاحب هوش و صاحب دردی
که بباشد بجمله اسرار | تا دهد زیب و گوش این اسرار
گر تو کوشی با سخن باری | باید از شرع دست بکداری
تو از خود چنانکه نکنی پیشه | بکنی در حقایق اندیشه
نیابد تو از هیچ سو دل | در نظر جز تجلیات احد

چون بمقتضای وفی انفسکم افلا تبصرون
مطابقت و موافقت میان آفاق و انفس امری متفق علیه است
تا اهل کشف و دها ... از مطالعهٔ کتاب نفس خود در توانند
یافت که از صور حروف و کلمات هر چه از غیب عالم والله بکل شیء
علیم بر بینه شهادة میرسد او را در دل تعین معنوی و بدیع
و صوری که بر آن تحریر توانند ولهذا یک معنی از اختلاف
اسم و تفاوت متکلمان صور متنوع طاری میشود وانا

معنی در لحاظ صورت مثالی خیالی میگردد بی تعلق ماده صوری
مادی و بعد از آن بی تعلق تحقق میشود بی بدین در آفاق
میان شان در جهات غیب شهادت ابدا و دائما مصوره که ملکوتی
و روحانیت باشد نامند و آن را عقل خیالی که برزخ باشد
میان روحانیت ملکوت و هیکل ملکی او هم که برنامند چه جامع
معنی تا بصورت خیالی متلبس شود در ملفوظ فوائد شده در
مکتوب واصر علام الغیوب و باید دانست که خیال انسانی
عقلقات عالم مثال مقید گفته اند و اینها عالم عقلقات را
المرتفع

تنبیه

هرچه از غیب سوی عین آید / در دو عالم بجا بماند
در خیالی که داند دل پاک / تا پدید آید نقش جانی
پس در آن عالم مثال که هست / بر معنی در میان غیب و شهود
متعین شد اول و آخر / نقد باشد بر عالم ظاهر
صورت معنی مثال جهان مثال / هر چه رفت آن مثال زوال
هست آن مثال یک حقیقت / برزخ عالم حس و عالم غیب
چون مقید مثال مطلق شد / برزخ آخرت محقق شد
بر همه که جهان برون باشد / الی یوم یبعثون باشد

ده که امده به بازو و دم بد / عشق بد شد و شعر دم
باز کردم ز عشق بر سر عقل / کم از کفر بر کان نقل
معلوم محققین است که موجود حقیقی حق
نیست وحدت که ظاهر است در مرایای اعیان و خلق بر عدم
اصلی خود باقی اند که کان الله و لم یکن معه شیء و الآن کما هو
علیه کان و بر کشف ارباب بر طائفه صاحب شیخ
محمود شبستری علیه الرحمه در گلشن راز میگوید که هست
محقق آنکه وحدت در شهود است نخستین نظره بر نور وجود است
و این نیز معلوم این طائفه است که موجود حقیقت و ظاهر در
وجود حق تعالی در غیب اصلی خود ثابت و این
کشف ثابت و بر مکاشفه متعلق است بجز آن از شهود
نور وحدت و کشف ذات بهمان است مقام که شهود حق است
در عین خلق و شهود خلق در عین حق بحقیقت که هیچکدام ریب
در شهود حجاب دیگری نشود و بر مرتبه جمع میان هر دو
که مقام معیت کامل و هو معکم اینما کنتم است
آن مکاشف که کشف جمع است / عارف کاینات زشعاعات
او بود مرکزی که دور محیط / باشدش در مرکات و بسیط

قاف تا قاف در حمایت اوست / خلق را دیده بر عنایت اوست

کن نکاز ان دعت نیب رشق / عالم از فیض اوست با رونق

از نبی و ولی نسب دارد / ورنه چارده لقب دارد

وانام حقیقت نسبش / بره و برهام از دخ لقبش

نام نامیش واکم اظهار / تا بیابد دل نکار قرار

خاتم نام عالیش میم است / حمد امیم تاج عظمت

خاتم نامه ولایت است / مهدی و صاحب هدایت اوست

صاحب الامر اوست بی شک و ریب / اوست واقف ز سر عالم غیب

ادبع ع ی ن ٢٣٣ — م ا ر ب ع ی ن ٢٣٣ — جمعین ٢٧٣

ابو القاسم محمد

در جهان هر که خالتی دارد / بینك از وی حوالتی دارد

دوست محو شد و رنگی نما / کار و بحش بود بسجی هند

مه که از مهر بود ش رونق / جسم بی پرتوش نباشد صوف

کاشمار اگر چه نام بود / کتمانشان باز تمام بود

خرجان گوهکا ثبت ازلیت / تا ابد او بفیض لم یزلیت

در رهی درج شاه مردانست / پادشاه دیار امکانست

هست در کشف اعتقاد این / کشف بیت و اعتقاد من این

مگر

کشف اول مرتبه فرقت بین الخلق والحق که عارف حق را بلا خلق مشاهده میکند در غلبه وحدت بقد صاف قال الله ثم ذرهم و انچه مشاهده خلق بلا حق است از غلبه کرات بر وحدت حقیقت وجود دارد و دانست که حق خلق اند بجمیع خلق حق است اند بجمیع بحکم مقام معیت و دانست که حق صفت و علی خلق در مقام فرق و دانست که کل حق بلا خلق در مقام جمع مطلق و دانست که کل خلق است بلا حق در مقام فرق مطلق و متحقق باین مقامات شد پس در مقام دایره موجود است که مرکز ان دایره و محیط مجموع ان ذات است که جامع جمیع صفات در اوش مذکور شد و نام نامیش مسطور و مزبور گشت.

هستی حق هست باید ثابت / نیستی هست را نماید ذات

که چه هم نور مینماید نور / لیك از ظلمت آید ان ظهور

الف نیست که هستی / با فته همه ز رو هستی

خود در اصل هست نیست ما / و در ان نیست هست یکتا

تا که خود را بخود نماید نور / نیست را میدهد اساس ظهور

دم بدم در تجلیات نو است / ممکنات فیض از وجود است

هر نفس خلق را نمودی روت — کی نگارا رخ تو بنمودی روت

بشنو ای که هست پناه — ذات بر حق آمدست گواه

ظل خورشید گو ز برهان — امدت کی توان نمود درات

ظلش از جرم خاک بنماید — خاک از ظل پاک بنماید

خاک را گر ببخشد ضو — ظل چو یک بیابد آن پرتو

خاک از نور خویش ابر هراست — ظل خورشید را چنین از آست

کز ظل بر زمین فکندی نور — کی بندی ضو ز چهره اش مشهور

جرم خورشید ظل نورش هست — لی وجود زمین ظهورش هست

ان ظهور از وجود نور خود است — با ظهور خود و حضور خود است

نیست بی ظل او نمود زمین — وی زمین را نمود از وست یقین

پس نمود زمین نمود ویست — که نمودش نه غیر جود ویست

که چه ظل ویست از زمین پیداست — عقلها در تمیز آن شیداست

کیف چه کیفیت و چه ادراکست — که ظهورش ازین کف خاکست

انکه این فیض هست و بوده مدام — که عدم قابل وجود آمد

شوق گفتا بس است بلند [illegible] — کز ربت ز تکلم سوی [illegible]

وه که باز عنان فکرت و هوش — عشق بر بوده و زد جنون بر جوش

جوششش را باب استغفار — بنشانم ز سر بگیرم کار

انا النقطة التی تحت الباء

از سر نقطه الف بنمود ذات — در الف حرف با بدیدار است

نقطه با گوهر سر احد — بد نهان در سفینه احمد

از علی سر این عیان بشنود — کو علی شهر علم را در بود

نقطه چون با الف معانقه شد — حرف آن نقطه گشت و ناطقه شد

قال علی علیه السلام انا کلام الله الناطق صدق ولی الله العلام الامام

راستی و کلام ناطق بود — کز دلش منبع الحقایق بود

جمله حرفا اسم او یا هو ست — باطنش لا اله الا هو ست

ع ل ی   یا هو ی ن ا م ا حروف و نقاط جمله

جمعیش لا اله الا هو ظاهرش زعجب باشد. نیست جای شک این یقین باشد

علی جمع الاعداد لا اله الا الله ام و مالک الملک ابن [illegible]

گر ز حقیقت آگاهست ع ی ن ل ا م ی ا ... م ا ل ک

الملک ... صورت این شکل پنج بود دال برین پنج گنج بود

اولش گنج ملک لاهوت — بعد از آن گنج ملکت جبروت

ملکوت و جهان ملک دو گنج — ملک ناسوت تمامی پنج

ملک ناسوت آن بود که تمام — ملکها در وی بود از [illegible]

این وجود مجسم ذاتیست — که وجود جهان بهای ویست

ع ی ن ل ا م ی ا — حروف و نقاط احد احد
سیزده حرف و نقطه این نام — حاصل اسم احد است تمام
احد و احد دار علی بطلب — کی بی حق او ای ولی بطلب
حرف ملفوظ نام بی کرار — با نقطه سیزده بود با تکرار
سیزده بود سر جمال احد — کر ماهیت سیزده پیش تو کم
سی و پنج در حروف عدد — نام خاص خود شنو زدوی

ع ی ن ل ا م حروف نقاط معیاں او هر سیزده سی و پنج

علی ولی الله

مر کی این منطق علی دارم — از دم مرتضی علی دارم
علی مالی ملا یعنی — کار رهای صورت و معنی
بشنو از سیزده این سیزده — تا بری ره برای کو رب
که عیان سر کرد کار علیست — کنج جهان و انکار علیست
بلکه دریای عجب صفات — که علی ولیت مظهر ذات
نام مالی او ز روی ادب — از حروفات اسم رب بطلب

رب علی ولی الله

چشم کشاد بیند با تو — بی سیزده چون شود ... دوی
بانک چشم ... — سر او و ولایت از سه ... بین

اصل

سل سیزده ثلثه سیزده مع الاجزا مع الاحد آید یکی
... اسم احد ... شکل ... دو کرد دو دو
دو تا بعد تمام این و سیزده — در حقیقت بر اشکار علی
نو همان سیزده با بیان بدان — کل وحدت بر بها در کش
عبرها خط فتح بر سرکش — بار دون بر کوثر از مرد
تا رفیق ما حد ن کردی — ...
باشد اعداد را بنحو خاص — در مقامات شکل و اسم علی
شکل ای کردم کی رد و — عمر باید بشکل آن هر دو
چون بود ... ما باید — کر دراز بی نقطه سیزده ...
در بود در عقب ... ات — که در الفاظ هم باز دهد
لفظ حرف نیز اکر بحساب — بشمار عدد نیز صواب
چون عدد ... — تو خواص دکر نتیجه دهد
دو بود ... — سیزده بود هم ... در تحلیل
پنج و ... — عدد الا ... هو است
پنج حرف و چهار نقطه تمام — صاحب بود طا ... تمام

ای که ... دلداد — ...

دانم که چه بیت میسوزد — پنج رنا و دست میسوزد
کی دانم و نعم علیست — باطن آثار این صفت ازلیست
از ازل تا ابد بدین حالم — ایست در هر دو کون تا لم
مظهرم نمود صفت — گنج اسرار در وجود صفت
ظاهرین کاعتبار ذاتیست — باطنم زین سبب عباداتیست
زین حال ذات سوداست — راضیم بر هین که بهبود است
خود شناسم بقدر از خویش — می برم ره بقدر دانش خویش
خاکم و آفتاب برجا کم — پرتو افکنده ساخته تا کم
دم کرم کرد آتش افشانت — از تف آفتاب رخشانست

ده ما یاری که هست نور وجود — جز عدم نیست مستعد نمود
داده فیض وجودش شد — مستعد زوست در کمال شد
هد مشخوده بجوده نیوذیست — بلا ز و مطلقا وجودی نیست
بلکه هر چه موجودات — پرتو ظل حق معبود است
اگر نه ذات وجود نا باشد — باشد و صاحب بقا باشد
ای عیانت چه ما یقول ز تست — که مظاهر شود عیان ظاهر
بکشاد به مظاهر بین — در مظاهر ظهور ظاهر بین

حق ورو بنذار مظاهر چشم — تا کنانی به نور ظاهر چشم
چشم و دل ز کشاد و نور نگر — ظاهر است او بقد ظهور نگر
زین نظر چشم عقل دور بود — چشم خفاش روز کور بود
چشم دل را چو حق بگشاید — او درین دیده مستعد آید

بی تعجب تمام صنعتست — که بکار اندر این مروحت
ده سراپای ملک و غیب شهود — نیست فی شهر غیر یک جود
وحدت در لباس که نگر — جلوه گر گشته در هزاران لون
بی دخول و خروج و ملبسی — عین یک گشته در هزاران رنگ
بی همه با همه علو و مبین — همه او و معنوی صورت [illegible]
فیلد را نمود و بود [illegible] — نیز او را که وجودی [illegible]
عالم از فیض جود او زیست — کی نکا نار ظلم انجمنیست
غیر ذکر حق جهان وجود — باشد غیر اعتبار مشهود
یک وجود و بکثره جلوه‌گاه — اعتبار از نموده هزار
چه نمودی که پرده ذات حجاب — بمثال حباب بر رخ آب
موج خیزی که بر از وست عیان — وز همه گشته عین نهان
منقابست عین وحدت ذات — این همه هست اعتبار صفات

کنه این ذات را چه داند کس | عقل ره در صفات دارد و بس
عین ذات از صفات جلوه گر است | وز صفاتش نهان بانحصر است
صفتش لایزال پاینده است | جلوهٔ ذات را نماینده است
عین هستی حقیقت حقست | هستی کون کار رحمت و قدرت
هستی ما بنگر و لفظ صحیح | مال بر نیستی ماست صریح
عبارات ما بنود از پیش | بیدا نیم هم بباشد این [illegible]
از وجود است و هست [illegible] | کز من بشنوی [illegible]
باز گویم که آن چه از ادات | کز زما و توان نمود ادات
هستان بر تو وجود قدیم | کمان [illegible] جنت است نعیم
همه افعال ما شدست سبب | باعث و موجب [illegible]
از حقیقت که فعل ما ایم | زانکه هست [illegible]
لیک وحق که ما جوار بند | سبب [illegible] جوار بند
اختیارات ما نگر بنهاد | که با او تو بسته اند بکار
که بمعنی حال خود نکریم | بیجا در حساب و در [illegible]
در صورت نکه کنیم دمی | همه ما و [illegible] بحالی
اسباب سر حالت عجیب | که در این کار کار روز و شب است
این چه اصل اعتبار است | که در او صد هزار آفات

شده این اعتبار هستی ما | باعث طور و حق پرستی ما
حق پرستی که عین توحید است | روش اهل ترک و تجرید است

حسب حال

حق از اعتبار میکند ره | لیک با اختیار میکند ره
کس ز لا بعقل اختیار نرست | عقل جز وی اعتبار نرست
این چه دریوزگی است در ره [illegible] | کی شود راست حل مشکل من
من دیوانه [illegible] عقل | نه طریقت در ره و این عقل
همراهی در هست و [illegible] | که بود یک [illegible] کار است
ملالها از خویش یکتا ایم | وز ملالات او بیاسایم
نیست بیدار [illegible] | که ز خود شوید [illegible] کردی
با همه [illegible] این زمانه | باعث [illegible] و موجب
دوستان زمانه دم [illegible] | هر [illegible] اسباب [illegible] در بند
مرد [illegible] نیست در [illegible] | با طبیعت [illegible] علت
نیست [illegible] که [illegible] باشند | [illegible] هیچ [illegible] باشد
[illegible] و بود [illegible] | باشد از علت دوری
چون چنین است حال [illegible] | دوری [illegible] خلق
خوشدلی [illegible] کار [illegible] | [illegible] و دراز [illegible]

شو

اونه کس را و نه کس زو در امید | یاد اخویش در کنت پیشید

یا الهی درد بده دل ما را | بر دشتها حل نان منزلها

چند این که چشم دل ایزد | دور ماند ز درک نور حضور

بعنایت نظر کن ای مهر لطف | با نخواهش چون بیناز در لطف

مکحل ساز چشم جانش را | توفی ده ز نور دانش را

نظرش را ببند از رخ غیر | بر سر کوی حضور ده او را

جلوه لطف اندر و تیغ مدار | کام جانش بلطف خویش برار

پیش از این مقصد چیند | ابر عطا پای بند چیند

از قضا جامه سوی ساقی | و زفنا جرعه سوی ساقی

مستش از شرب وصل ساز | جای او این عیش خوش

تا ابد از غصه دور شود | محرم خلوت حضور شود

ابن عطا ما قبول کن یا رب
حشر او با رسول کن یا رب

کتبه اقل العباد محمد علی
علی یدی فی یوم الاثنین
من شهر ربیع الثانی الحرف سنه
بارده ۱۲۳۴ ع

بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible] التابعين [illegible]

[illegible] الخليل [illegible]

[illegible] السموات والارض [illegible]

[illegible] اللهم الذي [illegible]

[illegible] اللهم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

١٠٠

ذي القصر اسعم ان ده ولاد ابن فلان و محمد عيب
وسها اقسم بالله ناسا الا هذه الحروف حقها اسمعوا
واجيبوا وافعلوا ما امرتم به واحضروا فلان بن فلانة
نحو ا من سليمان بن داود بسم الله الرحمن الرحيم الا تعلوا على
ونبينا سليمان بالروح الطيبين الطاهرين اجمعين
بهذه الحروف وختام هذه الاسماء حصن وشيء الى
هذه المدن ومن معها عاجلا بحق هذه الاسماء المباركة
المقدسة

بدکه در اعداد [illegible] ذکر اعداد الوحا و مربعه آنست

کرده مقابل [illegible] دعلوکرده اند ذکر [illegible]

او تعداد اتمامی عمل از لوح گویند و بعضی [illegible] و صفه

دیگر که مقابل [illegible] باشد مناسب یکدیگر آید [illegible]

و حاشیهای که از وسط ضلع تا وسط ضلع دیگر که [illegible]

[illegible] اول باشد [illegible] اند و خانه اول [illegible]

که [illegible] اول گویند [illegible]

[illegible] علما [illegible]

[illegible] گویند [illegible]

[illegible] عبارت [illegible]

[illegible] اعداد [illegible]

[illegible] دو قسم کنند اول [illegible] اعداد [illegible] وسط

اعداد [illegible] مربع [illegible] اعداد [illegible] کنند

قسم دوم از وسط تا نهایت مربع باشد از اعداد [illegible]

[illegible]

[illegible] مقابل یکدیگر [illegible] مساوی [illegible]

[illegible] گویند و [illegible] لازم است یعنی

[illegible] اگر [illegible]

[illegible] معلوم [illegible]

[illegible] ضلع [illegible] معلوم [illegible]

[illegible] ضلع [illegible] معلوم [illegible]

و اگر [illegible] و اسطه [illegible]

[illegible] مقابله شود

[illegible] جدا [illegible]

و اگر [illegible] خلاف [illegible]

[illegible]

[illegible] اعداد [illegible]

معلوم [illegible] اعداد [illegible]

[illegible] معلوم [illegible]

[illegible] عدد [illegible]

[illegible] در بیان [illegible]

[illegible] الله [illegible] عددی [illegible]

ممکن باشد [illegible] عدد [illegible]

بیان آنکه موسی بر فرعون لعنة الله [illegible] نموده است [illegible]
[illegible] و [illegible] اسم [illegible] است بعدد [illegible]
و خواص [illegible] و [illegible] و [illegible] بعدد [illegible]
و واسطه [illegible] یاد کرده است کلمه ما انزلنا علیک
القرآن لتشقی که عبارت [illegible]
[illegible] مبارک [illegible] اسم [illegible]
لوح [illegible] و [illegible]
چنانکه در کتب خواص ذکر کرده اند و عدد [illegible]
[illegible] اسم [illegible]
و [illegible] و موافق باسم [illegible]
[illegible] باسم [illegible] اسم [illegible]
که دیگران [illegible]
و [illegible] است [illegible]
[illegible] حکماء [illegible] است [illegible]
[illegible]
[illegible] است [illegible]
اثر [illegible] است در خواص [illegible]
لا [illegible] و لا اسم [illegible]
[illegible]
[illegible]
و [illegible]

[illegible] باید کرد [illegible] عدد او است [illegible] کرده [illegible]
که تحلیل خواهد بود [illegible] مبارک [illegible]
تا آسان باشد چنانکه [illegible] اما [illegible]
[illegible] است [illegible]
[illegible] دو [illegible]
دو است یعنی چون [illegible] کرد [illegible]
[illegible] که [illegible]
[illegible] یعنی عدد سورت [illegible]
[illegible] جهاد در پهلوی [illegible]
معانی باشد و [illegible] عدد [illegible] لوح [illegible]
[illegible] وضع باید کرد [illegible]
[illegible] داده است [illegible]
باید کرد [illegible]
[illegible]
[illegible] سورة [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] است [illegible] عدد [illegible]

باید دید نکات اشکال دیگر تا چند بر هر یا اسم و کلمه موافق
بود و چند عدد مساوی و چه عدد واسطه و منتهی تواند
و عدد صحیح نخست هر یک منسوب جاحق که اگر کسی خواهد
اگر صفت لذا بیان کنه جمله جهای جمهای بقلم شوان
اورد و لیکن ایاد معهد که ما را معلوم شده است دیگر
یاد کنیم تا این مختصر ازین خالی باشد اگر چه بزرگان در
این فن تالیف کرده اند اما سوی تصنیف کرده اند که عقل
هر کس بکنه ادراک معانی الفاظ ایشان نرسد و اگر
کسی فکر کند جمیع اعداد [illegible] و اگر [illegible]
مثل [illegible] بهمین طریق
[illegible] گردد [illegible] مثلث
و منتهای [illegible] وضع
او نوشته [illegible] است اما در
فردهای دیگر [illegible] باشد [illegible]
بین هر خانه [illegible] و لیکن [illegible]
بدانکه این مربع [illegible] اگر [illegible]
خواص بسیار [illegible]
حکم [illegible] کودک که اگر [illegible]
[illegible]
گرد [illegible]

معلوم است [illegible] ان الجدول [illegible] من الربح و ان
[illegible]
[illegible] و ضابطه اسم درج کردن بدانکه اصطلاح
اسم نوشتن چند نوع است [illegible]
واحد واحد اگر [illegible] و عدد دیگر
[illegible]
نوشته و جمع کردن [illegible]
باید [illegible] که این ترکیب خاصه اند [illegible] اسم درج کردن
و اصطلاح [illegible] اسم [illegible] الحروف [illegible]
جمع کند [illegible] مسقوط کند [illegible]
[illegible] خانه اول [illegible] مثل [illegible]
[illegible] مسقوط کرد [illegible] عدد [illegible]
اسم جمع کرده بود [illegible]
[illegible]
[illegible] شرط انکه عدد [illegible]
در خانهای [illegible] عدد [illegible]
و در [illegible] خانه [illegible] وضع کند [illegible]
هر یک [illegible] خانه [illegible] اسم [illegible]
خانه باید نوشت [illegible]
که چند عددی [illegible] باید کرد [illegible]
[illegible] اسم [illegible] اگر عدد [illegible] شود

ن دو ... دیگر بطریق مسعوط نوشته شده

احد ... اسعد ... واحد باسون ...

... کردن ... از ... خانهای سالکی

... نقد ... کرد ... د

... مکرر ... که ... اصطلاح است ... ممثل

... و ... ساد ... است البته ...

... دو ... امعاد که ... اعداد ... که ... شد

کما ... ... دو ... اسما ... الله تعالی ...

واسم درج کردن ... بوده شد ... وفات ... اصل

اسم مسعود ... دو ... وضع شده وان ضابطه گفته

... سالکی ... سورت ... دو ... کرد ... که

غم ... خانه سالکی ... نا ... شده

حاجت ... شریف ... کند ... کامل

... الف

اسماء الله تعالی

... دستور ...

... ممکن ...

... توان نوشت

از ... کردن یاد ... ندیدن

با ... است آید

بدین صورت ... اسم

دیگر نوشته ... شود

... اسم ... دربس

... اسم ... است

اما اصطلاح ... آن

که ... اسم نوشتن

شده است ... ... بدین صورت که

نوشته شده است ... الواح ... آمده است و ...

... اسم دیگر نوشته شده است ... ها ...

... و شکل دیگر ... نوشته اگرچه

... طریق کرد ... کرد

توان ضبط کردن

... دو ... است

زیرا که ... نوشته

... کردن یاد کردن

... نوشته

شد بدین صورت

١	١١	٢٣	٣٢	٩
٢٥	٢٩	٧	١٣	١٩
٨	١٤	[illegible]	٢١	٢٢
١٢	٢٢	٢٨	٩	١٥
٢٩	١٠	١١	١٧	٢٣

چنان است که ... و بیان ... کند و طریقه
که حروف اسمای ... حساب جمل کبیر ...
نسبت کند ... و بیان خواهد بود یعنی ...
... کامل حاصل ... باید کرد که ...
است اگر اسم را در ضلع علیا نقش کند ...
ضلع ... جمع کند که ... خواهد ...
دو ... ضلع ... جمع ...
... مختلف ... ضلع ... چهار خانه
... کند ... اعداد ...
در ضلع ... وضع کند تا ... ضلع که ...
... است ... مجموع
کرده ... کرده ...
... چهار ... شد ... که
... [illegible] ...
باشد ... [illegible] ... کرده ... حسن علی
و ... [illegible] ... اسمای ... و ...
... چهار ... که کرده شد ...
... حروف ... باید باشد
... جمع ... توان کرد اما ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...

... ما ... [illegible] ... که ...
... باشد اگر ... یعنی ... بیان
... و اصطلاح ... اسم ...
... بیان توان وضع کرد
... [illegible] ...
الله تعالی یا اسمی دیگر که خواهد کرده ...
... کرده
ضلع اول ... خانه ...
با حروف ... کند تا ...
... خانه ...
... کند ... سطر ...
با ... خانه ... کند ...
سطر ... خانه ... کند ... چهارم ...
چهارم ... کند ... تمام شود
... [illegible] ... چهار ...
اسماء الله ... دیگر ...
... [illegible] ...
دیگر ... باشد ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... نوع دیگر ...

در عال غریبه عجیبه است که وعل اصل او
واست بیدیاده و بقعتا اول وح ده دره
نسطور عرض وهر نبه خوانده میشود حتی الله
عونا و از صل همی اعخوانده میشود لا بحیس
وکله دکر عند الحباب اتخد سرحی نوبنه شده
سح ان سث و عا ح اسح
دیکر مناسد ابماانا سل سه ت سب یا
اودرابستالوح ما
نوشته اند و بناید
یك نوع دیکر در
صفحهای
اذکنی ص بساداد
وسه بماند
ترك اوند دو
ببی رشاد کرش

محابست که از مله علمای اعواد مشنو وقع
الحق وبطل ما كانوا يعملون و انضلع من احد
مشنود مل با فتح بلت مله و عادلی عمار
منعه بن دعای شرهیه علیه الجواهر کنز الموالدست
و نام کنز الفوائد من شکل لاانواست و اسم مطاف
سمی ست د منطلاد و مع الرجال و نصرت راعد

وفتی ۲۲ بعد نهاد باسمائیم یک انواع بحاد کاتبه

رای اودو وهر دی دیکر که باشد طبعه
هماست که در ده کمه شد اکر مخلوق خواهند کل
جمع کنند و دو نماید وسطی نهند و از سعف
اکبیدن برهان است

وتحصول مسامع عاليه وملاذات خطيره نائل هر بيننا
نعار دوهر كز خطار ودولتا مديمه معطل كرو
لوح شريف راوضع كنند تا مكه احتياج مناسب آن
قصيده باشد چون اوراق و نغمات بكاه دار بلد نقد
محفوظ اسد كه مراد متعلق حسن اوحصر مقيد شود
وميلك وشبه وصورت لوح ١٢٠ ودر ٢ الميث
عمقناى بالله سلطيل الحب يحب دنا ير العقيا الله

١٩	٩٨	٧٤	٨٣	٩١	١٢٩

[illegible]

مثال اشخاص مشهود است اما فوق نام
كه اسب و منويسند وابن انصد بعد اسان اذا
وما خاصه نوح مثال وردوير اسماء الحسنى
وهم كسر اسم قول انجهل اسم عظم على ١٩٤٢
وجعفر وما في اسمهاد ارون قياس كبعدالله

[illegible]

براي [illegible] وهر نوع ديكر كه باشد اصطلاح
ما كه براي عدد كفته شد اما وتر بنان [illegible]
بعضي [illegible] بود و وتر بنان [illegible] ثلث فوق
او [illegible] اكر در اين نظم سطور است [illegible] و فوق
شكل را [illegible] مستعمل [illegible]
مربع شكل [illegible] مربع و فوق [illegible]
نان [illegible] باشد و فوايد [illegible]
هر شكل ان عدد [illegible] نبود [illegible]
[illegible] در كتاب [illegible] است
كه [illegible] الواح [illegible] مصنفان [illegible]
[illegible] مفعول و [illegible] الاستاد [illegible] خواجه
عبد الرحمن [illegible] كه [illegible] الوفق
[illegible] تكسير [illegible]
تفصيل [illegible] بيان كرده است و اكر كسي [illegible]
[illegible] مصنفات او [illegible]
[illegible] چند لوح [illegible] زياده [illegible]
وضع كرده تا تماي لوح كه هيچ عددي زياده و
[illegible] باشد [illegible] كه [illegible] جيزي
ديكر [illegible] شود [illegible] جيزي ديكر
[illegible] مصنفات [illegible] لوح [illegible]
كه مصنفان [illegible]

اين [illegible] دانست [illegible] انا [illegible]
و [illegible] ايشان [illegible] مثلث و
[illegible] مربع و [illegible] خواص بسيار دارد
[illegible] است [illegible]
[illegible] خواست [illegible] انا [illegible]
و لكن [illegible] دوستان [illegible]
[illegible] كه ممكن بود و وفق ان و
[illegible] باشد [illegible]
چند صورت ديكر [illegible]
كه عمل ان كرده است [illegible] علماي او [illegible]
[illegible] و انتصا [illegible]
[illegible] صالح عليه السلام [illegible]
كه مخصوص [illegible] است [illegible]
تا كه منتهاي اين لوح [illegible] است [illegible]
عجيب است [illegible] اين وفق
[illegible]
هيچ عددي ان اعداد او زياده [illegible] است
و [illegible] نوشته شد است [illegible]
است [illegible] زيادتي [illegible]
او [illegible] است [illegible] الفوايد [illegible]
[illegible] است موافق [illegible]

وعدد وطهی ف است موافق هو الواحد الاحد
وتواب و است مطابق بالحق وعدد اتقی
اسب موافق هو الله الذی لا اله الا هو الرحمن
الرحیم الکریم الحکیم الملك المتعال البارئ سابعد
لوق الخالص المقتدم وهو حفی مشتد نفث
داخل دی است تا لوح دن کلب ابسمر نك
موافق جند اسم اعظم است چون شکل سعد سوبیند
و با خود دارند در نزد اکابر و سلاطین و امرا و
وزرا باحرمت و حشمت کردند و هر جنه سنف ا
لوح شریف کرم عزیز الوجود است و الحرف لوح دیگر کرا
بسم قلنا تا بریش کاسلمه جنه و سریع الاجابه بود
و صورت لوح در این است

حلقه سعی حلقه او است دینا فونه
شکل سلیمی و سطری در وسط مربع و جمیع
اعداد دو باره چهار کانه حلقه در وسط
و فرار متقابل باشند و وسائط اضلاع ا و
کیمیو منحصر بابنا و برهان شان و خمس ربعا
باری فنای متساوی عادبای تنزل عدان شود
حلقه اول بر بیم تطبیق در انقسام صیبا انا
حام دیل در بیان و فق محمد شیمی در جمیع فنا مربع
من موسی الله لقد جاء الاعلام چون در اکه تمن ب
تن تیسلیق بالعداد
بان وبدکو رودکی
کتاب همون بان
زمان و کاسون
رتبی با کسی جناح
حی فق بالکبر و ب
مربعی بادی دو ف
لسبی بلود و طریق
کتاب ن سهم در نظی
رو و تحصل با مرور
سند و من الله التق
در بیان

اگر مجموع اعداد بصورت مربع مقسوم باشد طريق تمام كه
در جميع مربعات معتد اند و مى توان ساخت اين
است كه عدد ضلع مربع مقسوم را در نفس خود ضرب كند
عدد باقى را اگر زياده بود بر شمار بيوت يك ضلع
قسمت كند و آن وفق عدد خارج قسمت را در
سطر اول نهند اگر خارج قسمت عددى صحيح بود
تا آخر ترتيب نهند و اگر بعد از قسمت عددى بماند
از مقسوم عليه بماند اگر آن مربع از يكى باشد كه
با اول عدد را اضافه كنند و اگر دو بود جانب و در
آن دو را اضافه كنند على هذا القياس و در هر كه در آن
صورت كه زياده از آن شود و اگر باقى عدد
اسقاط كرد انتهاء بيوت يك ضلع باشد و احد را
سطر بايد ساخت و اين قيد را حكم كرد تا صحيح بود
در ديگر مربعات انچه باقى بماند اسقاط و در
تقسيم مذكور بر نيايد اگر از مقسوم عليه
ماند نقصان خود را مثل بايد و اگر نه طرح كند اگر
خانهاى مربع تمام يك دور را نقطه زند
چنانكه اين سطر از سطور طول و عرض و قطر
تمام مثل نه منقوط شده باشد و بعد از آن تمام
وضع اعداد كند بطريق مذكور و در خانهاى
مسقط عليه نوبت مى كارد و در بيوت مسقط

دو

نص و فوائد بر وفق ضلعى بر عدد نوشته مى شود
اين طريق تمام است جمع اقسام را لكن اعداد را
در مجموع وفق زياده بر وفق ضلعى كه چهار است
من الوفق بيان شد لكن داخل مى شود و اگر
مربع يك ضلع را بصورت مضمون شده از آن
معانى در ضمن سطور چند بر وضع مى شود تا سه

[illegible]

در وضع دو ككل

اعتدال در وى مقصود است كه بر مربع مطلق
باز بيشتر بود سهولت متحقق كرد و چه بيوت ضلع
كل كلان بود البته مثل آن تا آن مربع بود
در شمار شهر اين در كل خانهاى دورى باشد
عدد منقوش بصورت حرفى تا يك يك بار از آن
رقم هندى گاشته تا آخر از دو واحد و چهار و
بود عدد بيوت مقدم را با انحصار وكاسته
در اول آن در عدد بايد نهاد و تفاضل يك يك تمام

مربع ... نخراوس ... الد

كمثلا فرض تواند بود كه بيوت سفر و منه اويخد
دريغات اعداد دو دو بقسمت كردد و طرفين
د و هر يك ان بيوت مفروض شده ... و لانا دو فاد
... مفروض كه ... و نسبت با يك ... رقم
اكانه. ... بيوت دو ... مربع مفروض ...
دو ... ... دو ... اصل
تمام شده باشد و ... سطرى ... سطرى ... طول
عرضى و قطرى و يك عدد ... و نوع باشد ...
... ... و در مربع ... كه ...

كرد ... بجانب واضح و ... در ...
... بعد ذكر دو يك سطر و ...
باشد باشند. تا دام كه مستجمع شرائط مذكور باشد
و انا ... و عدد ... واقع نشود و اكر حروف
و كلمات مذكور چنان ... كه ...
تفاوت ... دو ... ايشان ... و ...
شمار ... باشد ... كان ... و
... مذكور ... نكرده و اكر ...
و كلمات چنان ... كه ... شايد كه ...
تكرار و تواتر كرده شود ... واحد ... در ...
... نوشته ... مربع ...
... و الله اعلم بالصواب

وهفه ... ج ... وفق ... بط

۵۲	۴۵	۲۰	۳	۵۰	۴۷	۳۲	۱
۲۹	۴	۵۱	۳۹	۳۱	۲	۴۹	۳۰
۴۱	۵۶	۷	۲۶	۲۳	۵۴	۵	۲۸
۸	۲۵	۴۲	۵۵	۶	۳۷	۴۴	۵۳
۶۰	۳۷	۲۲	۱۱	۵۸	۳۹	۲۴	۹
۲۱	۱۲	۵۹	۳۸	۲۳	۱۰	۵۷	۴۰
۳۳	۶۴	۱۵	۱۸	۳۵	۶۲	۱۳	۴
۱۶	۱۷	۳۴	۶۳	۱۴	۱۹	۳۹	۶۱

مذکور دو تمام شده آغاز دوره دوم انجام معرفه
از عقب دو اول نهادن جا نخیده دوره دوم را
گذاشته کرده دوره سوم مفروض که آمده باشد
بمعرفت آنکه در هر یک دوره دوم را می توان
باید شناخت تا به اول و ثنا دوره دوم و سیم
تا اعداد متوالی تمام کرده بسط او نباید نقب و
خانه دادن و سیم گذاشتن تا به آخر و باز سر سطر
و در جمع مربعات دوره تمام سر انجام شناختن که
یکی دوره مفروض در قسم برکنند باشد و مربعات
مقدار بشمار بسوی کند و دیگر شکل شده و هر دو
مربع مقابله سر بمعنا نمای مربعات همین است و نقل
از مربع که حکم یک خانه دوره بکوی جدا دوره دیگر
بگیرد و بحیله بمثابه مربعه مفروض است چنانکه در این

ح	ل	ا	ص
ص	ا	ل	ح
ل	ح	ص	ا
ا	ص	ح	ل

[illegible]

در به وفق چهار انعر وفقه بعش است کرسی
تب تمام طرفین و تمام را بقسم جزء اول در
وسطین سطر ثانی نهد و باقی و تمام را نقل باید
در نصف اول سیر منفرد را و در نصف آخر
بسازی مربع و سطر بعض با تا الی حال نهیں شود
بود تا سطر که بعد از تمامیش بنصف مربع را هم
بر بسته باشد و بدان عدد و جمع ترتیب طرفین
ثانی بسیم معهود در وسطین دیگر را تمام را تقلیب
نمود و بعکس نصف ثانی وسطین او را سطر طرفین تا
باید به در هر جانب خود بعکس و باقی را تمام که
بسیم معهود فرزین در سطر تا الی در دیگر خلاف
گذشته در جانبین سر بهسار نمود و در بیاد

نامه... ستیل ... سطر ... ورش دا شد

نظر ... مانده ... سطر مقدم ... سطر ... و ...

ذ و ... جانب و سطر ... ابیات شود

... مانند ... سطر ... و جمیع

... حساب و ...

حروف نورانی

کتابت کلک

تمثیل کردن

صورت

ولوح ... عمل ... شادشود ...

... ساله ... تا ... کمان ... که

... و باز این لوحی ...

... کرد ... این دو لوح ...

...

...

باشد بنام کوید اما ...

دو لوح که نوشته

شده ...

مثلث ...

ان ...

... که ...

این دو شکل مثلث ...

...

کرده ... دو شکل مثلث ...

شده است ... مثلث ...

...

مثال و مربعه ... واست ... وفق ...
دارد و ... ... است ... که ...
... و ... با هر یک دیگر ...
... که معلوم ...
... خانه ...
... که ...

صلاح ما افعال بستجات و اما عاشق توانستی
کردن ما حکما نمه بدو حیلتی بکوشا و رده اند
و از صفر و صلیب ... و امام علامه العالم ...
مسئله ... مرتبه ... مثال ...
ذکر کرده است شش در شش ... حول ...
عارف وضع کند ... صفر و صلیب
... که دو ... مثال ...
و ... نوح ... است ... کند
شد ... مربع سازد و ... در خانه
بود و آن چهار در ... شش در شش باشد
... کند و نقطه ... دو ...
... شود ... در خانه ... صفر ... و
سیم صلیب ... فا کار لوح ... دوم
... دو ... کند چون ... کرد

مربع ... علامات مملو شود و در ...
اول سه نقطه و سه صفر و سه صلیب ...
بود و در ... سه نقطه و سه صفر ...
مربع سیم سه نقطه و سه صلیب ...
سه نقطه باشد باقی خانها خالی ماند و بجمع
خانهای خالی ... خانهای صفر و صلیب ...
... که در وی نقطه باشد ابتدا کند و عدد ...
... که هر جا که نقطه باشد ...
... خانه ... خانه ... بود و ...
اعتبار کرده ... خانها ... کند ... خانه ...
و سه ... عدد ... صفر ... صلیب ... در ...
از ... خانها ... و چون ...
... بار کرده و آن عدد در خانه که خالی
بود ... ثالث
سد لوح تمام شود
... صورت ...
و صلیب ...
... بود
... است ...
... سهای ...
... هو ...

مخمس البالغ [illegible] مربع العدد [illegible] و مطلوب [illegible]
ساختن [illegible] خواص بسیار دارد [illegible]
مثال دو صورت آوردیم [illegible] مثلث [illegible]
با هم قرینه [illegible] شش [illegible] و همان است [illegible]
موافق [illegible] الودود [illegible]
و [illegible] پنج خانه [illegible]
نوشته شد [illegible]
موافق با واحد [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] مربعات [illegible] بالمنفق [illegible] اضعاف
و کثرت صور از دو قسم [illegible] ناحیه [illegible]
مربع اصل اقسام باید مربعات صغار [illegible]
[illegible] کاهی [illegible] می‌شود که [illegible]
مرکب باشد [illegible] واحد [illegible] دیگر [illegible]
چون [illegible] مربعات صغار [illegible]
بود [illegible] مثلا [illegible] الوفق [illegible]
مربعات صغار را اگر [illegible] باشد بطریق
[illegible] که عدد مربعات [illegible]
کرده و امثال این [illegible] از [illegible]
[illegible] باشد [illegible] می‌شود که [illegible]

[illegible] فرض نمایند هر خانه [illegible]
[illegible] و مربع یکی [illegible] اضلاع [illegible]
باشد مثلث مفروض باشد [illegible]
کرده بطریق معهود با اتمام رسانند و در [illegible]
مربع دیگر [illegible] سهل [illegible]
[illegible] مثال [illegible]
[illegible] اشکال [illegible]
[illegible] انقسام [illegible] و اضلاع [illegible]
مربعات [illegible] بطریق [illegible]
مرقوم باید ساخت [illegible]
[illegible] مرکب بود [illegible] احکام مذکوره [illegible]
[illegible] والله اعلم بالصواب

ـ ونیز سیم و هنیمه پهلوی ٥ و هشت ١ موفقه
و سرحت دوم و پهلوی یک چون از ان عدد دو
در حلقه سه خانه مرقوم شده باشد و سه خانه
خالی را مقابل مرقوم کنند اگر شش و شش بود نصف
سوی آن حلقه مرقوم شده باشد و اگر ضلع
مربع زیاده از شش بود و ن زیادتی لا محاله صحیح
نوشته بود که از ربع صحیح بود بعد ربع زوج دیگر
از اصلاح دیگر عدد باید نهاد و در ضلع مقابل
بعد نصف و باز در ربع ربع دیگر و ضلع
دیگر همان سبیل سیر کرده تا سوی حلقه مرقوم شده
باشد و در زوج الزوج در مربع یکی یا دیگری باقی
ضلع سفل تحت ٣ و ٤ مثلا رقم زنند و دو [illegible]
و دو و نیز اول ٣ را در زیر دوم و [illegible]
پهلوی او و در سیم ضلع ایمن و چون از ان شش
عدد در هر حلقه چهار خانه هر یک حق را من اخر
مرقوم شده چهار از هر ضلع مربع باید گذاشت که
از نصف عدد صحیح ربع بود و بعد از نصف در
ربع کرد در حلقه زوج اخر بکمله شد تتمه نصف
سوی آن حلقه را عدد باید نهاد و حلقه دیگر
از اسلوب حلقه منوال الله باید گذاشت تا عدد
وسط و از ان عدد نوشت اغاز کرده تمام رقم [illegible]

[illegible]

٣٣	٣٨	٤٤	٥٠	٢٦	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	١٣٢	٣٠	٤٤	٥	٣٣
٣٥	٤٦	٢٢	٣٣	٣١	٤	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	١٤٥	٣٦	٢٢	٣٣	٣٩
٢٨	١٣٣	١٣	١٤١	١٤٢	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	١٢٨	١٣٣	١٣٠	١٤١	١٤٢
٣٦	٣١	٣٤	٢١	٣٦	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	٣٧	١٤٠	١٤٨	٢٦	١٣٥
٣٥	٣١	٣	٢٢	١٤٣	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	١٤٩	١٣	٣	٣٢	١٤٣
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	١٠٧	١١٣	٤	١٥	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	١٠	٢	١٣	٩	[illegible]	٨	[illegible]	٩	٢	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	٣	١٩	٧	١٢	٢٢	٨	٦	[illegible]	٧	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	١١	١٢٣	١٠٤	١	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	١٢٣	[illegible]	[illegible]	٢	١١٩	[illegible]	[illegible]	٦	[illegible]	[illegible]
١٢	٩٩	٢٤	١٦	٤	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	١٩٢	٨٩	١٤٤	٢	٤
٤٥	٩٩	٢٢	٩٣	٩٥	٤	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	١٩٥	١٩٩	١٢٧	١٣	١٩
٢٨	١٩٣	٩٠	٩١	٩٢	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	١٢٨	١٩٤	١٩٠	٥	٤
١٢	٩٢	٩٨	٩	٩٥	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	٩٩	٤٢	٦٨	١٩	٦
٤٩	٩٠	٩	٩١	٩٣	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	١٩٩	١٨٠	٨	١	٤٣

مثال

د ربعه و حلقه وضع ان در زوجیات و تتمه الکره
رسم المثلثات [illegible] در مربع زوج الزوج
و حلقه در و حلقه مثلا رقم زنند و ٣ در
تحت ان ابه دوم و سه در جنب ان و نیز چهارم
چهار در زیر دوم و [illegible] و ق عام الاربع

طرف متنوع مقسوم کرده از جمله اشخص صلعش بعد از
اسقاط دو مثلث نیز در بی کرسی دو وسط
ان مربع زوج الفرد رسم تخلیق رقم نقار زد و
مربع زوج الزوج را که ضلعه هر یک بدو کوتاه دار
ضلع زوج الفرد در مذکور در کوشها و جوا
چنان توان کاشت با وفاق متساوی کنار زد
مساحر ز طول بات و عرضیات زیاده باشد ضلاع
زوج الفرد وسط انهر طرف خامر بود میان
این وخامس مربع اصل تمام شکل مربعی با
وحق توضیح بدین عمیق چنانکه در این مربع
ملاحظه اثبات والله اعلم بالصواب

بدو یکی از طرف به کونه و محلش و خانهای خالی
مانده را از نصل ورد مربع بعدد مرقوم در متبع
باید ساخت که حمل با تمام انجام پیوند و اعلام وفقه

فصل در وفق ملفق بعضی از مربعات
زوج الفرد از هم جزیمود توفیق شوالکر اللهم
وفقنا لما تحب و ترضی و از این مربعات اشخص
اقسام نیز با استلاع مربعات وفق به چون
در ... اکثر و تلفیق اشخص در نظایر
سانقا تحقیق شونده و در رساله مسطور گشته
استعلام توان نمود و تا مو شما از ان قبیل باشد

او ۴ و ۲ امادر محلق کاشر با نواع موافق موعداً
ادوار است بطریق تسهیل از قول استاد ان
صورت مثلثات وفق بیان کنیم اول سرج
کما ایت زوج الفرد مختص است سبعه او در اول
دو و ۲ در ضلع سری بغیر قطر و ۳ در سطر اخر
بغیر قطر در هر خانه که را شد و ۴ در سطر اول
راس قطر سری و ۵ در جنب بغیر قطر و ۶ در
ضلع اول بغیر قطر بشرط انکه بیت نا اول او خالی
باشد و ۷ در جنب به بغیر قطر و ۸ در جنب
قطر و ۹ در جنب بغیر قطر و ۱۰ در جنب اول
و ۱۱ اول بود و عدد ۱۱ در سبع در دوم که
لب الواح ازواج است بعد و ضوح چنانکه ذکر کرده
شده است تمام کند بعد از ان عود کند و بعد این
لوح را تمام کند بدین مثال که نموده میشود اعداد و
وج و به هر یکی تمام العمل و یکی دستور العمل هر
الواح زوج الفرد باشد مثل ا د ۱۰ و ۱۴ و ۱۴
و ۱۸ و ۱۸ و ۲۲ و ۲۶ مانند اینها لازم بود که
سر عدد ... مختلف بنویسد انگاه ربع و
با سعد دی ان عدد ان کرباشد چنانکه در ...
در فصل فواید یابد ان شاء الله تعالی و یکی از علم
حروف شیخ ابو علی بونی رحمة الله علیه فرموده

کما دونه

اکه ابجر و فاخاد جمیع حروف زوج است که ازرا
... گویند و نیز حروف فرد است که ازرا ...
خوانند و اما محمد غزالی در خواص این حروف
نظم و مشوشه شرح مطول نوشته اند و لکن
شیخ ابو العباس بونی رحمة الله فرموده اند که
زوج مختص است از حروف و در لوح
از الواح واسم بدوح لا بوابن است که خاصیت
فاره و فی که قمر در منزل البطن باشد نقش کنم
انگوکا ... او یا لا اکبر چنانکه هر روز نظم
بسم الله الرحمن الرحیم
که ما مسلسل اداء
و منافع کثیره و علیه
من غیر العسر و بعد ذکم
فی الاسباب و ...
العدد و اگر کسی که بسم الله
الرحمن الرحیم را بر سکند
ان طلسم که کرده باشد
وقت و تمام باطل گردد
و چون ختم بسم الله الرحمن الرحیم تمام شود
صلوات بر رسول ... فرستد انشاالله الا ما
الله تعالی ... و کون عباب للعوف و کر ...

بسم الله الرحمن الرحیم گوید دو ری عددی وار گ
وار علوم علوی منقلی هر صاحب که داشته باشد
و داشود بناد را عداد و صورتها و پر دو امر یکی بدیع
و دیگری بسم الله الرحمن الرحیم

و وفق ۱۹۶

و دیگری دو کرا سما البا کریم الفوائد طلمات القدیه
معرفتها اهل الکشف باین مشت سم و برکت چون حاجت
بسیار دارد و رها جلوت ما بکسیا باشد و بنما
و امثال ز سوسه شعبان و بجعات و دیگرها دیه
المقولة لا اهل الدایات و السیة لا اهل
النهایات و ع ذلک الصح المبین ... الواح و دیج الزوج
مثل ۹ و ۱۶ و ۲۵ و ۳۶ و ۴۹ و ۶۴ و ۸۱ و ۱۰۰
و ملتها الی آنقدر که امکان دارد ... دو ... باشد
بین دو عدد مختلف باقی بیج و نصف تا نهاد

سعد ... لوح ... دو لوح ... دو ... اوردد ... تا
یکی مستوی العمل و دیگری تام العمل هر یکی ...
و ... و رهیئت را شکو ضبط کند از الواح ازدیج تا
بابد و مجموع علوی قواعد وضع کردن و امثاله ... دیج
... از ضلع سفلی باید کرد تا ممتاز باشد از دیج
... و اگر ... از این ضلع ابتدا کند اما مثلث ...
مثلا ... در ضلع سفلی بسوی ... و ۲ در ضلع علیا
در ... ایمن و ... و در ... ضلع ... و ...
... و ... در ضلع ... و در ضلع ...
در ... و ... در ضلع ... و ... در ... ضلع
در ... و ... و ... و در ضلع ...
فوق و در ضلع علیا ... در ضلع
سفلی ... و ... در ... و ... و ایمن
و ... که ... و ... در ... بیع ...
... شود ... که ... ایشان ... کالا
لوحی که ... و ... باشد ... باید ... ذوج الفرد
حال اگر یاد کرد ... عجایب ... لوح ... باشد
مثل ... یا ... یا ... همچنین عمل
... لوح که زوج الزوج باشد تا ... گرفته
داده است همین طریق ... چون ...
... و ... علوی ... باید کردن ... که ... دوج

ویله محیطا مسدسات بود و باکم مرتبه محیط اندر سوت
مرتبه ده را قرار
ملوکسا اندرون کر
محیط ست و ید
تا تمام سد و عدد
مسوی در مقابله
مسلا اند جنانکه
نمودمستوی
، در ، محیط تمام الوهی کرده وفق و ، ، است و
موافق الملک الحق و عدد مستوی او ، است موافق
لفظ الاحد الواحد و عدد اضلاع او ، است موافق
المجید الجبار یعنی و وفق ، در ده کرد اطراف و
، ، ، است موافق الهادی الباقی و عدد اضلاع
ه است موافق الواحد و عدد اضلاع او ، است
موافق الشکور الفتاح الحمید و وفق ، در کر
اینست ، است موافق المحب الاحد و عدد اضلاع
، در است موافق الفتاح و این شکل از کارها تالیف
القلوب خوانده اند زیرا که بسیار خواص تجربه کرده
و مشاهده کرده اند و الله اعلم و لوح مخلوق
مشدد همین است

٣	٢٣	٦٠	٥٣	٥٢	٤٣	١١	٣	٣		٣			
٥	١٩	٣٤	٣٩	٣٥	٢٣		٩	٥			٢٤		
٥٨	١٩	٣٢	٣٨	٣٨	٢٨	٣١	٢		٣٢	٣٥	٣١	٢٨	
٨	٢٣	٣٢	[illegible]	[illegible]	٣٩	٤٢	٥٢	٩	٤٢	٣٢	٢٩	٣	٣١
٤	٣	٢٢	٣٤	٢٨	٣	٢١	٥٢	٩	٢٢	٤	٣٣	٣	٢٢
٥٥	٦	٣٤	١٩	٢١	٣٩	٢			٣٣	٢٩	٢٠	٣٤	٢
٥٩	٥٠	١٣	١٩	٢١	٤١	٣١	٩	١	١٣	٩	٢١	١	
	٣	١٣	١٣	٥١	٢٣	٩٢			١	٣	٢٠	٣	

در با که در محیط انشکر الواح واقعست
که چنانکه امکان قسمت بود مثل آنکه در یک مربع الفرد
طاق اند و آنکه قسم نتوانکرد چنانکه هر مرتبه درسته
باشد و هریک سته درسته را باب خانه تصور کنند
تعالیکه هر سته درسته و هم خواص نزد ایشان چنانکه
با کار در کتاب شمس گفته اند بدین کار ها مل منطا
کردند در یا مرتبه قسم نتوان کردن هر یکی را
در در خواهد بود و هر خانه الف خانه
فرض کنند و هر در در باطل مرتبه درسته
تمام کنند وفق تمام و عدد و خاصیت ، قدر وده
در در و در در انار ظاهر کرد و چون هر
انا بها را عددی دیگر خواهد بود هر اسم که خواهد
دیگر خواهد در لوح اوراج را مرتبه تقسیم

تو بکر د سل ۱ د ر ۲ و ۱ د ر ۱ و ۳ د د ۱ و مثلا

اینها هر لوحی که باشد بنوعی قسمت توان کرد و بعوام

نوشته غرض انکه هر لوحی که مقسوم باشد ان را

خطکی بند و نامی دیگر مناسب وی کو بند مثلا

سفلی و علوی و شیطانی و غیرها والله اعلم

در فواید اسامی حسنی و درج کردن بدانکه هداک الله

تعالی الی طریق الرشاد که حکما اسامی را بانواع در

الواح سطر با سم وجهی اشارات ایشان شد و در

کرده اند شکل و حیا انکه بعضی از الواح با عمال ایشان

در بن مختصر مذکور میشود اما ساختن در لوح

هر دو حرم وضع اسامی بیشتر استعمال میکنند و ان

چنانست که در ضلع علیا با وسطی یا سفلی حروف اسم

وضع کنند شرط انکه در اسم حروف مکرر نباشد پس

خمسه هر خانه از خانهای چهار کانه که لوح عشاری بود

تعین کنند که چون نوبت وضع حروف موضوعه

رسد بنها همان عدد باشد اسم سعود را که

خواهند که وضع کنند میم را در خانه اول هر ضلع که

نهند و سین در خانه دوم ان ضلع و عود را در

خانه سیوم ان ضلع و دال در خانه چهارم اما در ضلع

علیا وضع کند بطریق تعدیل ان خانه که نامسه در

بر جو هر شکل مختار و ذاتیه لیلیا وز وی باید که

وضع کند

وضع کند با خانهٔ چهارم اعیین خانها را سندا ببد

میکنند که چون نوبت بان موضع رسد بعضها

همان عدد باشد و در ده و رند بعضها همان قا

باید نگاه داشت و مثال این ایعده صورت اربعه اسم

اول و دوم و فهم ده ده و مثال اسم بعضی باشد

که بوجه مذکور وضع کند که حروف مکرر شود

بنام حروف سعود کار کرده

د	و	ع	س	م
٢٢	٥٧	٣٢	١	٨
٣٩	٣	١٠	٦٩	٥٩
٧	٧١	٥٦	٣١	٥
٥٩	٣٣	٢	٩	٩٨

چنانچه در ده

سه چهار بجای یکی

مکرر شده است

اسم سعود هر سه

بان معدار عیب تمام

اشکال

پس چنان باید که عیب

تمام شود و مثال انجا که مسعود با علوی و بتیم

دست که محض علامت در سم بنحو و فوق در

بدین نوع و اصطلاح این چنانست که عدد مجموع اسم

که حروف ان ضلع قسمتکی داشت و این قسم در جا

میانه ان قسمتکی که درین زمان اتشم چنین که اسم سعود

مثال انجا او ر د و مجموع عدد باشد بر قسمت

کرد و هر قسم عدد و اعداد این قسم را در خانه

وسطی ثبت کرده بود و در تصحیح کرده همان عدد

شد پس در سطر اخر چنانکه و سیم است و نها دن

بیند [illegible] بایکرد [illegible] بیند [illegible] کرا [illegible]
اکسر عدد [illegible] باقی باشد [illegible] کند
[illegible] عدد [illegible] عدد [illegible]
یکعدد بایدافزود [illegible] دوده [illegible] آن
[illegible] عدد [illegible] یکعدد بایدافزود
اکر یکعدد [illegible] یکعدد بایدافزود
[illegible] شود [illegible] و اکر عدد [illegible]
[illegible] طرح کند [illegible] قسمت کند [illegible]
[illegible] و اکر [illegible] کند و [illegible]
[illegible] کرچه [illegible] [illegible]
[illegible] بایکرد [illegible]
[illegible] اسماء الله عز و جل [illegible]
[illegible] الا [illegible] اعداد [illegible]
[illegible] باشد [illegible]

[illegible] که عدد [illegible] استخراج [illegible] بایکرد [illegible]
[illegible] شکل [illegible] عدد [illegible] بالوفق [illegible]

[illegible] باکسر [illegible]
خالی بوده [illegible] اسم [illegible] عدد باقی بود [illegible]
[illegible] قسم [illegible] باشد [illegible]
[illegible] مسعود است [illegible] اکر [illegible] اسم
[illegible] باشد [illegible] علی [illegible]
و اکر [illegible] باشد [illegible]
[illegible] باشد [illegible]
[illegible] وضع [illegible]
[illegible] اینجا [illegible]
[illegible] باشد که عدد [illegible] حروف
[illegible] اسم [illegible] کرده شد

اکر [illegible] خواهند که [illegible] عدد [illegible] کند
و باقی را بچهار قسم کند و یک قسم را [illegible] و اکر
[illegible] وضع خواهند که [illegible] عدد [illegible] بایکرد
[illegible] قسم [illegible] و یک قسم [illegible]
[illegible] وضع کند اکر [illegible] عدد [illegible]
[illegible] یک عدد بایدافزود [illegible] اکر چهار عدد [illegible]
[illegible] یکعدد بایدافزود [illegible]
[illegible] زیادت خواهد [illegible]
[illegible] عدد [illegible]
یکعدد بایدکرد [illegible]

صلع مربع قسمت کنند باشد و یک قسم با تضعیف کنند

[illegible] اسم که [illegible] و چهار عدد داد

۳ و [illegible] وضع کنیم [illegible] طرح کرده [illegible]

قسم که چهار خواهد بود [illegible] و چهار

خواهد بود [illegible] نوع دیگر [illegible] چهار عدد

و [illegible] قسمت کرده [illegible] و حاصل را

تضعیف کرده [illegible] مقدار اسم مربع شکل که

است از او طرح کرده باقی ماند [illegible]

[illegible] هشت [illegible]

[illegible]

اسد نسبت نوع دیگر [illegible] اگر مطلوب

الوفق باشد از [illegible] شکل که چهار است قسمت

کرده شد [illegible] شانزده است از

یک طرح کردیم باقی ماند عدد [illegible]

[illegible]

باشد [illegible] صورت [illegible]

[illegible]

[illegible]

باید [illegible]

[illegible]

[illegible] باشد اسم ثانی

و در مربع [illegible] کند [illegible]

[illegible]

باید [illegible] قسمت کند [illegible] القرآن [illegible]

[illegible] بالا [illegible] مربع

[illegible]

[illegible] باید [illegible]

[illegible] باشد [illegible]

[illegible]

[illegible] مربع [illegible]

اگر [illegible]

[illegible]

ب	ب

[illegible]

[illegible] باشد [illegible]

[illegible]

[illegible]

چنین وضع کند یعنی بحساب جمل وضع کند که کرم [illegible]
بچنین وضع کرده اند و نزد بعضی پسندیده است
زیرا که [illegible] می شود که مقصود [illegible] ولکن
[illegible] منع کرده اند که [illegible] باشد و اگر نه
[illegible] کار [illegible]
در کتاب تذکره آورده است که بعضی [illegible]
با کمال آن که خواهند در جمیع خانهای لوح وضع کنند
چون عددی [illegible] باشد موافق و لکن [illegible]
باید [illegible] بود و [illegible]
[illegible] از توقفه تام که اصل
اسماء الله الحسنی است و هر یک اسم را خاصیتی
معین است [illegible] وضع کرده [illegible]
لوح بغایت شریف است و [illegible] تام و کثیر الخواص است
و این [illegible] نام [illegible]
[illegible]
زیرا که [illegible] وضع کند [illegible]
چون در ساعت مناسب [illegible] وضع کرده باشند
[illegible] سلاطین و امرا [illegible] و حکو
[illegible]
[illegible] و اصحاب مناصب و [illegible]
از این طایفه [illegible]

در بند [illegible] و زبان محتشم و [illegible] و اصحاب [illegible]
و [illegible] و مانند این [illegible]
امری [illegible]
[illegible] و اصحاب سیاق و [illegible]
بیع و شری و شرکت و معاملات [illegible]
[illegible] مشایخ و [illegible] و اهل [illegible] و طلب
حاجات از این طایفه [illegible] عمارت و زراعت و
[illegible] و [illegible] و ابنها و [illegible]
و [illegible] و [illegible]
و امثال آنها [illegible]
[illegible] عوام [illegible]
[illegible] کارها که بدین طایفه تعلق داشته
باشد [illegible] باید که طالع [illegible]
خالی باشد و ساعت و [illegible] مناسب
باشد و برای هر لوحی که وضع خواهند که باید
که این قواعد را نگاه دارند که
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
لوح [illegible]

وفق ١٥٨

هو الله الذي لا اله الا هو الرحمن الرحيم البائك	رب العزو ... الحق القيوم الحي ...	الواسع الباقي الرشيد	الودود الحي الحكيم الغني الحسيب
٢٣٢٢	٢٣٥٥	٢٣٨٢	٢٣٧٩
النور الصمد المحيي ... الاكرم ...	الباطن ... الباقي ... عظيم	الملك القدوس ... المجيد ... الجامع الرئوف	الاحد العادل الحفيظ المجيب القهار ...
٢٣٨٢	٢٣٧٨	٢٣ [illegible] ٣	٢٣١٤
... الماجد السميع ... الباعث المؤمن المجيد	... الاخر المجيب المذل ... جمال	... باسط ... المقسط ... الشهيد	القوي ... الشكور ... الوهاب
٢٣ [illegible]	٢٣٠٨	٢٣١٧	٢٣١٤
... سفر ... المحصي الرزاق الكبير	اسم ... فتاح ... العزيز الحكيم ... الهادي الحميد	البديع المقيت ... المؤمن المهيمن ...	الخالق القادر ... العليم ... الكريم الرقيب
٢٣٠٧	٢٣١٥	٢٣٠٢	٢٣٠١

... مدا که اصطلاح از افراد و از واح العددانکه مدبر سابقه ... نبود یعنی که اندر انستن ان چاره نبود ... شد ... صورت ... هر نوع ... شود ان شاء الله تعالی چون که این مقدار که ذکر کرده شد ضبط کنند انهر نوع وفق که فرماید ... خواهد کرد ... مثلثات و ... و فواصل داشته باشند ... دد ... که نوشته شد که این ... باستمرار راست باید

بی نگرا عدد مختلف با هم نقراین راست باید وردن ... بحث دو ... کراف انواعات ... کفته بود ... ازواج افراد ... اربع دو ... تا هرازین ... دو هر آوردن اصطلاح یکوجها ... انواع ... و نوع ست اصطلاح نیز در نوع ست چنانکه برای زوج نصف الزوج سر در ... باید کرد ... عدد مخصوص ... باقی ربع نصف و برای زوج نصف الفرد سر در ... باید که خاطر داند و عدد مختلف نوشتن و باقی ربع و نصف ... فرض کنیم که لوح ... دد ... که وضع کنند یا دد ... یکنوع ... معلوم کند مجموع ... ضبط دادن مثال ... ازواج نصف الزوج است چون ... سر عدد مختلف ... چنانکه هر ضلعی ... چهار کانه ... وضع کرده شود ... ضعف ان دو خانه طرح کند یعنی چهار عدد باقی ماند ... عدد ربع ... عدد باشد و ... خانه ... نوشته ... یعنی ... خانه ... ضلع ... کندم

برای اعداد که بعضی مقدار باشد با بعضی طرفهند
کرگفته شد خانهٔ ازان ضلع علیا و هشتاد از
ضلع سفلی و یا بیرون خانه دیگر بر ضلع علیای یمین در
و بنویسد بان شرط که مقابله خالی باشد و معلوم
شود که ... جوانب بود پس بلوح ۳۱ در ۳ که داخل
... دراید و ازو طرح بضعف ... است پس به
۶ در ۶ ابتدا کنند و نه عدد مختلف بنویسند
انکاه و بعد نصف و ... در ... بنویسند
عدد طرح کند از ان ۱ ... بر باقی ... ربع
و ... خواهد بود و نصف ... ده ... نوع اول که ربع و نصف نوشته است بنویسد که
داشته خواهد هم چنین ... لوح که داخل باشد که
بهمین منوال بنویسد از الواح از و ... هر نوع که با
یکی بضعف الزوج است و یکی بضعف الفرد تا ۳ در ۳
که کل الواح ... است ... بهمین ... خانه
۱۰ در ۱۰ باشد خانه ... مجموع با تسعه و ربع
باید نوشت که ... خواهد بود تا بدیها انکه
دو مسطوح که ان ... خوانند ... حلقه حلقه و
مثلثها کنند که لوح را تمیز توان کرد سه سه یا
چهار چهار مثل انکه دو ... ده در دوازده یا چهار
قسم توان کرد که هر یکی سه در سه باشد و هر یک

ماند

ماند

خانه را یک خانه تصور کردن و بطریقه چهار در
چهار وضع کردن و فوق تا مرحاصل اید و اگر ...
۱۲ در ۱۲ ... کنند ... در ... خواهد بود ...
چهار خانه او را یک خانه تصور کند و دو در سه
در سه وضع کند و فوق تا مرحاصل اید و این را ...
گویند و اگر ... خانه ... خانه خالی
میماند تا اخر مربع ... بعکس انکه ...
تا ... خانه او ... مثلث ... در ...
انکه ۲۴ در ۲۴ ... قسمت کرده ... چهار در چهار
نصف بنویسد و نصف خالی ماند چون لوح ...
شود بعکس انکه ... خانه خالی ...
... مثلث انکه ...
باشد که ... و ... حاصل اید و اگر ...
این طریق ... و صد در صد ...
و ... است ... استقامت گویند ...
ذو المیدان ... و عجیب و هر کس ...
باید و این طریق وضع ...
اگر در الواح ... وسطی ... کامل گویند
موجود است در ... الواح ... ذو الید
است که ... خانه ... ضلعی ... خلع ...
تا خانه ... ضلعی ...

ع

وفقه ٣٦٩

٥٠	٥٧	٢٧	[illegible]	٨	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	٣	١١	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	١٣	٢١	٢٩	٣٢	[illegible]	[illegible]
[illegible]	٢	٥	٢٣	٣١	٣٩	٤٧	[illegible]	[illegible]
٢١	١٧	٢٥	٣٣	٤١	٤٩	٥٧	٦٥	٧٣
[illegible]	٢٧	٣٥	٤٣	[illegible]	٥٩	٦٧	[illegible]	٨
[illegible]	[illegible]	٣٥	٦٣	٢١	٢٩	٧٧	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	٦٣	٢١	٢٩	٧	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

وفق ع

٩٨	١١٠	١٢٢	٣٤	٤٦	١٥٨	٨	٢٢	٣٨	[illegible]	٩٢	١٤	٨٦
١١٣	١٢٣	٣٦	٤٨	٦٠	٣	١٥	٢٧	٦٢	٤٩	٢٦	٩٨	١٢
١٣٩	١٣٨	٥٠	١٦٣	٥	١٧	٢٩	٤١	٥٣	١٨	٩٠	١٠٢	١٤
[illegible]	٩٣	١١٤	٧	١٩	٣١	٤٣	٥٥	٩١	٥٤	١١٤	١٢٦	١٣٨
٥٤	١٦٦	٩	٢٠	٣٣	٤٥	٥٧	٦١	٨١	٩٣	١٠٥	١٣	٤٣
٩١	١٠	٢٣	٣٥	٤٧	٥٩	٧	٩٣	٩٥	١٠٦	١١١	٣٠	٥٦
٤٤	٢٥	٣٠	٣٤	٩	٢٣	٨٥	٩٧	٩	٢	١٣٣	١٤٥	٤٠
١٤	٣٩	٥	٩٣	٢٥	١٧	٩٩	١	٢٣	٣٥	١٣٩	١٥٤	٢
٢٠	٤	١٥	٢٢	٨٩	[illegible]	٣	٢٥	٣٧	٤٩	[illegible]	٢	٢
٤٢	٥٤	٦٦	٩	٣	١٥	١٢٧	١٣٩	١٥	١١٣	٢	١	١٣
٥٦	٦٩	٨٠	١٣	٢٥	٢٩	٣	١٥٣	١٤٥	١	١٠	٢٢	٣٤
[illegible]	٦٢	٧٤	١٢	١١٤	١٢٣	٥٥	٩٧	١	٢٢	٣٤	٤٦	٥٩
٨٢	٩٤	١٠٨	١٢	١٣٢	[illegible]	١٢	٢٤	٣٦	١	[illegible]	٢٢	[illegible]

چنانکه صورت اعداد فرد همه کامله باشد
وقت نوشتن در نوع جفت کامله اما چون نوع تمام
درج نشوند اهم مختلف باشد دیگر فرد وضع کرد

خط بهم کشند چنانکه سرهای خطوط یکدیگر بپیوندد
تا چهار خط از جانب مربع معکوس از آن حاصل شود
پس ابتدا وضع اعداد در این شکل از خانه نمایی که باید
که آسان تر بود تا عدد از وسط ضلع مربع تو فرض کرده
مربع وضع کنند و خانه که بیرون این مربع معکوس باشد
خالی کنند و در خانهای این مربع و هر مربع دیگر که
باشد یکی زیاده کنند تا متساوی العمل است یعنی
چون از تنصیف کنند ثلث کامل حاصل آید و بعضی
این ثلث را متساوی العمل خوانند مثلا ایجاد در شکل
تا بدان دستور عمل کنند در فرد دوم ١٣ در ١٣
و مخفی نماند که ذو المیزان و مکرم باشد
و خواص بسیار دارد در اعداد و در واج او هر یک
جدا کامله است بدین مثال ... که هر یک
که صورت بدو ذو المیزان وضع
و معرفت بیان ... باشد تا اصلاع
نشان داده شود صورت لوح ٩ در ٩ این است و هر
دیگر که در هر چه بدین طریق وضع توان کرد اما الواح
ازواج در آن ذو المیزان ... و نیکی نوع دیگر
چنانکه صورت لوح ١٣ در ١٣ این است

چنان است که ابتدا از خانه وسطی هر ضلع که خواهد
یا از خانه دوم یعنی میانگی از طرف که خواهد وضع
کردن خواه بعضی علیا خواه بعضی سفلی الا دو[illegible] به
طرف کمتر باشد وضع کند و وفق [illegible] ان او
مانند [illegible] دوا المدان است و [illegible] اعاد [illegible]
او [illegible] اول [illegible] که ابتدا از خانه وسطی ضلع
علیا کرده است [illegible] که [illegible] از خانه
دوم یعنی از خانه میانگی از طرف [illegible] شده است
و الواح [illegible] از هفت در هفت [illegible] شده

۸	۵	۱	۴۱	۳۹	[illegible]	[illegible]
۲۹	۸	۱۱	۹	۷	۴	۳۱
۳۷	۳۵	۸	۱۲	۸	۴	۴۹
۴۷	۳۲	۴۴	۶	۱۴	۱۴	[illegible]
۲۴	۴۴	۲	۳۳	۸	۱۵	۳
۳	۲	۴۳	۴۱	۳۲	۸	۲۱
۲	[illegible]	۲	[illegible]	۴۰	۳۱	۸

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible] دیگر که خواص عجیب دارد برای دوستی
و دفع خشم [illegible] الا دوستی شکل
صد و دیگر [illegible] باشد و [illegible]

از [illegible] کوکب [illegible] نیکو باشد قسمت کنند این شکل
صد و [illegible] خانه است و خانه وسطی او [illegible]
و وفق و چهار [illegible] است موافق واحد و این شکل
دیگر صد و [illegible] وفق او [illegible] است مناسب [illegible]
و [illegible] تعویذها و خواص عجیب دارد و برای دفع
زخم و [illegible] بسیار خواص نیکو دارد و برای محبت
چون در ساعت نیکو [illegible] علامات
ظاهر و روشن گردد این است شکل صد و

[illegible] دو شکل نوشته که مهر سلیمان النبی علیه
[illegible] نامند که علم الخواص [illegible] است و دو
و سه است که بهم ترکیب کرده مانند مهر مثلث و هر
مثلثی جداگانه وفقی دارد و هر وفقی موافق با [illegible]

را اسماء عظام است وقتی که قمر در شرف نیر و بامریخ
یا انهی و نظر دوستی باشد باشد این مهر را بر
نقره یا بر هفت جوش نقش کند جمیع خلق دوست و
فرمان بردار و مطیع حامل شوند و عزیز و مکرم شود
در نظر خلایق و جمیع مهمات بر آید و شیاطین
از حامل دار گریزان باشند و از سحر جن و انس
ایمن باشد این مهر کبیر العظیم است اکثر خواص
مشغول کرده در کتاب [illegible] اسم [illegible] که کنز
خواص مهر سلیمان علیه السلام است و در مهر یکی
مسدس و یکی مخمس یک [illegible] و یکی کوچک
دیگر مهر داود نبی که شش خانه باشد یکی خانه
موت [illegible] نوشته شد بین موت و این مهر
خواص بسیار است هر کس که اینچنین نقش کند [illegible]
و اکثر [illegible] که قمر بر حمل نظر داشته باشد هفت [illegible]
نقش کند و کاغذ و [illegible] را [illegible]
باشد که آن عظیم بیاشد و شرط [illegible]
اگر [illegible] تعلم کند یعنی تا تمام نشود [illegible]
جهد کند تا [illegible] تا خاست [illegible]
[illegible] والله اعلم
بالصواب

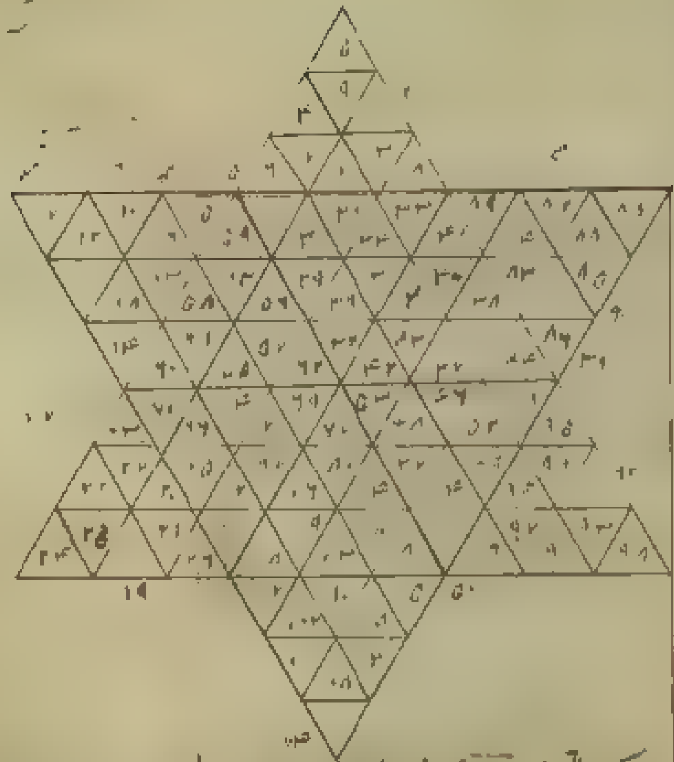

مهر کبیر حضرت سلیمان علیه السلام است و در
شرف آفتاب باید نوشت

ويكتب للدخول على السلاطين والملوك والاكابر ويكتب
على جبين الرجل باصبعه مفرد ... فانه ...
من يوم السبت ويقول يا ايها الذين امنوا لا تكونوا
كالذين اذوا موسى ... وجيها ويكتب ... الى
... بعض الحروف فاذا انكال الغريم فيخصم ... فان الغريم يطلع في جلده وما يتكلم ... على
ظفره لا ... خصمه وهذه الحروف ... وهو
ان تصور صورة ادمي وتردد به كل حرف على عضو منه
وتنحي حروف الاعضاء اذا ... كل حرف مكانه وان
ان مرض عدو امن اعدائك فاكشط حرف الراس ... مرض الراس وان كشطت حروف الحرف على ... مرض

... الى ... ولا
يكتب الاسماء ولا يضرب بالسيف
الاعداء ان تركب الوفق ... هو
وتشاكل عن هذا الوفق المبارك و
الايات لتظهر عند الكتابة و
تركيب الوفق وان تكتب ... في
يوم ... الاسما ... العصر
... طاهر ...

سل ل م ا ل ى

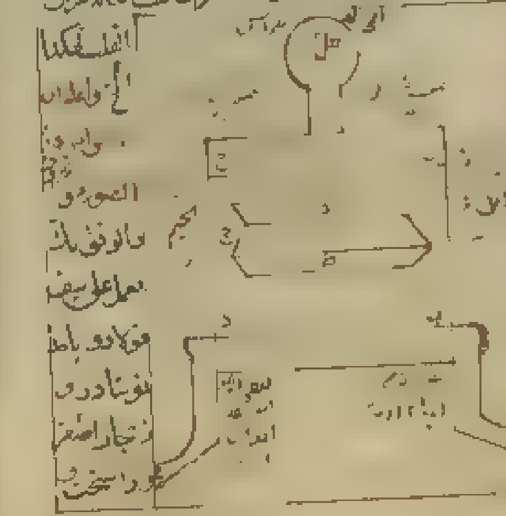

وتخصهم جمعا وتجلسهم على جمر ويكتب على السيف على
الاسماء والحروف وتصور هذه الصورة من غير
فانه يسرح به على ميت عنده غسله وتكفينه واحسن ما يكون
ادا كان مقتولا وتقول هذه الصورة فلان بن فلان
وتوقف الصورة ان ... السيف وتقوت
للعنق والفلسو ... الاسماء التي يكتب على السيف
... او ... الله العظيم
... السيف العظيم ... هذه الاسماء ويكتب
على لوحه ... بالحلول في السيف ...

و ان يكاد ... ٣٤٥٩٣٣٦ ...

٥٨٦٢٣٨٢٦ ٥٨٦٢٣٨٠ ٥٨٦٢٣٨٢٧ ٥٨٦٢٣٨٣٣

٥٨٦٢٣٨٣١ ٥٨٦٢٣٨٣٢ ٥٨٦٢٣٨٢٧ ٥٨٦٢٣٨٢٩

٥٨٦٢٣٨٣١ ٥٨٦٢٣٨٣٥ ٥٨٦٢٣٨٣٢ ٥٨٦٢٣٨٢٤

٥٨٦٢٣٨٤١ ٥٨٦٢٣٨٢٩ ٥٨٦٢٣٨٣٠ ٥٨٦٢٣٨٢٦

...

٥٧٥٥١٠ ٥٧٥٦٤ ٥٧٥٦١ ٥٧٥٥٨

٥٧٥٦٢ ٥٧٥٥٧ ٥٧٥٥٢ ٥٧٥٦٣

٥٧٥٥٦ ٥٧٥٥٩ ٥٧٥٦٦ ٥٧٥٦٤

٥٧٥٦٥ ٥٧٥٥٤ ٥٧٥٥٥ ٥٧٥٦٠

محمد یا اخی ابدا لکوبنی فی النیم فسیکفیکهم

انا فتحنا لیس یحو فرح الله الله ...

۱۲۹۳ ...

۲۵۹۱

ان ینصرکم الله ... حنین وان یکاد ...

لو انزلنا ... ومن یتق الله ...

العجب ...

...

[illegible]

[illegible]

[illegible]

١٠٤|١٣١	١٠٤|١٣٤	١٠٤|١٣٧	١٠٤|١٢٣
١٠٤|١٣٦	١٠٤|١٢٥	١٠٤|١٣٣	١٠٤|١٣٥
١٠٤|١٢٦	١٠٤|١٣٩	١٠٤|١٣٢	١٠٤|١٢٩
١٠٤|١٣٨	١٠٤|١٢٨	١٠٤|١٢٢	١٠٤|١٣٠

[illegible]

٣٩|١٢٩	٣٩|١٣٢	٣٩|١٣٥	٣٩|١٢٢
٣٩|١٣٤	٣٩|١٢٣	٣٩|١٢٨	٣٩|١٣٣
٣٩|١٢٤	٣٩|١٣٧	٣٩|١٣٠	٣٩|١٢٧
٣٩|١٣١	٣٩|١٢٦	٣٩|١٢٥	٣٩|١٣٦

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین والصلوة و
السلام علی سید المرسلین وخاتم النبیین وقائد
الغر المحجلین وحبیب اله العالمین ومنادی رب العزة
محمد المصطفی المجتبی المفضل المزکی الامین و آله الطیبین
وعترته الطاهرین سیما امیر المؤمنین وامام المتقین
علی المرتضی سلطان الموحدین وائمة المعصومین
صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین اما بعد اتم
حمد وثنای حضرت کبریا و درود وثنای سید اصفیا
ومنادی انبیا شروع میرود در شرح ابواب اعمال ابوالعباس
و دعوات حروف مقطعات قرآنی و فواید آیات بینات
قرآنی و نکات غریبه علم جفر وامداد و این رساله
مرتب شد مسماست بنزهة الالواح والله ولی التوفیق
باب اول در جفر و حساب نقطه بیجی تا مذکور این تفسیر حضرت
...کبار ابو محمد محمود بن مدار المخلص ... مذکور

در این علم ریاضت کشند و انهم کلشی کلی که خاصیت آن
چند وجوه بخواست که دیگران از آن فایده بهره
باشند از طول اخلاص تمام امید و آراست کرده
تا محیط دایره کوتاه باد و هر بحری که بر سبب فواید شریفه
او شود و مقیر را بفاتحه فراموش نفرمایند والله فی
المستعان وعلیه التکلان بدان ایدك الله که علما
دین در علم جفر وقاعده آن ۲۸ حرف ابجد را به دو
قسم نهاده اند قسمی نورانی و قسمی ظلمانی و اما ائمه
نورانیت مقطعات قرآنی است و تا بیست و ثلث ظلمانیست و
حروف انجم هم بعینه نوع است لیکن لام الف را دو سعد
را سه عدد و بعضی چهار رکن بسیط اند و خنثی را
نحس اند و بعضی باره نیز مدانند و ...
حروفات نورانی و ظلمانی را قالب سعد کواکب
سعد داده اند علی الحلاف ... فاما ... نورانی
و ظلمانی اختلاف در سبب خاصیت و سعد و نحس
حروفات نورانی کواکب سعد و حروف نحس کرده اند تا
دایر خود بیرون است ... الر المر الرحم ...
الر الرحم ... المص ... کهیعص الر ... طه
یس حم ... الطسم ص حم ... ... طس حم ق
فصل الم طسم حمعسق ن ... الرحم چون همه حروف
چهار سم رسید و ... بعمارات چنانچه اسم ...

انثی و دوم بادی و سوم آبی و چهارم خاکی و بر این قیاس
و قواعد مقرره است پس معلوم است که حروف اسم است که جمیع
در خانهای کتاب جفر جامع واقع است که چهار حرف
ذلک جنس است با ازده و جنس با آن شده جنس با چهار
جنس [illegible] طبایع مفرده است
که چون معلوم شد که حروف ناری و هوائی و ثالث آبی و رابع
خاکی اگرچه گفته شد که چهار حرف تمام از یک جنس
حروف باشد در یک خانه و [illegible] مراتب مفرده است و
خانهای کرده [illegible] از صفحات جامع واقع است که جمیع
[illegible] معلوم است اگرچه [illegible] که مشایخ [illegible]
داشته اند [illegible] طریق مخصوص اند [illegible]
[illegible] نورانی [illegible] کواکب سبعه
دهند بدین طریق که هر کوکبی دو حرف بستد
واجب زحل [illegible] مشتری [illegible] مریخ [illegible] شمس [illegible]
زهره [illegible] عطارد [illegible] قمر [illegible] پس بدانکه کواکب سبعه
سیاره که آنها بعضی سعد و بعضی نحس و یکی ممتزج [illegible]
در سلسله [illegible] سعادت است و [illegible] که چون [illegible]
سعادت تمام دارند و [illegible] تضعیف [illegible] باشند
یا در هبوط اند یا در وبال یا مقارن نحسی [illegible] نحوست
از ایشان ظاهر میشود و هم چنین هنگامی که [illegible] اند
سعادت تمام دارند و هنگامی که [illegible] حال اند که نحوست

اما

از ایشان ظاهر میشود و عطارد ممتزج است با سعد سعد و نحس نحس
و نیرین هم چنین که گاهی که در خانه خود [illegible] یا در اوج
یا در شرف اند کمال سعادت دارند و [illegible] گاهی که در
هبوط اند یا منخسف یا منکسف اند نحوست دارند و [illegible]
این معلوم است که گاهی که قمر [illegible]
کارهای نیکو [illegible]
نحوست هم دارند تا تاثیر است که چون سعادت ایشان
زهره و مشتری غالبست ایشان را سعد گفته اند و [illegible]
[illegible] سعادت هم دارند اما چون نحوست ایشان
غالب بر سعادت ایشان است ایشان را نحس گفته اند
و نیرین هم چنین که سعادت تمام دارند نحوست هم دارند
[illegible] سعادت نورانیت در ایشان غالب [illegible]
نیرین نام [illegible] اند. و عطارد که ممتزج است با هر کدام
از اینها که [illegible] سعادت
و نحوست [illegible] سعادت دارد و هم [illegible]
و در نفس خود نیز هم سعادت دارد و هم نحوست:
متقابل [illegible] ممتزج گفته اند [illegible]
ذنب نیز هم چنین [illegible] سعادت و نحوست و لیکن
سعد و ذنب را نحس گفته اند [illegible]
[illegible] نورانی [illegible] کواکب
مذکوره [illegible] ایشان است

متعلق

اگر حصه هر یک که جای اسم اعظم است در هنگام شرف آن کوکب
علوی که با و متعلق است نقش باید کرد که سعادت تمام
میسر شود خواه سعد باشد کوکب و خواه نحس چنانکه ذکر
سعادت و نحوست ایشان گذشت که بجهة کیفیات هم چنین
مجموع نسبتهای [illegible] اسم که بجای سیزده حرف است
این کواکب هم نگارند متضمن همان سعادت است و اگر مقابل
آن کواکب نتوان نگاشت در نگاشتن اگر هم مولیه منکوس
فاما با نوع متلون نگاشت و در این نگاشتن نوع که از
هر شرف و اعلاست در محل خود ذکر کرده خواهد شد
دیگر حروف مقطعه نورانی که از بهر کوکب قسمت شده
هم چنین در هنگام خوشحالی ایشان سعد و طالع سعد
باید نگاشت که صورت بسیار نتیجهاست و اگر هم چنان
در خوش حالی و سعادت یکی از این کواکب مجموع حروف
نورانی نگارند هم بسیار حسن غرض که خواهد رسید
و بجز در خوش حالی این سیاره خیر مجموع و چه جدا
که حصه معینه آن کوکب باشد اگر نگارند باعتبار
نتیجهاست و ذکر آن تفصیل عجایبات خواهد شد دیگر
اگر هر ساعت که سعادت افزایی کند و باید
هنگامی که قمر از آن فلک دور کرده نور مشتری باشد در
طرفه و عقد بسیار شد عود این اوقات سعد بی خوشحال
باشد در دوشنبه اول ماه باشد یا دوشنبه [illegible]

و بدان مدت [illegible] دو نفس را سعد بیابند شکل باید
با مقابلات باشد ایکان اول دو تا [illegible] ماه
دو نه باشد نعبذ ای حلال که حیوانی نباشد انطاکی
کند و در محل نصیف بالناس بالطیب اتفاق مشغول
شده عجوبه النعز تهلیل سوزانند عدد اسم الهی که احد
نورانی ترکیبات مداومت نماید چنانچه هر روز
تو بخواند که جمله اسم الله است و در آن اسماء را
کاه که بعدد [illegible] بعضی از قولیها [illegible] است که
هنگامی که متحیر ظاهر خواهد شد نوبت در
هر وقت نماز آیه کریمه الله نور السموات والارض
الی قوله والله بكل شیء علیم بخوانند [illegible] یا مجیب
او ظاهر شود که کیفیت در بناید که لوحی مرتب داده
عدد در [illegible] اسماء مذکوره را در آن لوح موفق
سازند چنانچه در ساعات سعد بر ترتیب کتابت
کنند و باید که لوح در روز [illegible] که احوال [illegible] تمام
شود تا چون ساعت کواکب مذکوره که ذکر کرده شد
در هنگام کتابت موقوف [illegible] و از این جهت دیگر
روز باید نوشت که تمام کتابت بیابد در ساعت سعد
کرده شود هر روز [illegible] لوحی وضع کند و این
دو ذوجرم که [illegible] و متعلق است بدان لوح وضع
کرده بقاعده که ذکر کرده خواهد شد [illegible]

و هر روز ده ان عزیمت بخواند باشد اگر میسر شود که
الواح ۳ کانه مذکوره در لوح صنکه قلم ... ستنی
روز ده نفس نماید در ساعت زحل و مشتری و اگر میسر نباشد
در مطلع صوفی کاغذ خطائی سفید و اگر این هم نباشد
در کاغذی که خوب باشد در ساعت زحل لوح را بنویسد
بعد از آن بخواند عزیمت مشغول شده و هر عزیمت را هر روز
... بخواند بعد از آنکه اسمائی که پیش ذکر کرده شد
خوانده باشد عدد مطلوب نوشته و جواد من ابن نحو ...
می باید که بعو متصل باشد و در این ... روز
دیگر است که عدد حروف بسم الله الرحمن الرحیم است با عدد
سوره الاخلاص که نام و اسمائی که ذکر کرده شد
اینست و برای مطلب بخواند یا الله ، یا احد ، یا کبیر
، یا ملک ، یا سلام ، یا طاهر ، یا مطهر ، یا ناصر
یا حافظ ، یا ناصر ، یا سمیع ، یا علیم ، یا حکیم ،
یا حلیم ، یا محیط ، یا محصی ، یا حی ، یا قیوم ، یا
حکم ، یا مالک ، یا ملیک ، یا مانع ، یا مقسط
یا حق ، یا معطی ، یا محیی ، یا کریم ، یا علی
یا ملی ، یا علام ، یا معلم ، یا حنان ، یا منان
، یا رحیم ، یا سلطان ، یا محسن ، یا منعم ، یا
مکرم ، یا مطعم ، یا مصلح ، یا ملهم ، یا عاصم
یا مانع ، یا مسلی ، یا معین ، یا کامل ، یا عادل

فائده

یا مالک ، یا صانع ، یا محسان ، یا سریع ، یا منیع
، یا امان ، یا منزه ، یا منیر ، یا مقتدر ، یا
نصیر ، یا آمر ، یا ناهی ، یا کافی ، یا معطی ، یا
ستیر ، یا اکمل ، یا اکرم الاکرمین ، یا ارحم الراحمین
دیگر بدانکه الواح ۳ کانه که ذکر رفت بر نوع
باید نوشت که لوح روز اول م و روز دوم ص
و روز سیم الر و روز چهارم المر و روز پنجم
کهیعص و روز ششم طه و روز هفتم طسم
و روز هشتم طس و روز نهم یس و روز دهم ص
و روز یازدهم حم و روز دوازدهم حمعسق
و روز سیزدهم ق و روز چهاردهم ن باشد این
الواح را در مربع باید نگاشت که وسط مشغول است و ...
... است شرط آنکه مربع کنند و مثلث و مخمس
عدد توان نگاشت که در یکی باشد که ذکر داشته باشد تا
عدد و مانند لوح مربع مثل ... که عدد اوست نوشت
لوح مربع قاعده اینست که اسم را در مرکز مربع نهند
و پر باید و بعضی تمام کند و روز ... لوحی ... بعد
که ... باشد مجموع اسماء ... که ... نوشته
مطهر تکبیر ... باشد و ... ۳ ...
این لوح که ... نگارند باید بخوانند و عدد با عزیمت شرح
بسیار است که تجربه قاعده می باید کرد تا اثر دیدن ...

اعلم است ذکر کرده شده بود بقاعده اصحاب خود در بعضی کتاب
ذکر کرده باشد و این صبر خبر بعد از صفت بسیار و
جهت بسیار بعد از آن واقف شده بهمت بعد و بیان کرد
این باب مشکل کرده بر طالبان مناجی اخلاص ظاهر است
و این لوح را محل توضیح کاذکر با فی بعضا مثل مناجی
نوشته شد تواهد بود و الله اعلم و علیه التکلان
مثال دو زاوله است و لوح
عزیمت این است و عدد آن [illegible]
عدد این مربع کرده شد [illegible]
و این است که اسم [illegible]
بوده شد و اکنون قاعده استخراج عزیمت این لوح است
که عدد خانه اول را برداشتیم و آن ۳ است و بحرف [illegible]
شد بدین نوع پس اسم ایل از خارج اضافه کردیم [illegible]
شد و این یک ملک است از [illegible] که این لوح ذکر شد
۳ که [illegible] است برداشتیم و بحرف [illegible] شد
پس اسم ایل اضافه کردیم [illegible] شد دیگر خانه [illegible] برداشتیم
و آن ۳۳ است چون بحرف [illegible] بدین نوع شد و [illegible]
ایل اضافه کردیم [illegible] شد دیگر خانه ۹ برداشتیم [illegible]
بحروف [illegible] شد پس اسم ایل اضافه کردیم [illegible] شد دیگر
عدد صحیح برداشتیم و آن خانه وسط از ضلع این لوح است
در سطر ضلع ایمن این لوح جمع کردیم [illegible] شد چون بحروف [illegible]

[illegible] شد پس اسم ایل را اضافه کردیم [illegible] شد دیگر
و نوع [illegible] برداشتیم و آن ۱۳۵ است چون بحرف [illegible]
[illegible] شد پس اسم ایل اضافه کردیم [illegible] شد و این
ملک الاعظم است و رئیس ملک سنا است و اسم
اعظم در این لوح [illegible] است که عدد مرکز و اتم است و در
تمام این دون لواح را بین قاعده باید نگاه داشت که اسم
سوره در مرکز باشد و استخراج اسما را بکرد شویم
که گذشت اکنون آمدیم با عوان این صفحه و آن از [illegible]
خانها و ساده مربع عدد بباید داشت که اسم عوان [illegible]
کند بدین طریق اول وسط سطر اعلا برداشتیم [illegible]
بحروف [illegible] شد چون کلمه [illegible] اضافه کردیم [illegible]
شد دیگر وسط ضلع ایمن برداشتیم و آن [illegible]
بحروف [illegible] شد پس کلمه [illegible] اضافه کردیم [illegible]
[illegible] شد دیگر وسط ضلع ایسر برداشتیم و آن
[illegible] بود چون بحروف [illegible] شد پس کلمه [illegible]
اضافه کردیم [illegible] شد دیگر وسط سطر اسفل
برداشتیم و آن [illegible] بود چون بحروف [illegible] شد پس
کلمه [illegible] اضافه کردیم [illegible] شد عزیمت این
لوح چنین شد مثل این [illegible] و کسی ذکر کرد
در [illegible] و [illegible] حضرت
باری تعالی از [illegible] حضرت [illegible] الله [illegible]

دست داده و در این خلاف نیست و نخواستم که اسرار لطیفه
عجیبه در این علم مخفی بماند بلا شبهه بصفحه اوراق
نگاشتم و امیدوارم که بعضی قابلان سعادتمند
وارثان اهل الله که ... مأمون و محروس بماناد ان شاء الله
تعالی ... عزیمت ... بدین نوع است
بسم الله الرحمن الرحیم عزمت علیکم ... الطاهر
المطیع بهذا اللوح الشریف یا عباسیل و یا ...
و یا عدنائیل و یا غاسیل و یا ... و یا ربخاسیل ...
... علیکم خطائیل ان اجیبوا دعوتی
وامری و بهولاء الاقوام ...
... الاسم الاعظم ...
... و توحیدکم و ... بارک الله فیکم
وعلیکم العجل العجل الساعة الساعة الوحا الوحا
واین عزیمت را ۱۷ نوبت بعد ها اسم اعظم باید خواند
که در مرکز لوح است و اگر ... خواندن عزیمت موقوف
موقوف ... کرد ... نوعی که
از بعضی از فواید ... اما باید که عدد
از قواعد مقرره بیرون نباشد مثل ... لوح یا عدد
مرکز لوح ... ۹۹ نوبت یا ... ۵۹ نام
حضرت باری تعالی یا عدد اسم متضمن معنی ...
... عدد حروف غالب ... ۱۲۰ است ...

و اما اگر عزیمت تسخیر و طلسمات باشد عدد آن عزیمت
بدین نوع است که ذکر کرده میشود و استخراج جمله ...
و اعوان هم دخلی نماند و آن بدین نوع است که مثلا
لوح اول که کلام الله مجید است و در مرکز آن نهاده
... است هنگامی که لوح نگاشته
باشد بعدد ۹۹ نوبت این عزیمت است باید خواند
که بعد از این ذکر میشود و لوح بدین نوع باید نگاشت
که ... لوح ... نوعی که مقرر است
و در ظهر این لوح عدد حروف الف ...
دارد چنانکه عدد مرکز آن لوح ۱۱۲ باشد و این عدد
الف ملفوظی است و باقی الواح تمام ...
و در این باب هم ... لوحی نگاشته میشود
و عزیمت ... میشود تا بر طالب ...
نماند و باید دانست که در این حروف مقطعات ...
مرکب کلامی که جمیع مفاتیح آن سور باشد و خواه
غیر مکرر و خواه ۳ حرفی غیر مکرر که اسمای
سوره آن مرکب ... نوع که ... موفق نماید
یا غیر موفق که عدد ... باشد با قاعده کتاب
حرز جامع کرده ... حروف باشد ...
... خواهد بود و هر که ...
دولت ... آید

شرح این مثلا روز اول تکبیر است و لوح عددی که
در ظهر هر لوح باید نگاشت بدین نوع است و لوحی
اگر دو حرف باشند یا یک حرف مثل [illegible] باید دو حرف [illegible]

و یس و حم است و این جمله حروف [illegible] و [illegible]
است و ترکیب و تکسیر آن بدین نوع باید کرد مثلا
[illegible] چون یک حرف [illegible] مکرر است بدین نوع باید
نگاشت حس و س و حم بدین نوع تکسیر باید کرد
مثل [illegible] باقی دو حرفی معلوم است و یک حرفی بدین
نوع تکسیر باید کرد

[illegible] و لوح عددی مجموع [illegible] که در حروف
الف [illegible] شد که عدد ملفوظ آن حروف [illegible]
اند یا عدد زبر [illegible] که عدد باقی [illegible]
[illegible] ملفوظ باید نهاد [illegible]

تمام کرده شد هر مربعات تکسیر [illegible]
[illegible] باید نهاد [illegible] روز
بدین نوع است که [illegible]

[illegible] روز [illegible] بخوانند ۳

بسم الله الرحمن الرحیم عزمت علیکم و اقسمت
علیکم یا ایها الارواح الموکلون بالالف المکتوب
فی اللوح المحفوظ و اسم [illegible] الموده [illegible]
استمعوا قولی و اسمعوا دعوتی و اطیعوا امری بحق
جمیع الالف المسطور فی التوریة و الانجیل و الزبور
و الفرقان و جمیع الکتب [illegible] المنزل علی جمیع
انبیاء الله علیهم السلام و بحق هذه الاسماء المقطعات
الر و کهیعص و طس و حم و ق و ن [illegible] الله
[illegible] الله بالجنة [illegible] ۹۹
[illegible] بخوانند [illegible] ۱۴ روز [illegible]
[illegible]
[illegible]
۲۱ [illegible]
[illegible]
[illegible]
الا [illegible] المسطور فی التوریة و الانجیل [illegible]

۱۰ الف م

میکوید و دو دوم که نوشت حرف لام است بجای لام
میکوید و دو دو سیم همچنین بجای لام میم الی اخر الحروف
و فهم بکنید غریب لطیفه دعای عزیمت و مثل این عزیمت
است که صاحب دعوت باید که اسماء عظام الهی
بقاعده که حضرت اسد الله ۲ حروف مقطعه ترکیب
میخوانده اند بخوانند بکار ببرد چنانچه میخوانند که نحو
الر و کهیعص و طس و حم و ق و ن و این ترکیب مجموع
۲۸ حرف است بلا تکرار و حروف مختلفه است و اگر
کسی همین اسما را بقاعده و ترکیب بخواند و حاجات نمود
مستجاب است مدیم شرح الواح اشراف کواکب که از پیش
بیانی بدان شده بود و تفصیل آن اولی است تا
طالب مستجاب از آن فایده یابد و منظور یابد بقای خیره
تا غیره وکند باید دانست که خاتم کواکب را مدد نوع
مقرر داشته اند علمای مشارقه ۳ در ۳ را بقمر دا
ده اند و ۴ در ۴ را بعطارد و ۵ در ۵ را بزهره
و ۶ در ۶ را بشمس و ۷ در ۷ را بمریخ و ۸ در ۸
را بمشتری و ۹ در ۹ را بزحل و در شرف هر
کواکب و شرف در اس است علی اقوال عامل را
در جمیع سعادات بکی از این دو قاعده عمل باید کرد
چنانچه در شرف هر کوکب آن حروف مفتاح سوره که
قبل از این ذکر کرده شد بدید هر کوکبی همان عمل

بنوعی که بشرایط موقوف دارد و تکسیر کند و در طالع
سعد یکی که باشد باشد که بسیار مشکور مباشد آن
دو حرفی را که مرتبت را معتبر است بعمل او در ورد
با مبخو اعدیتا و بیتا استعمالا الا انچه سلاحیت
این مختصر دارد گفته میشود و مجربات الابد باید
سوخت که مستقیم بعضی نحایا است و باید دانست
که کواکب سعد را بانا یم مسعود داده اند و مناسب
تمام دارد و در این نکته دقیق است چه عمل برای هر کسی
باشد در نیکوئی و سعادت حال یا برای نفس خود
ملاحظه باید کرد که بکدام اقلیم متعلق است و کدام
کوکب را و مناسبت هست و در آن مناسبت عمل باید کرد
تا اظهار اتم شود و در بعضی اعمال اهد واین قصه را در هر
امری باید مرعی داشت و الواح عددی را اگر عکس
موقوف نسازند مگر سعد شود که در مربع فرد
عوده می شود بیرون باید اورد شرط چند را سهلها
است که اولا اگر عدد عین وفق قابل طرح باشد نخست
باید کرد مثلا لوحی ۳ در ۳ یا ۰ در ۰ باکثر آنانها
با بیشتر از آنها موقوف کرده شده باشد عدد وضع
منطقی همان بوده باشد چه اصناف برخا بود از آن
لوح قابل آن نیست که استخراج اسم ملک از آن قوانی نمود
زیرا که در شکل ده بهر عدد سمی ۰ عدد طرح مشا کم

حجت ایشان که باقی عدد بحروف بندو بر نحو فعل صانع
کرده بخوانند و این عمل منیر میشود ما نامی که بعلامه
معروف ه شوده باشد پس بعد تقدیر عدد
نقیض اضافه میباید کرد که آن عدد تمام شاید
کنز ۳۶ باشد و بخصوص آنکه عدد مضروب فنا می ابرهیم
که ۶ است با عدد موسی که ۲ است هم اضافه میباید کرد
۲ عدد اضافه بوده باشد و این قاعده است که در کتاب
دور نامه معرفت شده اند با آنکه معین عدد ... شده
ضرب باید کرد که حاصل الضرب را اضافه عدد خانه
اول کنند و اد ازان نصف کنند تا اضافه کنند و
۲۲ است علی ای الحال عدد با اضافه میباید بود و
قاعده ایست که بود و میشود و این اشرف نوع
زیرا که در این دو عجز نه ایست ... هرچند ایم که کوم
دل میگوید بگوید بوشنید اما چون خود باشد
اورسی بعمل ارباب ریاضت باد اما العبد
وادم که اگر که این نوع معینه کرد که کرده ست
شود قصر بر بفاعده فراموش نکند سعی اضافه نماید
و تشویش انکار دارد معتبر است و نادانست بجا نماند
که حیران دو جهان حاصل کند و پای از اندازه بحدی که
مردان مفرد پرسند بیرون نهند تا مراد برسد و اگر
را ... باشد که با غیابی ... بحضرت کسی

کرچون

که طرف بهار شکل زرد و انعقاد آن بسان سرپنجه با
و کل بود و دیده طوف فهم که جان منزلی بدیده بود
سرو بخ دمخانی کرد و نطفه طواف است که بهار د
ملاحظه کند و یا حین آسوب بر نکند زیرا که مخ
دوران عقل است با اضافه آن صفحه ملاحظه کرد دیدکه
تخم هرچند بهار عید در رحت می بید تخم عزیزی
ایمان شاخ دانی بشکند همه بنوع او را فریب داده اند تا
باغ پیوند کرده و در باغ جهان بود که بسکه اصلاح بکو
معنی حکایتی آنان باغ نشود هرجای اکر موسم میوه
میوه جو بدان ابد و این جهان بواسطه عابد بحر
و صفند عیبی باکو بنای طالب عاشق صادق از ایخ
ارشد اشیای صحن میوه های این باغ همه رسیده
و باغبان این باغ در بند آنکه مضمون حضرت نشانده که
بلی از نوع تحت و کسی بصرف نماید ملکیا ولی الیه که
تماشای باز فانع است عنکبوتی که بر بهلی بر کشید
این علم نسبی مشکل است غرض از دانستن آن علم است
که این که صاحب معرض شود مرا که بهر بند و بیک
شوهر حیث روحانیان شود تا کار با عجاکشد که
روحانیات قتل نکنند و اکر مهلک شود حالا بدانکه
بیانکی در این خیال بدم نهاده اند در سفیم اول بنا
عزیز که بکار نداشته اند با نماینده اند و عزیز نام کل ...

حیثیتی کی حاصل نکرده اند بلکه بسیار پریشان شده اند
چه جای آنکه بمیوه رسیده باشند یا از آن میوه چشیده
باشند و استادان این فن ناجایز هرچند کتب و رسایل
ساخته اند حقیقت حال آنچه بوده ذکر نکرده اند و
کلید قفل نهاده اند و این در را مقفل گذاشته اند
و دریغ داشته اند که مبادا نا اهل را فرصت دست باز
کردن شود و ولی در آغاز کرده هلاک خود شود
این فقیر چون مدتی در این علم مساعی بلیغ نموده و ریاضت
کشیده و منت‌های خود کرده تا آنکه حق تعالی علیم است که
اطلاع یافتم و از آن دستگیری بود به خود مشغول شدم
و فهم خود و بیوفایی چند از این علم یافتم و از دست
دوستان بعضی را از تحصیل این علم رسیده و ایشان
ایمن بودند که مرهم [illegible] سوده و رای
هر کسی بهر جزوی بسوی عمل [illegible] اکنون چون
[illegible] رسید که بعد از مدت [illegible] چند [illegible]
[illegible] خواست کرده [illegible] از آن
فایده یابد [illegible] علی چند یاد کرد
و [illegible] اکنون در [illegible]
کرده تا فراموش نکند و چون بر این اسرار مطلع شود
و [illegible] کرده خود [illegible] نماید [illegible]
حاصل این علم است [illegible] والسلام

علی من اتبع الهدی چون شرایط عمل از پیش گذشته
از ادای آن ناگزیر است [illegible] لوحی می‌نگارند
و عزیمتی استخراج می‌باید کرد و این نوع که گفته
می‌شود مثلا لوح [illegible] نظم طبعی موافق بود
بدین نوع عزیمتی مرتب گردد
[illegible] لوح [illegible]
[illegible] عدد [illegible]
[illegible] اضافه کردیم [illegible]
[illegible] ماند بحرف [illegible]
[illegible] اضافه کردیم [illegible] شد [illegible]
[illegible] اضافه [illegible] کردیم
آنگاه [illegible] گفته اند فاما استخراج اسما [illegible]
[illegible] یکی خانه [illegible] کردیم [illegible] باشد [illegible] بود چون
اضافه کردیم [illegible] شد [illegible] طرح کردیم باقی ۲۲۲
شد چون بحرف [illegible] شد [illegible] اضافه
کردیم [illegible] شد دیگر خانه [illegible] اگر [illegible]
بود چون اضافه کردیم [illegible] شد طرح کردیم ۲۲۲
باقی ماند بحرف بردیم [illegible] شد چون [illegible] اضافه
کردیم [illegible] شد دیگر خانه [illegible] کرد [illegible]
[illegible] اضافه کردیم [illegible] شد [illegible] طرح کردیم [illegible]
ماند بحرف بردیم [illegible] شد چون [illegible] اضافه

کردیم تا باشد دیگر عدد این لوح کردیم که
خانه اول است و خانه که عدد لفظ در وسط و
عدد و حرف جمع کردیم شد اضافه کردیم
طرح کردیم باقی ماند چون بحرف
شد چون اینها اضافه کردیم تا باشد
دیگر لوح کردیم و است اضافه
کردیم شد طرح کردیم باقی ماند
بحرف شد چون اینها اضافه کردیم
تا باشد دیگر ساختن لوح کردیم
اضافه کردیم شد طرح کردیم باقی
ماند چون بحرف شد پس اینها اضافه
کردیم تا باشد و این ملک عظیم است و مقصود
این عمل جائی که عدد قابل لوح هست اضافه ممکن
دانسته است تا معتبر است که چون اضافه کرده
از اول تا آخر بوده باشد و اگر از اول قابل لوح نیست
اصلا اضافه حاجت نیست از اول تا آخر و آن حاجت
اگر لوحی بکار رود که عدد و مقصود در آن و
مثلا کرده بخانه اول آن لوح تا فوق عددی
بوده باشد اکنون اندیم بر بنای لوح و اسم عوان
و اسم اعظم و این دو را در هیچ لوحی و در هیچ عمل کسی باید
انکه و این فقیر در این مختصر باید تکرار این لوح

فاذا

خانه مرکز وسط و عدد آن چهار خانه باید که رشت کم
خدمت و مطابق اسمی با چند اسم تا اسمای
الهی باید آورد که جمع عدد مربع مذکور
عدد و فوایب اما آن عدد مخرج اسمی از اسمای
ملایک بود و این عدد مخرج اسمی با چند اسم
تا اسمای الهی و مطابق عدد مربع مرکز
مذکور و اسم مهتاب و مادی است و این اسم اعظم
این لوح است و خانه دیگر که واسطه باشد
اسم عون است با اضافه از خارج سطوح تا
در لوح که عدد اضافه شده باشد با اینها
داخل اسم ملایک شده باشد و اگر اضافه حل شده
باشد در این اسما هم داخل باید که عدد
است طرح کنند و باقی بحرف مثلا خانه
مادر اول این لوح است چون اضا
کردیم شد چون که عدد است طرح
باقی ماند چون بحرف شد پس اضافه
کردیم شد ماند تا
نمودن این لوح بقاعده کلیه عزالم سایر
حواله بر تفسیر با کلام شود و حواله جستن
نکته دقیق در این دستور که از عدد و
اگر تا شد طرح باید که تا ماند حق عدد

با کمتر از ده خانه اگر چهار است آتشی است و اگر ۲ مائی و
اگر ۳ هوائی و اگر ... ترابی نامیم واجعل اللوح عن تحتی
هذا العدد دیگر به طرح باید کرد و آنچه عاید ۲ است
با کمتر اگر ۲ است حیوانی باشد و اگر ۳ است نباتی
و اگر ... است معدنی ثم نجعل هذا الرموز بوجه
ما دفعناهم اجمع بخواص مربعات نورانی و ظلمانی
و کثرات خطات ... در خاطر فاتر ... الخطر
تفکر و تدبر نوشته شد و بعد از این شروع در بعضی
الواح ... والله اعلم بحقایق الامور بدان اعزک
که هرگاه که در اول ماهی که ... رمضان که ... شد
کسی اراده دعوت نورانی کند باید که چند شرط ...
باید و بعد از آن شروع کند الاعداد ... ۱۴ ...
قبل از شروع در خواندن عزایم لوحی ... که آن
لوح مسمی باسم ... نقش نموده باشد
و عدد ... اشیاء ... زیرا که ...
... الهی ... اهل ...
تا روح ... ایشان ... باشد ...
و ضروری ... واقع شود ... اول ...
مظهر ... حضرت خاتم النبیین و سید المرسلین
محمد رسول الله ... لوحی باسم شریف
...

۲
۲۶۳
۱۲ ۲۰۱

... صلوات ... حضرت ... باسم محمد
... کند ... قطب ...
صلوات ... ۱۶۳ ...
... لوحی ... طیب تقی
حضرت ... تعالی ... و امام المتقین ...
علی ابن ابی طالب موفق شاید ... باسم علیا
حضرت ... الزهرا ...
اسم علیا حضرت ... فاطمة الزهرا ...
شده که حضرت امیرالمؤمنین علی کرم الله وجهه فرموده
اگر ... حرارت کنند ...
از ... فاطمه نام کرده ...
... لوحی باسم ...
موفق ... حضرت ...
... الواح ...
...
...
...
...
...
...

پس درین جدول بعدد بدوح صلوات مشغول باید
کرد هر روز ۵۰۰ نوبت صلوات بر روح مطهر
حضرت رسالتپناه فرستد [illegible] اند وح ان
حضرت و ائمه معصومین طلب [illegible] نعمت [illegible]
صاحب الامر [illegible] نخواهد که مستجاب است انشاء الله [illegible]
دیگر بدانکه مزیت حروف نورانی که فواتح ۲۰
سور [illegible] نوع اخیرها متعلق است [illegible]
[illegible] اسما [illegible] که کامل
النورانیت قاعده دعوت درین باب [illegible]
[illegible] صلاح وقت دارد [illegible]
[illegible] لوح [illegible]
[illegible] دعوت [illegible]
دیگر کانات دعوت [illegible]
الله است [illegible] قاعده دعوت
اسماء الله که مجمع مرکب [illegible] حروف [illegible]

حاجت تعریف [illegible] بوی خویش نامه [illegible]
نامه [illegible] تا لوح روز [illegible] کر باسم حضرت
رسالتپناه محمد [illegible] موقوف [illegible]
[illegible]
[illegible] عدد [illegible]
[illegible] والله ولی التوفیق

بالنبوة والبينات مفتاح هر اسم حروف بسيند جمله حروف
٣ کانه ودر این دعوت فعله مقرر است آن بحر
تعبه فتوحات وحیات ومثل ذلک ، وسبع تحفه
مضاف کلی سر عدد ٣ کنیزه این حمله تسخیر بنات
است ومدت این ایام دعوت ٣ ماه متعاقب که
سه ماه رجب وشعبان ورمضان بوده باشد شرط
آنکه روزه صایم واکل حلال از غیر حیوانی وبر دوام
خلوت ولباس طاهر وعزلت وآنکه در این ٣ ماه
متوجه ٢٢ دونی کرنا بالله نور است متعرب
باشد واین شرط کلیست ودر این ٣ ماه هر روزه
باوراد واذکار مشغول ودر اوقات قرآن مشغول
بوده ودر شب اجتماع عظمانا بقاعدۀ که بعد از
ظاهر شود با بخواند ودر این ٣ شب ابا نور
هر شب متعلق بان مداومت باید کرد وان شبها
ذکر کند تا فیض النور است بود که لا اله الا الله
مشغول باید بود ومجموع این اسماء ١٢٣ کانه
٢٩ نفت کان عدد منازل قمر است باید خوش
ودر این ٣ ماه متعاقب هم چنین باید که تنها
بود این ذکر ناصل و نهای تا فیض النور ذکر
لا اله الا الله ... وشعور تا سوختن تن
عبر ... لبن لسان وغیره تا روحانیات

٣ باسم ٤

اجابت

اجابت نماید اکنون تفصیل حروف که بیان کنیم و
قاعده خواندن آن بدانکه اسماء الله تعالی که منسوخ
که عدد مقرر شده اند تا ما این عدد که است
که ذکر کرده میشود مثلا در وفاء لهاء که بحرف
الف متعلق است واسم الله در آن ذکر میباید کرد
اینست که اول وحی بکار نبود فوق مقرر عدد با اسم الله
عمل کرده شلوح موفق بار بنده بهمان عدد بالله
ذکر اسم الله را تلاوت کند وعدد این است ا احاد
ب عشرات ي مات ٥ الوف بانکه حرف احاد
در عمل احاد یکیست عدد مرتبه عشرات ١٠ است
ودر مرتبه مات ٠٠ ودر مرتبه الوف الوان
اسم شریف الله الف که حرف اول است در مرتبه
احاد واقع است که یک باشد ولام که حرف ٢ است
حرف عشرات است که در مرتبه عشرات واقع است ٣٠
میشود ولام ٣ هم ذو عشرات است که در مرتبه
مات واقع است ... حرف ها جدول ... حرف ٤
که هاء است حرف احاد است که در مرتبه الوف واقع
پس ٥ خواهد بود وحرف رابع که هاء است حرف
احاد است وهرین تقدیر جمل اسم الله این باشد
٣٠ بدین ترتیب احاد ١ عشرات ٣ مات
الوف ... شریف الله که اسم ذات است ...

ولماه تاسع اول و مهمین باید نمود و لوح عددی باید نگاشت و از لوح عددش عزیمت بقاعده که در پیش ذکر شد بیرون باید آورد بعدد آنکه اسم را عدد خوانده باشد ۹۹ نوبت عزیمت را بخواند و قسم العزیمه در این دعوت همین بسم الله است و چون قاعده لوح نگاشتن و استخراج اسما از لوح عددی ازین پیش گذشت تکرار آن احتیاج نیست دیگر قاعده دعوت وسط و آن قاعده چنان است که در بیت ۱۲ از روز کر قمر را بالوهیت متوجه عزیمت شود و در بعد از اول لوح عددی با الله موفق سازد چنانچه الله در سر کنار لوح باید تمام کند و عدد خواندنش آنست که جمل اسم الله کران ۶۶ است در حرف اسم الله که ۱۲ است ضرب کند و حاصل الضرب عدد خواندن باشد و عزیمت بقاعده مقرره که از لوح بیرون آورده ۶۶ نوبت بخواند بعد از آنکه اسم الله را ذکر کرده باشد و قسم عزیمت همین است و لوح مقرر شده دیگر دعوت صغیر و آن چنانست که لوح بکار نکند بلکه لوح و حرف بسم الله باشد که ۱۹ است و عزیمت بن بیرون آورد و عزیمت با اسم نوبت بخواند بعد از آنکه ۱۹ نوبت اسم الله ذکر کرده باشد در هر دعوتی بخور میباید

وصوم میباید تا آنکه هر دعوت وسط و صغیر اینکه از حوالی جمالی بطرف سوره درون افطار مکحل موافق روز نها در هر دعوت اسمائی که مقرر است بهمان عدد های مقرره کند دعوت ثلاثه را ذکر نمیباید بخواند و اول جمیع آن میباید شناخت اسمای مذکوره نیست روز نا بنا اسم الله عدد کبیر ۱۰۸ عدد وسط ۲۴۴ عدد صغیر ۱۹ روز دوم لطیف ۱۲۹ روز سیم ملک ۹۰ روز چهارم صمد یا حی ۱۸ روز پنجم یا رحیم ۲۵۸ روز ششم کریم ۲۷۰ روز هفتم هادی ۲۰ روز هشتم نور ۲۵۶ این قاعده آنست که حضرت امیرالمؤمنین اختیار فرموده بود روز نهم عالی ۱۴۱ روز دهم ملک ۹۰ روز یازدهم سمیع ۱۸۰ روز دوازدهم حاکم ۶۹ روز سیزدهم قیوم ۱۵۶ روز چهاردهم نافع ۲۰۱ و الوام گفته که در دعوت مقرر نکرده شد از آن که روزانه جمعه موضوع نگاشته شد و باقی به عامل طالع است

عدد مرتفع ماهی بکلی راحت مصیبت نوع باید نجاست شد
دعوت کرد بلی داشته باشد فاما قانون منابع عدد هر آ
زیرا که کتبا اشرف مرکبات شوخ شود که این عزیمت از
قبل ذکر عزایمات ... اکنون لوح چند
درج و مفرده نورانی و عددیات ... او مثل
که ... صاحب ... ظاهر شود ... حروف
بدین ... عدد ... الف
لوح تکسیر ... این است و روز دوم حرف لا
تکسیر کرده در لوح تکسیر ... که بعد از حرف
الف ... شده و در لوح عدد لام ...
واقع شده که ... لوح عدد حرف لام است و مخرج
عدد لام این است که ... الواح ...

... تکسیر کرده ... که
... حرف لام عمل نماید ... دیگر حرف

دیگر

و بعد ... صاحب ... این انموذج ... مثلا
حرف ... را عدد بلا ... تکسیر کند که ...
ندارد و حرف ... و ... و ... که ...
... لوح عددی ... که ...
تکسیر ... بدین مثال که در حرف ... شد
و باقی حروف ... اما ... اشکال ...
این ... ظاهر ...
درآورده ام و ... بعضی اسرار کشیده ام
دیگر ... صاحب ... باد که
رموزات را از ... تا اهل ... دانند ... تا
... متوجه این کار شود که زبان ...
اکنون ... قبل ذکر اشراف کواکب و الواح ...
گذشته ... الله تعالی ... شود ...
که ... لوح تکسیر کند و ...
لوح وفق ... انواع ...

ح

١٧٥٩
وفقه

٢٩	٢١٨١	١٣٢	٧١	٩٣	١٩١	٨٣	٢	٢١٥	٣٥
٢٢٥	٢٠٥	١٩٩	١٩٠	١٣٦	١٣٥	١٥٨	١١٣	٥٠	٢٠٨
١٣٩	٩٣	١٩٣	١٣٩	٢١٩	٢٢	١٣٣	١٩٠	١٢٢	٣
١٠٧	١٩٦	١٣٣	٢١٣	١٣٨	٢٠٢	٢١٩	١٣٣	١٥٩	١٢٣
١٩٣	١٣٢	٢١٣	١٣٩	١٢	١٨٠	٣٩	٢٢١	٣١	١٩١
١٣	٢	١٩٠	٨	٩٥	١٥٧	٩٩	١٥٥	٢٢٢	١٣٣
٥٩	١٢	٢٢٣	٢٠٣	١٢٨	٦٣	١٥١	٢٠٢	٣٣	١١٩
١٢٥	١٩٣	٢١	٢٢٣	١٩١	١٥٣	٢١١	١٣٨	١٩٢	١٢٤
٢٠٣	١٩	٩٢	١٢٢	٢٢٣	٢٠٩	١٣١	١٩٩	١٨٥	١٥٤
٢١٢	١٥٢	١٦٩	١٢٥	١٣	١٣٢	١١٧	٢٣	١٩٨	٢٢

[illegible]

نه المص الر لر كهيعص طه طسم طس يس ص حم حمعسق ق ن لا

المص الر من كهيعص ق ن الم طه طسم طس يس حم حمعسق

الر الم طسم ق ن حمعسق حم الم كهيعص يس ص حم

لر كهيعص ق ن حمعسق ل حم الم طسم طس يس

كهيعص ن حمعسق حم يس ص الر ن المص نه طه طسم

ق ن حمعسق حم يس طه طسم كهيعص ص الر المص الم

طسم الم المص ن ص طس يس حم حمعسق ن كهيعص

يس ص طسم طه الم المص الر ص حم حمعسق ق ن كهيعص الر

ص حم طه يس كهيعص الم حم حمعسق طه طسم الم الر

حمعسق حم طس يس طه طسم الم ق ن كهيعص ص الر

ح نوت؟

[illegible]

بلدنا بلد الله كه شرف ناس شرف نكل كوكب در
است وبلنا اسم كه حضرت اكنه تجلي اسكان
سفر بجانب خرابست ق در معدلا الله والكثير
معتدل الله عمنيا بينكرد ر منجر عوده شد وحتد
المنكر بعد از ان عوده سنجد الله الموفق والمعين

اکنون بعامل صاحب وقوف ظاهر است که اگر بقاعده سابق
عمل میکند لوح همین است که بقاعده مغاربه ۳ در ۳
نیز حاصل میشوند تا ۹ در ۹ نظر بهم وعده ۱۰ در ۱۰
هیچ خلافی نیست باید که قدر این لوح ۱۰ در ۱۰ بلغ کرد
معتدل الذو است وکثرت عدد ما و داخل است و این لوح
بی که با استمرار مکرر در هیچ کتاب بنا و دیده بداد ابدالله
الافکر تعقل از خواص موعوده میشود که با عجاز مش کرده
دخلی ندارد اولا اینچو که الحق ولله الملک ما انکر
ایم بعکر دارد و هم نظر اگر در نفس خویش مرتبا
ما میشود که عدد هم و قاطع است بین طرفین
قول اللوح فی ولد آدم ذکر. هرگاه که کسی
لوحی بنگارد که اسم مذکور و باطراف لوح بجای عدد آنها
نبشتی بندد و از جمله یکی آنست که اگر این لوح بر کاغذ
سرخ بکشد جهت درد کوش و درد چشم بسیار مفید است

و سوره ... | این است
اللهم اجعلنی | من الفرجین
بما الهمتنی لله | من فضله
تا مرجع ... | کسی و سهر ...
و اسم باسط | سو ... و
بطالعی حروف | ... همان لوح

بنگارد و بکیرد ... و در ... سحر لوح باشد هر کسی که مسلک

دارند

داشته باشد و کار او بهم ساعت ۹ از روز ۹ ماه یا ۱۸ یا ۲۰
نادر شرطی که قمر و قوت و محو حال باشد و منحوس نباشد
و در طریق و عقرب نباشد هر که این لوح را در بذور
بفعد بخل و نشود و خواب پریشان نه بیند لیکن باید که
هر روز نیلد روزها که ذکر کرده شد در ساعت ۹
از روز بنویسد و ذکر اسم الباسط را که در روز جمعه
هنگامی که ساعت اول روز باشد ۷۲ نوبت بخواند
جهت دفع تنگی و نقص خاطر بسیار مفید است و یکی از
اسمای عظام که ذکر خواهد شد خواص بسیار است و
جهت هر خاصیت اگر کسی بخواند و تکسیر کند تا خود داند بسیار
بسیار نکوست اول جهت گرسنگی اسم [illegible] و [illegible] باید بخواند
که دفع گرسنگی بکند و نفس که قدرت داشته باشد
باید بخواند و اگر بقواعد مقرره که ذکر حساب بیرون
باشد بخواند عالیا بهتر است و اگر کسی ترس و وحشت
هم انان اعلاست دیگر جهت هدایت و رشد اسم [illegible]
رشید بخواند بهمان قاعده که دانست و اسم بیرون که کرده
شد بسیار مفید است اما با رابطه مذکوره دیگر جهت
دفع فقر اسم [illegible] و [illegible] بسیار مفید است دیگر
جهت [illegible] اسم [illegible] و [illegible] بهمان قاعده
اگر [illegible] که این [illegible] بعمل آورد که فایده بسیار مفید
دیگر جهت دفع [illegible] و [illegible] اسم [illegible] و [illegible]

ودیگر نایبه بنا بر سعد و محرسته دیگر بجهت دفع قبض
و بستگی کارها اسم شهید و ... بعمل آورند و دیگر بجهت
محبت و وداد اسم ودود ... بعمل آورند و دیگر بجهت غلبه
واعدا اسم علیم و ... بعمل آورند و دیگر بجهت ثبات
وصبر و قهر کار اسم ... بعمل آورند و مقصود از
عمل آنست که بهر نوع که تواند تکمیل اسمای مذکوره سما
و وفق بکار برد و عدد متن مرتب دارد که در خواندن
مقصود زیاده و کم نخوانند و نخود و نسوزانند و مقصد
بنا بر غایت مناسب بوده باشد اگر بطریق سعد بنا
نهاده است بهمه حال در دو نخوب و بنا غایت ...
و طالع سعد و نحو حالی بوز عمل نا ینکر تا اثر آن
ظاهر شود و این بغیر عملی نا الیاری عامل صاحب وقوف
پوشیده نخواهد بود که در تعیین ساعت و چه طالع و چه نظر
و لا است اگر بتفصیل آن شروع رود از مقصود باز ماند
و این مختصر گنجایش آن ندارد و حالیا شرحی که از بیان چند
بود و تفصیل آن هم گذشت اکنون شروع در لوح ... ده
کنیم که وعده کرده شد و صورت مقطعات با اسمای الهی که از
آن حروف مع بنات مرکبست و شرحش از پیش گذشته ولی
بحروف باکر مفتاح ... الله الرحمن الرحیم است ... اسمای
الهی و اهل است ... بسم الله الرحمن الرحیم ...
... کرد ...

دانی

رابع در حروف نورانیت و مقدار حروف ناطق شده
تا آن فاتحه بسم الله الرحمن الرحیم که فاتحه کلام حق تعالی
حالی با شده و صورت لوح این است

نعی حاکم سمیع لطیف قادر بود الله نافع ملک کریم رحیم سمیع ...

بدانکه مفتاح این جاپایده اسم جبار ده حرف نورانیت ده
الفیت اسم ... ا ل م ص ر ... ع ط س ح ق ن بنات
حروف ... آن است ... عدد حروف ...

و از حروف سه گانه ... اسم ...

حروف ... دیگر و خواص کتابت حروف نورانی

ذکر کرده میشود که هر گاه عامل صاحب خوف را

دعوت بدین حروف داشته باشد بعد از فراغ ...

ذکر این حروف ایام ... و ... الواح کردن ...

که ... بالنورانیت ... باشد ...

این حروف نورانی ... اولیاء ...

النورانیت هر ... صفحه از حروف نورانی کتابت

کند بقاعده تکسیر جامع چنانچه ... روز ... صفحه

کتابت کرده میشود ... روز ...

شده صفحه اول و دوم و سیوم ... و باقی تا سطر

عامل صاحب وقوف ... خواهد بود

[illegible]

[illegible]

و از صفحه سیم تا ... کرده ... عامل

صاحب خوف ظاهرست و انچه ... هویداست ...

دوم حروف لام است و ... صفحه باید کتابت چنانچه

صفحه اول ... که حرف لام است سطر اول

و دوم و ... و تا چهار ... سطر ... عامل ظاهر

[illegible]

و از صفحه دوم ... که حرف لام ... سطر اول

... و دوم و سوم ... و تا چهار سطر عامل ظاهر

[illegible]

و هم چنین ... تا ... صفحه ...

ظاهر شد کتابت باید کرد چنانچه ... که ...

کامل النورانیت ... صفحه کتابت شده باشد و ...

این کتاب ... که ... صوم

خلوت و فکر ... تا ...

وقت کتابت ... باشد ...

مشتری ... عزیمت ...

و بعد از تکرار این صفحه تمام شد حرف صدر صفحه بر داشته
زمامی سازد و تکسیر کند بقاعده صفحه تا سطر اول باز آید
بعد از آن از صفحه دوم بر آن صدر بر داشته زمامی سازد
و صفحه دیگر تکسیر کند هم چنین تکسیر میکند تا صفحه رسد که
صدرش تمام صفحه اول بود و این تکسیر را اساس اکسیر
اعظم خواند و محفوظ و مخزون است و غیر از [illegible] ماه بعد
ماه اول بعد ۴۰ روز از اسما النورانی تکسیر میباید کرد و اگر
هم چنین هر روز ۲۰ صفحه از آن تکسیر کند ممکن نیست زیرا که هم
توان ساختن الا آنکه ده صفحه [illegible] شهر رجب تا اول خوف
میباید بود [illegible] خلوت میباید کرد تا تمام شد
ماه [illegible] ۹۹ روز تا [illegible] می ماند [illegible]
کرده [illegible] ماه در شبهای [illegible] که [illegible] تا بدالنور
[illegible] و [illegible] بباشد زیرا که ملا [illegible]
[illegible] شرایط عمل کرده باشد در عملی انا ما
که خواهد که تصرف کند بآسهل وجهی تواند کرد از برای
اکثر عامل [illegible] حروف [illegible]
[illegible] استخراج عزیمت بدین نوع است که مثلا
[illegible] کرد که کاتب حرف الف میکند و در این صفحه
کاتب اسم الله اکرم ما علی [illegible] حرف الف را
بسط کنند [illegible] که مرقوم میکرده [illegible]
استخراج کنند و بعد از آن او را دعوت کند بدین طریق

صفحه اول از صفحات هر روزه که کاتب میکند و ابتدا
اسمی چند از اسمای الهی که از صفحات کاتب هر روزه بیرون
میکشد باید که ملاحظه کند مثلا که در روز اول که کاتب
صفحه چند اسم از اسمای الهی بدان صفحات بیرون کرد
و آن اسما بعد جمل چند است بهمان عدد مجموع این اسما
در همان روز بخواند و هنگام عزیمت خواندن باید که
آن اسما را [illegible] عزیمت سازد خاصه آنکه افطار بعد
حلال کند و با مردم مخلط باشد و از خلوت بیرون باید
مگر بوقت ضرورت [illegible] اگر [illegible] روز
رجب که این کتابت کرده [illegible] روز شهر شعبان هم
[illegible] هر روز [illegible] که [illegible] باشد [illegible]
[illegible] کنند [illegible] روز شهر رمضان نیز هم چنین و قاعده
[illegible] بدین نوع است

1	2	3	4	5	6	7	8	9	10	11	12	13	14
ا	ل	م	ص	ر	ك	ه	ى	ع	ط	س	ح	ث	ن
ن	ا	ق	ل	ج	ا	س	ص	ط	ر	ع	ك	ف	ه
ع	ب	ى	ا	ش	ن	ع	ل	ر	ح	ط	ع	ص	س
س	ه	ص	ن	ا	ى	ط	ا	ج	ك	ر	ف	ب	ع
ع	س	ب	ه	ن	ص	ر	ب	ك	ا	ح	ى		ط
ص	ع		س	ى	ل	ج	ه	ا	ن	ك	ص	ب	ى
ر	ط	ب	ع	ص	ا	ك	س	ق	ى	ا	ل	ه	ح
ج	ر	ه	ط	ب	ب	ر	ع	ى	ص	ق	ا	س	ك
ك	ج	س	ر	ا	ه	ن	ض	ص	ا	ى	ب	خ	ا
ا	ك	ع	ج	ن	س	ى	ر	ل		ص	ه	ط	ق
ق	ا	ص	=	ه	ع	ص	ح	ا	ل	ل	ب	ر	ى
ى	ق	ص	ا	س	ط	ب	ك	ى	ه	ا	ع	ح	ص
ص	ف	ج	ن	ع	ر	ا	ا	ه	س	ن	ط	د	ل
ى	ى	ك	ب	ط	ح	ن	ث	س	ح	ه	ر	[illegible]	[illegible]

مى‌بايد اول اين حروف الف مرتبه [illegible] مرتبه ثالث [illegible]
دام قبا جمعا ۱۲ حروفات اح [illegible] دث زائ
عبدشم [illegible] اح دث [illegible] ث ۱۸
[illegible]
[illegible] دبراين حروفات را شماره كند واين حروف
۲۹ حرف [illegible] عدد ۲ حرف ۲ مرتبه ضرب
كنند حاصل الضرب را گيرند مثلا ۲۱ در ضرب
كرديم حاصل الضرب اينست ۴۸ واستطاق [illegible]
[illegible] وملكناش اينست [illegible] حيا خيا مال از
انخارج داخل شود وبعضى ايشانكه ۲۱ حرف را مد
۲۹ حرف ضرب بايد كرد كه حاصل الضرب بيرون
بند داخل اضافه كنند واين قاعده الواح بجهت
ولهيت فاما اينهم وعده اينست وقول مضبوطه
بعضى ديگر ايشانند كه عدد داخل آنحاصل الضرب كه
بايد شود كه با في حروف بند واخل اضافه ملت
حروف شانند واينهم قاعده است ما داست بعضى
برآنند كه مثلث حرف جبرئيل است وقاعده كه مصنف
مؤكد الاسرار شا نموده عليحده است غرض كه طرق
مختلف واين امر بسيار است هر كدام كه عمل كند
درست است فاما دربن مختصر قاعده كه دراول در
بسط حروف الف نموده شد عمل بايد كرد وهوا في حروف

در هر حروف بهمين طريق بايد نوشت وعزيمت
چنين بايد خواند كه بسم الله الرحمن الرحيم بحب
يا اسماءيل انت وخدامك شامعا مطيعا القضاء
حوائجى كذا وكذا بحق الكهيعص طس حم ق ن وبحق
الله الاكرم الارحم الاكمل الاعلى بارك الله فيك
وعليك واين عزيمت را ۹۹ مرتبه بايد خواند وهر روز
خواندن عزيمت اينست وهم چنان مقطعات قرآنى
واسمى كه در صحائف يوحى جهره كنايد اسم ملك نقا
كرد ما الف گفته شد از حروف با في لوح استخراج
بايد كرد اما بعضى از شاد انحق مقرر استنباط
كه اسمى كه استخراج كنند انرا با الفاظ متنوعه ذكر بايد
كرد چنانچه اسم فى كه استخراج شده اول از اين باشد
[illegible] ومالبر ۱۰۱ بعكس اول وثانى
حرفات ساقط كنند و [illegible] كوبد وهر
حرف عين ساقط كه هر حرف لحادث با اگر مجرد
نوان خواند مواندش ۱۰۱ واگر خواهد كه بيك
ودو حرف خوانده شود چنين بايد [illegible] بيل با هر
تركيب كه خواهد بشرط آنكه آنرا ترکيب عدد همان حروف
مفرده باشد كه مانده مثلا دربن عمل حرف عين د
اظهار كرده كه جملش اينست ان عدد ۱ را با
كلمه تواند خواند [illegible] واين كلمه هم تواند خواند

بواسیل و باین کلمه هم توان خواسکه انائیل غرض که یکی
از این کلمات اکتفا با یکی نه بلکه جمیع بخوانند و
که عمل چنین کنند و هست حین بالیخ بخوانند که حرمت
علیکم یا ملئکة الله الموکلین بالحرف الالف المسطور
فی الکتب السماویة اجیبوا یا شخاسیل یا اخاسیل
یا تحاسیل یا خاسیل و ممکن است که هر جای شخاسیل
کلمه اجاسیل بگوید تا کلمه دیگر که ساسیل و هم عدد
باشد انتم واعوانکم ساعا مطیعا لفضا
حو بحق کذا او کذا ابجد و کهیعص و طس و حم م
ق و ن و بحق الاسماء العظام الله الاکرم
الاعظم الاکمل الاعلی ادرك الله فیکم و علیکم
اکنون بعد از شرح خواص حروفات نورانی و فواید
تکسیرات و دعوات بیان شروع میرود و در تحقیق خواص
بواقی حروف بتوفیق الملک الوهاب بدانکه ای عزیز
هم چنین که در خواص حروفات نورانی خواص چند
غریب عجیب مشاهده کرده شد در حروفات ظلمانی نیز
بعضی نکات غریبه عجیبه مسطور گشته و نطق انشاء الله
و رمز هر عامل صاحب وقوف یاد کرده باب تا که
اسرار آن لوازم قرب صفا شود و دست نفرد و مکافات
نباشد ای طالب بدانکه هجا بجد و حروفات نورانی
از لا متعلق بکواکب سبعه سیاره بود حروفات ظلمانی

هم باید نوع اسعد واما این حروف [illegible] قسم است قسمی
آن که گفته اند و قسمی آنکه [illegible] و مفصلش تکون
سعد بنوعی است که بنظر میرسد اول حروف نحس [illegible]
خ مشتری ت مریخ د شمس ب زهره ث عطارد
ض قمر [illegible] اما حروف ادنی [illegible] زحل ح
مشتری ظ مریخ ذ شمس [illegible] زهره ث عطارد
قمر [illegible] و مجموع این حروفات نیز هجا بجد حروفات
نورانی را ۳ الوح مربع ۳ عدد ۳ مقرر است
بام [illegible] حروفات را نیز لوح مثلث
۳ عدد ۳ که از امثلث هندسی کوشند مقرر است
و ایام این دعوت نیز ۳ روز [illegible] که قمر ناقص
النور است و عملش تمام بعکس اعمال اول است
حصه [illegible] تملیکات و تسخیرات [illegible]
تکسیر این حروف معلوب [illegible] منصوب و تعریفشان
که موکلان این حروف بند کلمه طلس است چنانکه
در اسماء ملئکه روحانی کلمه آئیل بود و این کلمه
طلس مقلوب شطا است که اشاره بشیطان ذات
افاهم [illegible] که از این معنی کشیم و همین باشد تا
چون در وسط هر کتاب گفته شد که آنچه مقصود است
بواسطه آنکه سعادتش [illegible] فالسنا ان را
سعد که قمر [illegible] خواه کوکب و خواه حروف کواکب [illegible]

مخصوص است و اسماء آنکه نحوستش به سعادت غالب
از منحوس گفته اند پس با آنکه حروفات نورانی را
اکثر در کمال سعادت شد از ایشان گاه هست که اثر
نحوست ظاهر میشود چنانچه در حکم سر کواکب گفته شد
پس حروفات ظلمانی نیز همچنان است که نحوست تمام
میدهند بلکه بعضی نسبت با بعضی دیگر اند نحوست
میرسانند و این اندک ایشان باعث و اندک سعادت
فهم و تفصیل آن بدین نوع است که اثر الا حروفات
که صاحب اند که نحوستی است جهت غلبه را بر اعدا و حصول
خصما و وهم و دشمنان و همه نسبت با بدان و نسبت
محرق را با ایشان و ذلت تا اهلاک و فوات
تا کسان چنانچه از هر خاصیت که گفته شد از حروف
ارکان حروف [illegible] واضح است و خاصیت [illegible] بعضی
[illegible] و این حروفات آنکه [illegible] که عمل [illegible] حیث
المجموع نسبت به زحل باید داد که همچنانچه مربع [illegible]
با حروفات نورانی تمام منسوب [illegible] این
حروفات نیز با مثلثات [illegible] هندسی منسوب
به زحل باشد و اندک سعادت که در این حروفات هست
که نسبت تا خصم بهلاکت میرسانند است که بعضی از
حروفات هجا آنکه مقطعات [illegible] مفاتیح السور است
در این چند حرف که مفاتیح السور اند و این حروف این اسم

[illegible]

[illegible] و بعضی دیگر است که در فاتحه قرآن [illegible]
حروفات این است [illegible] و ایشان اند سعادت
ایشان از آنست فما حروف [illegible] را چون
زحل [illegible] نسبت مریخ باید داد [illegible] باید
[illegible] که صاحب [illegible] خانه است و آن منحوس است
مثلث [illegible] و این حروفات در نحوست اعلا
مرتبه دارد [illegible] مثلث زحل است و عدد
[illegible] مریخ منحوس شود جهت
جنون و [illegible] قاطع و حروف ذال
مفتاح زحمت و رحم و [illegible]
در اصل عدد سبع است که صورت سبع دارد [illegible]
که [illegible] مفتاح بوده باشد [illegible] معلوم است
[illegible] و زحل [illegible] باشد و [illegible]
تا مفتاح [illegible] و فصل و [illegible] است چرا که
که از [illegible] و حروف [illegible] در اصل صورت
[illegible] است و خاصیت فصل [illegible] عدم
[illegible] چنانچه [illegible]
[illegible] عام [illegible]
اصل [illegible] و حروف [illegible] تا مفتاح
[illegible] است که [illegible] و حروف [illegible]
خوارق و [illegible] و حروف [illegible]

حروف نام مفتاح علم است و طالب است و قاعده کلمه ...
حروف نام است که در هر اسمی که بیشتر ... باشد
در سعادت و نحوست حکم را غلبت است والله
اعلم و حکم با آنکه شرط نیست کرده دیگر شود
... بکند ... دیگر کرم فاما اسد ... سیم
که چون این ... خود مشغول عمل ... شود ... طالب
کرا ... این اسرار واقف شوند ارحمه تعالی
الله ... کرده ... اتفاق ... نکنا ... والمعلی
علیهم الواح هر کوکبی ... و بدی از نحل ... در
مثلث جهت نحوست و مربع جهت سعادت هم چنین تا
... قاعده ... و اگر با
اعمال ... عکس چنانچه ... نحل ...
... مثلث جهت نحوست و مربع ... سعادت

والله اعلم بالصواب

تمت المربع ...
تمت الرسالة
الشریفه

بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی خیر خلقه
محمد و آله اجمعین ... بدانکه علم اعداد ... اسم شریف
و اعتبار تمام دارد و ... این ...

با ... باید باشد و آنکه وقت و ساعت نگاه
باید داشت تا از مقصود باز نماند ... والله
و اکنون اسامی ایشان یاد کنیم تا معلوم شود باب
در ... در بعض ... اول
... یاد کنیم نام خود و مادر خود و نام مادر
مطلوب با نام خود ... بحساب ابجد بکیر ...
قسم ا ب ج د ه و ز ح ط ی ک ل م
ن س ع ف ص ق ر ش ت ث خ ذ
ض ظ غ ... واف ... و
در این ... و چون ... باید که
در لوح ... و عمل ... مربع
باید ... ساعت ... بنویسد در ...
آفتاب ... کرد ...
... باشد ... و اگر ...
باشد ... باید که ... ساعت
از ... قمر ... باید ...
... مثلث ...
...
... که گذشت ...
... حساب ... باشد
... بنویسد

باشد بیند نوعی دیگر بیاد آورد
بعد این نامها را حساب کند در
دور گشته و دو هزار و ده

وی فی بدو باخود در مربع دو هزار و دو ایست
نوعی دیگر بنویسد و با جزو
دارد وی طی و عین آسمی و دو
کرد و عدد کلام اسماء دوبی
حسنه نامها دیده شود چنانکه

مطلوب بود بعدد کی که چند مربع از آن بنهم
مربعی کرد و باز نویسد
در سحر بخش چون می خواهد
بکند آنچه در این عدد که چند
حرف موافق حروف از آن
الله بعد که بدین قسم محمد

اسماء بی ملک حمید محمد نام از قسم تا خاتم
بخواند بدین قسم که اللهم یا من صوات الله لا
لا اله الا هو اسماء الملک الحمید از حروف محمد
و این نوع دعوا کند دیگر عمل بخودیم تا عامل
آسان شود طالب ملک و مطلوب از هر دو
مزوج کردیم حروف نامها

وان تیب حروف عدد و میت
حروف بحساب ابجد باید گرفت که چند می شود و تعلق
اسماء الله می رود و مطابق با عمل از اسماء الله مکرر
حروف آن انداختیم عدد مکرر است
وان ملیت اسماء الله است و اگر چند
اسماء الله بهم رسد که حروف موافق حروف نام
هم حرف مثل رب رحمن ملک قدوس مهیمن و
این اسامی را موافق حساب ابجد حروف نام در
رو نکند و بر موافق بیست حرف تحوا انگه موزات و
عدد در مربع نظم طبیعی برکند عدد را که جواهر در
مربع کند منسی بر آنان و مطلع میکند نعما تقی را با
قسم که بدین قسم را او و دو و معرکه آنده آگر باکبر
باشد نماند سرکرده باشد واکر دو نماند یکی بر خانه
تمام کند کرسه نماند یکی بر خانه نهم و نار رها
اول و دوم از حساب اوج مستوان یافت که خانه
اول کدام و دوم کدام و آن
مربع آن است که نمو نوشته شد
دیگری دعوا عذرا اسماء
الهی من کتاب مفاتیح و مغالیق
و هذا مخصوص اربعا و الاتباع
و بیت که هر سمی از اسماء الهی که دعوت کند حروف

سفر وخود وسیط وجواد کرانها باید کرد طالب مذکور
باشد و توکل حق کند که طهارت و تقوی و حلو
همراه داشت بباره و در این باب اغلب ریاضت
بلیغ مفتقر او بنظر لطف یاری تعیین و کرش ملیسا
و عفو جمل علیه و کسی خواهد که اب کار برآورد که
مترتب نکند کمال تقوی و مرحمت باید داشت تا د
رعیت و حاجت اسم معین باشد و اگر کسی چو هیکل
این عمل شرکت باید که اول مجموع قواعد شیخانه
بش تا بنا عمل کند و چون داخل خلوت شود
باید که اوقات اسما تا عشر بخواند و از روح مطهر
انبیاء و رسل خصوص حضرت رسالت پناه و شاه
ولایت و ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین
همت طلب نماید و از کسی که رخصت گرفته باشد
همت خواهد بعد از آن کتش بسم الله این آیات بنگ
بخواند بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین
اللهم صل علی محمد و آل محمد و صل علی جمیع الانبیاء
والمرسلین بعد از آن شروع در آیات کند هو الله
الذی لا اله الا هو عالم الغیب والشهادة هو الرحمن
الرحیم هو الله الذی لا اله الا هو الملک القدوس
السلام المؤمن المهیمن العزیز الجبار المتکبر سبحان
الله عما یشرکون هو الله الخالق البارئ المصور له

الاسماء الحسنی یسبح له ما فی السموات والارض و
هو العزیز الحکیم اللهم افتح لی علی ابواب التحول فی
سوا کل الاسماء بها کل ادعا و بعزتها بضایع
الاسماء یحیی ذاتک و صفاتک یا فتتن یا ذو
یا سوقی یا کافی ستوکلین ارفع الحجاب بین عینی
و او صلنی سوقهما الی موطأ این و تحرم لی
هذه المنا انت الف القادر یا علی کل شیء قدیر
و الا ما سعد بر .... اکنون بدانکه قاعده انکو عمر
دعوات الهی آنست که اگر بدان اسم باده و اسم سازده تا
شود فیها اسم حواصد دعوت کند عدد یا الحق و
عاهر این ایات خط نما نقش ها چنانکه اگر یک اسم دعوت
کند اول بخواند تا بدان اسم را بخواند و مدعا
در حصر بکند تا اگر دو اسم باشد دو بار و اگر سه
باشد سه بار هم چنین تا چند اسم باشد بعدازآن
بعد بجو و علیهم بخواند چنانچه اگر اسم چهار حرف
چهار بار و اگر اسم چهار حرفی باشد هشت بار و اگر
اسم چهار حرفی باشد و دهم ضرب باید بسم چهار
اگر پنج حرفی باشد پنج بار و مقدار بحصر بکند تا شد
در حصر ترکیب اسم تا بعد از آن بخواند
انشاء چون بدان اسم را استدای باید کرد
نحو تعلیم و مطلب بحصر بکند باشد و چون حروف

علم جهاد است چهار نوبت دیگر بخوانند و مطلب
ضمیر کنند اند و چون حروف ملفوظی و مکتوبی
ان یازده است بلیغ طریق ع ی ن ل ا م ی ا م ی
م یازده مرتبه بالمخوانند علم و مدعا در ضمیر
کنند اند و چون نجابت جمل علم صد و پنجاه است
صد و پنجاه مرتبه بالمخوانند باز چون عدد ملفوظی
علم سیصد و دو میشود سیصد و دو بار باید
خواند و عدد علم که صد و پنجاه میشود با عدد
ملفوظی و مکتوبی ضم کردیم چهار صد و پنجاه و دو
این سخن تمه شد دفعه هفتم بعد دنام حروف باید
خواند تا خاصیت نان مضمون به سید و تا عدد جمل
الست که در شباروزی هفت دفعه بخوانند باز دیگر
بعد نماز بامداد مرتبه یکم بعد نماز بامداد دوم
سیم بعد از نماز پیشین دفعه چهارم بعد نماز عصر
دفعه پنجم بعد از نماز شام ششم بعد از نماز خفتن
هفتم بعد از نماز خفتن و ایضا صاحب کتاب مفاتیح
ساحل کند یکبار و اگر یکبار میسر نشود یک هفته
اگر یک هفته فراغ نکند یک روز و اگر چه صد یک
سال هم میسر نشد یک نوبت اسم عظیم علیم
مدعای دینی و دنیوی حاصل است العامل لیعبر
الاشاره

در بیان مثلث هندی سه دریچه

که از یک قسم بیکنند ... و طرح کنند باقی
بسر قسم میکنند دو قسم از آن طرح میکنند و یک قسم از آن
در مثلث میکنند و در این قسم مثلث چون کسری
واقع شود کسر یک باید و هر دو خمود شده هم
... ز و قسیب کرده هم تا د ... ما ساخان
ستود ... حو ص ... ابر شلث
ساه ... است

چون خمسه بیان و دیگر حیلی شد که این ابر الفشنا
بنهم العلاه و اسم شخص و فرزند بعوث در مثلث
کنانند و در ماه کلان نساء دفن کنند و مثلث مربع
نیز نگار باید کنند و عزیمت باید خواند بدین قسم
چند خانه یکی عدد کنانند یکنوبت بگویند یا
ا حطهبال ... بحق لباش ... دمعنا
در ... یکب ...
عدد ...

حاضر دوام میکنند و میگویند یا طعطهیال بحق
بعد و لیس ... جنی فاعده ان لک و دو باید
میصد و عزیمت است یا حطهیال بحق جابر و یا
دسلطهیا ... بحق دعوت یا طعطهیال بحق

نحو جعاش وبا و طلطهیا . الحج جعار طش ...
بار طلطهیا الحج ... شعار شرجی ۲۲۲
وکذا وکذا الهلا العل لشاعر بارك الله مکم و
علیکم ... اگر خواهی بیان دوکس حد الی مکی
این عمل مخصوص عبدالله هلال است طلب ...
... شعار حروف ...
... باب کاغذ مرکب ... مریخ
با اثر زحل مقابل باشد ... مریخ ... خود ...
... در ... باصر و نجم ... و سطر ...
... کنند
... ۲۲۲ ...
... اگر خواهی که ... دشمن ...
خود ... کنی ... کنی ...
... حروف ...
در ساعتی که مقابله باشد میان زحل و مریخ با ...
در ... باشد ... بالکون ... دشمن
... بنویسد ... نام ...
... ترتیب ...
... دیگر ... مذکوره با عدد اسم شخص
جمع کند و طرح کند از عدد مذکور ... و باقی را ... ۳
قسم نموده در مثلث ... کنند که ...
شود

شود ... دیگر کوچک ... خود ... کند در سیاه
بنویسد ... هشت سطر و در ... هر سطر
در ... سطر ... با ظهور آن بنویسد ...
کریم ... آن ... بوم ...
... مقابل ... کند ...
... مقامی که ... کن ... کند اما
... تا کار ... را ... بکند
در بیان مثلث ...

وهذا مثلث ... قسم ... که از ...
باشد ... حروف ...
اسم ... قسم ...
... این حروف ... کشته ...
... تم ...

...
...
...
... نام ...

بیان در هر دو [illegible] بنویسد در روز آدینه و حروف
مزوجات بنویسد و بخور بکند بکند و عود و
[illegible] با اسم شرح و عزیمت را بخواند و درین
[illegible] نامه نشد باب ١ اگر کسی پیش بزرگی
یا امیری یا پادشاهی حاجتی دارد و خواهد که حاجت
روا شود بنویسد [illegible] خاتم [illegible] سعد
کند بکند و [illegible] عزیمت بخواند [illegible]
[illegible] باب ٣ اگر
کسی دشمنی داشته باشد و خواهد که آن دشمن را هلاک
کند یا بیمار شود بنویسد [illegible]
باشد [illegible] ساعت مریخ اگر [illegible]
کند [illegible] و اگر خواهد که بیمار
[illegible] کند از [illegible]
[illegible] دنیا [illegible] خواهد کشید
اگر کسی در حبس باشد و خواهد که او را از حبس
نجات دهد [illegible] آن شخص که در
حبس است [illegible] و اگر ماه [illegible]
باشد [illegible] بنویسد اگر طالع آن شخص [illegible]
باشد [illegible] و اگر آبی باشد [illegible] و اگر خاکی
باشد [illegible] و اگر آتشی [illegible] بنویسد و عزیمت بخواند
و بخور بسوزاند و بگوید [illegible] که این سفال [illegible]

یافته [illegible] ساعت خلاص شود
اگر خواهد که کسی [illegible] محبت کند
[illegible] بنویسد شکل [illegible]
خود [illegible]
[illegible]
[illegible] اگر خواهد که شخصی را [illegible]
[illegible]
خاتم [illegible]
[illegible] باب [illegible]
[illegible] عزیمت بخواند [illegible]
[illegible] و اگر خواهد که خراب شود
آن سفال [illegible]
[illegible] خانه خراب شود [illegible]
[illegible] خاتم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
ذکر کرده شد [illegible] اگر کسی خواهد که [illegible]
[illegible] بنویسد [illegible]

در ساعت بهره هر ملکی که باشد حاجت نا برآید

باب ۲ هر که بر وجان نام ایشان بدوح است چو فانه خشم کند در دو زنسته سنبد در ساعت مریخ چو هر که آن شیر کشت البته ظفر یابد ۱ ۲ هر کی در سفر باشد و بنویسد در روز شنبه در بیشانی اسب بندد آن راه طی کند و زود و مان دو هیچ تعب نرسد بابه ۲ اگر خواهد که یکی هم نشین فرستد که از صحبت آن هدیه راست دست گرم و بکوید بدوح ۳ مرتبه بابه اگر خواهی که مهمانان تو دوست دارند وقتی که قدح شراب با شربت بدست آید ۲ نوبت بکوید بدوح هر که آن قدح را بخورد هر که آن را بیند دوست دارد ۱ ۳ اگر کسی خواهد که هر که او را بیند دوست دارد نگینی از نقره یکی و یکی نگین هم باشد و دیگری طلا در دیگر بنویسد بدوح با نقش کند در روز یکشنبه بنویسد با نقش کند حفظ در وقتی که ماه در شرف بوده باشد و منزل النور باشد هر که او را بیند دوست دارد لوح این است

ب	د
و	ح

ط
ب ح ...
ا

همان وقت لوح را در دست کند ۰ اگر خواهد که لشکر عظیم هزیمت دهد در شب و بنویسد در حالی و بکوید بدوح آن را از آن بیابد و دشمن کنند البته منهزم شوند باب ۹

الغیر

عمل است در بیان پر کردن صد در صد بنوعی که از قول شیخ ابو علی سینا منقول است که صد در صد باید که عشر اعشر احدی لکند و در خانها و لکن عشر و لا است یکی یکی گذارد تا آخر شمار در درجه پر کند و در خانها اول عشر دوم بهمه و یکی یکی گذارند تا آخر پر کند بدستور مذکور و آن اعداد صد در خانها نیز عشر ها گذارند تا سر رشته شان نمایان اعداد در نظر جمال و فرق نا اهل مخفی باید داشت و هر که این عمل را انبا بنمود دوا کرد را ثمر عظیم از این اعمال ظهور رسد مهم شقی و نامناسب و شأن البحر نامست و مراقبت باید کرد و قدر این اعمال را باید دانست که بسیار عظیم است و باهر کس باشد خاصه اعظم القدر با شکوه و محبوب القلوب نگاه میدارد و علامت از یک تا صد است عشرات اول

[illegible]	۹۰۱	۴۰۱	۸۴
۸۳۰۱	۱۲۰۰۱	۹۳۰۱	۹۵۰
۹۶۰	۳۰۱	۹۸۱	۱۹۰
۸۰۱	۷۹	۲۱۰۱	۲۲۰
۷۷	۲۵۰۱	۲۵۰۱	۱۰۱
۵۰	۲۳۰۱	۲۲۰	۴۱

[illegible]

وحوله حرا حر عام شود شوران کوا کب طالع سایر
علیحده را لش کر اندو بعد از ان سوره صبا کرس
نجا اورد با بی لا بق زنج مود سجد اکه قادر باشد
فقرا مهمانی کند و بعد از ان خاهر ازحسار بجلس فا
نما ید و شد شد اول ما قم صاحب مجلس را زحود
راضی و خوشنود نما ید بعد از ان دعا العطر بعطر ا
کوا کو شعر ود مساعت مناسب با وضو بخواند
و سوره دکار دعا البنانه صاحب حامل را مرغوب
دمشا حب باشد صبع قطل اند بتکرار بنو اسم
اعظم منعول شود لا ح ل ب ح ی
لا ب محوب ونال مدد وصادو ونه
خواند لا مهمحو ق لا ح لا
تعجل سعد و متی زحمه ذکر کند و قدرت
حق تعالی و تأثیر وی مشاهده نماید کرد ونعد
ساعت بتابع احوال درتغیر و تبدیل وفق
نه ماه و شعل و عمله را و مطیع و مهر کار ادی کرد
لیحفه صاحبه سوجود زبان دشمنان بر بند کردد
و مهر عظیم از او در دل خلایق بهم رسد و مردم
وخواهان او باشند و از سخن و صلاح او بیرون نروند
و درحو یحی که حامل او داغ شود هر که بیند
هرما و مطیع کرد شد باشد مقصود حامل شود

۳۵۰۱	۶۵	۶۳۰	۹۱
۱۲۰	۷	۹۴۰	۲۹۱
۵ ۰۱	۴۲۱	۴۹۱	۶۶۰
۹۲۰	۲۶۰	۳۳۰۱	۵۱۰۱
۵۲۰۱	۳۷۰۱	۲۸۰۱	۹۱۰۱
۹۲۰۱	۳۵۰	۴۶۱	۵۵۰۱
	۱۰۰۱	۸۰۱	۷
۴۴۰۱	۵۳۰	۵۴	۳۹۰
۸۹	۲۹	۶۰۱	۴۷۰
۴۳۰	۵۹۰۱	۳۰	۹۱
۴۰	۵۰۰	۵۷۰	۴۸۰
۳۱۰	۹۷۰	۱۱۰۱	۶۹۰۰
۳۹۰	۳۸۰۱	۵۸۰۱	۶۴۰۱
۲۰	۹۸۰۱	۹۷۱	۳۴۱
۲۰۰	۹	۷۴۰	۱۳۰۱
۲۴۰	۲۳۰	۲۷۰۱	۷۸۰۱
۹۰۰	۹۶۰	۸۹۱	۸۰۰۱
۸۲۰۱	۱۷	۱۵۰	۹۵۰
۹۹۰۱	۳۰۱	۴۰	۹۰۱

بشرطها وشروطها وشرایط بار معلومه کاو با تمام رعایت
بیان سیما لبطان ناکاه با شای طالب سرالهی کر
قاعده برکردن شده نقطه متفاوت واکثر کر
برا تمام او وقوف باشد و خلاف ضابطه کاو با
کر علی است بجانب خلیق و مخوف چنانچه اکر بعد
ملک نقطه سهوی یا غلطی واقع شود صاحب عمل را
بسم حل شاید هو بیمار و سعی نماید در اداب و
شرایط تا خللی واقع نشود مذکر در این علم ملاحظه
ملاحظه ترابیعی و سعادت ساعات و طهارت
صوم لازم و حضور قلب و خوشبودی تا مل شرایط
نحوسات کواکب را یکان نیابد شناخت حروف
بجمیع هرو نحوست و بعد از آن صد بصد بسجی
جمیع عمل کند و دولت ابتدا شروع اکر اسم محصل است
در طلوع برج طالع سائل در روز متعلق بکوکب
صاحب برج و محو دست متعلق و نزد ابتدا شرط
شروع نماید و اگر صاحب مخصص باشد در شرف
افتاب تا ثلث عشر یا اشرعی و قمر زائد النور و
نحوسات و لا نحو مذکوره شروع نماید اکر دعا
تحت صبح اول که مخصوص است باید کذاشت که عدد
تمام است اسم باسمه باری تعالی عز نحل کرمه
را طاد مخصوص اسم اعظم است و معاد کردن ناداد

والنجم و کواکب سبعه و ایام و عدد انا اسم است و از
ان مرتبه یابی یا انجار عالم و موصولات مراکب بی ادم حاصل
میشود چون غایت تاثیر را توجه و اسغاف استاد
مشفق و وقت معارف این اسم عظیم شوی نقدیر را
و کسی سیما مو رجعه این اسم باد رخانه و بعد
شد کاو بالی کدا شد در خانه شان و هم سیمان برسد
تحت با تمام رسانند قطع شوی بقانون بعض
التقه اما این قاعده ما نکاه دید زحا ملان و
تا ملان کر رسا دینان ما صاحب نان کر به است ما
کر نو بولین حق ساکد و قاعده شرکت بر عشا
و موعد ز کاه احدث کرد و بفاصد را بر ذات
کر سلامت نفس سائل را کما هو حقه مشخص نماید و
فرزند مردم و دیار علم نشود و این عمل را اخبار کند
و از مشخص بعضا شبیه نماید یا اکر بعباد تعین نحوس
کواکب شش و شروع در عمل قائی تا نجله و اجتناب
ابتدائی بر لوح مبارک کاو باتی تا انتهای کاوا
قربانی مذکور اند و موضع شرطهاست کر چون بایند
مواضع رسد در هر عدد که در آن خانه نوشته
میشود مستم و از اسطو و قربانی بهمان قصد
ذبح نماید مثال آنکه قربانی قاول صفاسم حق الله
ذبح باید کرد که به نیت زند کاهب سائل و لیلة عمر و

و قربانی ... و در اسم اعظم یا عزیز ذبح کند که عدد آن
که صد است و فصل عزت و اعتبار در دنیا سائل
... اسم اعظم را ذکر کرده و بسیار بلیات برطرف
است ... سائل ... یعنی ... دریا
ذبح مبارک ... شده است عامل ... منفع
شود و قربانی ... در اسم اعظم یا شافی که عدد
آن ... و ... شفای ... ذبح
نماید و قربانی ... در اسم اعظم یا رحیم که عدد
اند ... است ... رحم خدا تعالی
... سائل در دنیا و آخرت و قربانی ... در ...
عدد اسم صاحب عامل بوده باشد ... در ...
اسم ... عمل ... دعا ...
محفوظ بودن دائم ... و بلیات و ...
در اسم اعظم که عدد آن ۱۴۱۵ ... که
... سائل باشد ذبح کند و قربانی ... در ...
... در مربع و سط ذبح کند ...
دهم ... و در اسم اعظم یا غنی که عدد ... است ...
... انما ... و قربانی ... در مربع
... شود چون عدد ...
... که مربع در خانه ... مربع ... ذبح
نماید و قربانی ... در مربع ... که عدد ...

مرز

... چون ... و ...
... کند ... آن ...
و ... که ... و ...
... چون تمام شود ...
... است ...
تمام ... که عمل کند ملاحظه ... باید
نمود که در حین عمل و ...
... ساعت ...
و ... کرده ...
که هر کاه این لوح مبارک ...
تمام باشد و اعتقاد ...
و صاحب ...
... و حاجات عامل ...
و ... علوم ...
دشمنان عامل دوست شوند و آنچه ...
... و عامل این لوح ...
... ساعت ... و ...
... باشد ... که تمام ...
حسب ... باید ...
... اگر ...
... خلاص ...

وحامل این عمل کرد حساب و مصیبت کرد ناشود
ومحو احوال این سبع کاف باقی نیست ازین جمله کی
وشغل علی بصیرت تست بتوانبا مراکرد لیکن شاع
و ابیات خواند بود با آنکه شخصی ضعیف و نحیف تا
خود دا رد هم قوی توانا بود با وی بار
نتوانست بود خلاصه کلام آنکه شرح نقوش این لوح
مبارک در کتاب شمس الشموس مضبوط است و
قدیم هم در کتاب کنز المراد و غایت المراد مذکور
شده شرح چون در این مختصر نمی گنجد از کلام علما
ما تقدم این چند بیت را بر سبیل اشاره ثبت نمودیم
چنانکه گفته اند القائل بکوی الاشارة آنکه زبان
تا جواب معیان تعریف این لوح مبارک چنانکه
تحریر در کتب آسمانی خداوند عالمیان به رسول خود
فرستاده است اینها کلمه ای در این لوح مبارک مندرج
شده است و اسماء اعظم ابجد حساب علاوه جمیع
حیلات در این لوح مبارک مندرج است و ابیات
مذکوره من کلام علماست که مسطور میگردد
تا و افی بر مغز داشت نگردد خالی رحمت هاتک
مهر حضرت علمی آیت تحریر شد بخش آثار سر ...
دستم این رکلات بخو شلب ختم خود بکند از نشانات
نسخه زین کرهت فلاح شد معانی ... تعلیقات ...

چون سلیمان نگین خاتم کرد | بود و حکم ملک جاه الا
ملک انفس جن و آدم | حضرت وجاه بیافلاک
هست بوده و با انجیل | باز بود شریف و قرآن
اندرین شکل و اسماء الهی | ستان است بلبل ...
هر که این علم در بحر معانی | مهر نجوم شد ...
دوستان ادهم و شاد | دشمنان و بادحملها ...
برای عزیز من جمیع ما الک حسنی شد به قدر
مدان و از دست مده کار این جمله عجایب است
حامل شوی بدانی و قاعده در بیان اسحاب
اذا افتحت الطالبان آن لوح مبارک را آنکه
اما اگر شخصی خواهد که به طلبی این قاعده را
عمل کند و لغت خواهد بوجود مطلب منظور با
عدد مطلب را معین نموده با عدد اسم صاحب
جمع نماید و اوراد در لوح طلب کند تا در کلام خاتم
ثبت شده است تا بیت ابیات استخراج
ملاک نموده او را در مربع حجره منقش نماید
کشت نماید و هر روز او را بسته با اسم خود مهیا
نموده قسم شاد به عدد عدد مطلب شد کرا
شد عدد بیوت او را نیز به جهت مطالب نماید
و مخصوص صد در حلّ اصل نماید و قسم ...
کربا ثلاث ... اجیبوا یا ... الله اجب ...

بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible]

مع ابد بن ست موکل علیهم [illegible] جبوتی و [illegible]

[illegible] لناعشر ابنا عشر [illegible] العجل

العجل [illegible] تمام شد

اسباب طلوع [illegible] صاحب طالع و [illegible]

حسین [illegible] بخواند [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] تمام شد

[illegible]

[illegible]

[illegible] اهل اسلام [illegible] اعمال [illegible]

[illegible]

[illegible] نسخه [illegible]

تمت [illegible]

اکر خواهد کسی را با شخصی دوستی باشد یا دشمنی یا ...
که هل لحال وتجاد النوم ابیاتغ هل المدارک فنا
النوم النائغ و کوید ناخ احمر ... حال ...
نقش اشد ... کر کسی ... باشد ...
ایمن باشد بنا ... تحریر ... و ...
کند اعلاه حمل ... تا تحمل ... کند
کر خود حیات ... حق باشد ... اکر کسی
خواهد کر کسی را محبت خود کرداند بنویسد این حروف
... کاغذی و بان کاغذ هر چه خواهی ... کن
و بان کس بده تا بخورد که محبت تو کردد ... اکر با
کسی دعوی دارد ... کر ... ظفر یابی ...
... ماند ... و ... دار ...
... اکر ... یابی ... ظفر یابی
تمت الرسالة الشریفة والله
اعلم بالصواب والیه
المرجع والماب

بسم الله الرحمن الرحیم

... سراج ... ولا ... امر ... رضا
... کم ... ترتیب ... رحمت ... عفران ... و ...
مشایخ اعظام شیخ بهاء الدین ... الله ...
... کیان ... در خدمت ... تو ...

[illegible]

٣۴

٨	١١	١۴	١
١٣	٢	٧	٢
٣	١۶	۵	۶
٠	۵	٣	۵

[illegible]

دشمن و حاضر شد [illegible] از جمیع جهات در [illegible] شد
جمع نموده بودند دو قاعده را در زبان نوشته شد
در یک صد نفر تعلیم نمودند چون انفصال [illegible]
شریف شده [illegible] مشهور [illegible] کرده قلعه خیبر
فتح کرده بودند فتح و تسخیر قلعه خیبر [illegible]
[illegible] این لوح مبارک [illegible] حضرت مقدس
نبوی صلی الله علیه و آله مدتی در پای قلعه مذکور
محاصره فرموده بودند [illegible] مقدس
[illegible] حضرت جبرئیل نازل شد و خبر داد
[illegible] این لوح که [illegible] کرده اند [illegible] تا
باطل خواهد شد و فتح این قلعه [illegible]
و این کار [illegible] الله الغالب [illegible] علی
ابن ابی طالب علیه السلام دیگری ممکن نیست [illegible]
بود پس حضرت سید کائنات [illegible]
نادعلی بخوانند و حضرت امیر [illegible] در
خندق قلعه خیبر [illegible]
[illegible] فتح قلعه مذکور [illegible]
شد و از این قلعه [illegible] نادعلی [illegible]
مشهور [illegible] حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible] افضل العلما امیر سید علی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

هذه الرسالة الملقبة بطريق الجادة في تفريد الوصول الى

منقولة عن الامام الكامل ابي حامد الغوث المكنى بحجة الاسلام

محمد محمد الغزالي الطوسي رحمة الله تعالى وجميع امته

في المعراج لا يستمالية والعروج لما تحقق

والعروج الثاني فيه فهو شيء عجيب ان اراد ان

يتصرف فيه بتصعد وهو مقام الحجة التي لا يعرف

اسمها الا الوحدة واقول فهذه ولما استعد لذلك

... ولسبع منحلقات واستوجب تعريف

ومن يستعمل الذي هناك يكون بالفور في الحبيب

عنه مرة عين والنهج مكث الوعي فيه ما مراد

ببلاء تقدم ... مرة وتلو لعزيمة بهذا العدد وبعد

ذلك يكتفي ورق مرة واحدة وتكتب لما بين

من الايات مثله وللكل دعية هو مقابلها فا

ستهو الحرف بما لكل بذات كما الله تعالى وبيانه

ذلك و ... المسبع والثمن ... خلافا للاتفاق

الحرف ... ذلك ما كتبه على ... متقدم

ذكره ... مرة وتلو العزيمة في كل مرة تقتصر على ...

مرة بعدد الحرف المتعلق والباب الذكر على

كل من حق ... مرة كاتبه بكتبه في ورق ...

ومع ... ذلك تلو عليه العزيمة والابيات الا ...

ويجب ان يجعل الله تعالى نصب عينيه فى جميع الامور ان الله يرزقه
من حيث لا يحتسب ان الله هو الرزاق ذو القوة المتين

قال عيسى بن مريم اللهم ربنا انزل علينا مائدة من السماء
تكون لنا الاية وفي على الجبال بحسبها الى الطاسطوس ثم يجعل
الوفق فى خرقة حريرة وامثال التى كتبت عليه

الوفق تحيله فى ماء وصبت فيه ماء عذب ويضع الله
داخل الاناء ويضعه فى الشمس الذى شعر مثل المنديل
فان الارزاق تساق اليك من كل جهة باذن الله
تعالى وقدرته ومن كان هذا الوفق ... لا ملاق للحج
وقرى الجماعات وتعلو الحال من شيء من الطل بلو الرحمة
على التراب ثم يحصل خرقة حرير ويكتب الوفق ثم يقرأ
ساعات ويعلقه ... كما ذكرنا ...

خصوص باذن الله تعالى ومنها اعمال الرصد هات
... الوفق ... بحمد الله ...
ست ... فيه الوفق العدد المذكور وانت ...
لعزيمة ثم تكتب الوفق فى ... تحصل حوله هذه الايات
ومنها ... ذلك ... تعلق الى ... سحقه الله
بكال الاحد وا ... فلان بن فلانة وانا على ... بلقا
ثم يجعل ... الى جانب ...
ان الخصم ... وتحرق عليه لتكال والادوية
قدرة الله تعالى ... هذا ... بحجر من
صدا ... نفسه وقنا به منه ... تكتب
... جانبه ... الخصم تحت ... ثم تكتب ... ك
فلان بن فلانة ... عند ما ... الحجر فى النار

وتتلو العزيمة عليه العدة المذكورة وتذكر الايات التي ...

اللازم وتقضي لك الحاجات فاكتبه في القرطاس الذي كتبته

بذلك ... عشر باب الحصن كذلك الورقة المكتوب

ايضا الوفق وتكتب حوله الايات التي تجانس المطلوب مثل
قوله تعالى ... مقعدا ... اخرج فالكون ... تذكر
فيها ... من الصاغرين فاتق الله تعالى ...
عزمت عليكم ايها ... هذا القسم وهذه العزيمة ...
كريتعلية طوران ... تقشع ...
تعشر ... بكلج ...
... قرأت عليها ... لا تخالفوا ...
الانشاد فيما امرتكم به من جلب خير ودفع شر او طرد او
جميع ... حاجات اقسمت عليكم بعزة الله
المعز ... الا ما اطعتم ... كذا وكذا ...
... بحق قسم ... اليوم ...
... بكم ... الآن الآن ... العجل الساعة
... لشهادة الكبر ... وقد
اذا عاهدتم ولا تنقضوا الايمان بعد توكيدها وقد
جعلتم الله عليكم كفيلا وهذه ...

...

بهيكر كريتعليه طوران موخل ... تقشع ...
... تتحمل ... تهتز ...
ابطل ... كلها ... بحق العهد
الماخوذ عليكم ان تحضروا وتتوسلوا فيما امرتكم به تمت
عليكم ان تحضروا وتتوسلوا فيما امرتكم به تمت عليكم
يا معشر الجن والانس الطائعين والارواح الروحانية
الموكلين بالطاعة لهذه الاسماء الانقياد فيما امرتكم
به بعزة العزيز المعز ... واوفوا بعهد الله اذا
عاهدتم ولا تنقضوا الايمان بعد توكيدها وقد جعلتم الله
عليكم كفيلا اضبطوا ايها الارواح الموكلين بهذه
الاسماء السلام عليكم ورحمة الله وبركاته وتوكلوا
عجبت كا ... بحق هذه الاسماء بحق الذي ...
... اينما تكونوا يأت بكم الله جميعا
ان الله على كل شيء قدير ... هذه الاسماء بحق
ما تعلمون من هذه الاسماء اجيبوا الطيعوا داعي الله
ولا سلط الله عليكم من ... سوء ... والحر
واسمعوا واطيعوا ... كذا وكذا الحاجة التي تريد
... احمد ...

٢	٤	٩	٢		٤		٤	٢
٣	٥	٧	٣		٥	٢	٤	٢
٨	١	٦		١	١		٨	٦

قال الفقيه الامام العالم العلامة ابو الحسن محمد بن [illegible] الجرجاني

رحمة الله عليه اما بعد فاني لما رايت اكثر العلماء قد اعرضوا عن

الاشتغال والعمل باسمائه تعالى لقلة معرفتهم بها فما

حصلت [illegible] في كتاب هذا ما [illegible] الثقات الاولين

في الوصول الى الله الامام الاوحد حجة الاسلام ابي

حامد محمد بن محمد الغزالي الطوسي رحمه الله تعالى ونفع به

وذكر بعض فوائده مما يختص به في بعض الاسناد ولي

عتبنا [illegible] شرح [illegible] والمعرفة [illegible] وذلك

لا يحصل الا لله سبحانه وتعالى لكن [illegible] اوردنا

في التجربة فقد رأينا من اقتدائنا من نفسه وحصل لنا ما

[illegible] من يوم الاثنين وحصل [illegible]

[illegible]

في الشفق [illegible] [illegible] على [illegible] الخاتم

[illegible] وعلى على [illegible] والعصر في [illegible]

وهو [illegible] العزيز فلما تم الكلام مضى الى داره وعمل خاتم

بالعود واللبان الجاوي [illegible] العزيز [illegible]

[illegible] الاحصاء [illegible] اربعين مرة [illegible]

ذلك [illegible] ثم [illegible] الاسم [illegible]

[illegible] اصواتا [illegible] خاتمه [illegible]

اخذت [illegible] على [illegible] آية الكرسي وآمن الرسول [illegible]

روي عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم انه قال من قرأ

آية الكرسي وآمن الرسول [illegible] في يوم وليلة [illegible]

[illegible] الخروج [illegible]

المنحى الذي سلفه [illegible] الاسلاف هذا الوفق

[illegible]

المنسوب الى الامام الغزالي [illegible] باسم الله الاعظم وهو وفق

[illegible]

مطالع [illegible] مما امكن ان شاء الله تعالى اعلم ان من

حافظ على [illegible] في اكثر اوقاته [illegible] على نفسه [illegible]

اعوانا [illegible] وهو ان له [illegible]

[illegible] وكتب الشكل بالقلم [illegible]

[illegible] ما كان من كوكب [illegible] طالع [illegible]

او [illegible] ما كان مذكرا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] احببوا [illegible]

[illegible]

ما انتم [illegible] احببوا [illegible]

[illegible] اجيبوا [illegible] اجيبوا [illegible]

[illegible] باسم عظيم هو اسم الله [illegible]

[illegible] عليكم [illegible] هذه الاسماء [illegible]

من هذه الاسماء وبحق العهد المأخوذ عليكم [illegible]

[illegible] عليكم [illegible]

لو تعلمون عظيم [illegible] الله [illegible]

[illegible]

الله عليكم [illegible] الاسم الذي [illegible]

[illegible]

[illegible] هذه الاسماء ان تحضروا [illegible]

[illegible] هذه الاسماء عليكم وبحق الملك

الموكل عليكم [illegible] وبحق ما اقسمت

عليكم [illegible] العجل العجل

الوحا الوحا [illegible] احضروا [illegible]

[illegible] ان اردت ان تحصي

شيئا [illegible]

[illegible] الذي [illegible]

الوفق فان كان المطلوب [illegible]

[illegible]

الوفق وان كان مربعا فاكتب مربع حاشية الوفق وصورة صورة

المطلوب واقرأ الاسماء واقسم بها فان وجدت شيئا والا فداوم

الاستعجال فان يحصل كلي المقصود للتعداد ان تعود على

نفسك باية الكرسي ومن السور وقول لحائية

تقرأ العزيمة اربعين مرة فصل وان اردت ان تقتل

عدوا فانظر الى الطالع واكتب الوفق وصورة صورة

العدو وصورة ما قيد هلاكه من حية تنهشه او حجر

يحتمل او سيف يقطعه او ما اردت يكون للعدو واقرأ

الاسماء واقسم بها ولا تترك الاستعجال فانه يبعث

ويكون ذلك باذن الله تعالى فاتق الله عز وجل ثم

بعيد عليك ان فعلته لغير مستحقه فصل وان اردت

خراب بيت او مدينة او حصن او دار سفلها كان

علوا يعني تصوير كانه على الارض او كانه على الجبل

وتصور ما يريد اهلاكه من تخريب واقعه على الملا

او المدينة او الحصن فانه يأتيه نار ليقع حيث

اردت وذلك بعد ان تصور الوفق المعزوم والموقع

وتقرأ العزيمة وتكر بها فان ذلك يكون باذن

الله تعالى فصل وان اردت اظهار شيء من العجائب

من الاصوات والطبول والمعازف تصور صورتك

بعد ان تصور الوفق وتجعله نصب عينيك ثم تتلو

العزيمة واقسم بها وبالاستعجال واقل قراءتها عشر

مرات الى اربعين مرة فصل وان اردت ان تخسف

انسانا محبوبا او تزيج مطلوبا فصوره صورتين و
ان كان انثى فانثى وان كان ذكرا فذكر وتصير
صورتك من ورقة وتركيب الوفق وتشكه مع
الصورتين في خيط بعد معرفتك بالطالع وتخلفه
بين يديك وتقرأ العزيمة والاستعجال وتقسم
بها بحيث لا اجابة وجهلك اسما فانه يحضر في الحال
فتنق الله ترشد تفضل وان اردت محو دنيا
او باذق او شهب فصوره تحت الوفق واقرا
العزيمة ويكون الطالع برجا ارتيا ثم تقرا الاستعجال
وتقسم به فانه يكون ذلك على المقصود والله اعلم
فصل وان اردت ان تجري مجاما او نهارا او عينا

محمد

تجري فصوره صورتها ثم ابعد ان تسقيها الوفق
وتقرا العزيمة والاستعجال وتقسم بها ويكون
البرج الطالع مناسبا على ما يريد احضاره فانه
العزيمة غير مستعجلة فانه يكون ما ذكرنا باذن الله
فصل وان اردت اذهاب شي من المياه في
تغويره صورة ذلك الذي تريد تحت الوفق في
طالعه ثم تكشطه حتى يذهب جميع ما تصوره وتقرا
الكشط تقرا العزيمة والاستعجال وان كان المقصود
ما بئرا وما كان هذا فاكتب الوفق في طالع دليل
وادم الوفق في ذلك البئر او الماء الذي يريد
تغويره كونا طرا الى الماء واستعملوا العزيمة والاستعجال

حتى تراه عابرا الى ان تراه مقابلا فضل وان اردت

ثم ... نظر الى الطالع في ذلك الوقت ان

كان ماشيا فاكتب الوفق وضعه في محل ...

الماء على الوفق والمحل واجعل ...

العزيمة والاستعجال فانه يقيم وياتيك سحابه

مظلمة الى ان ينزل الغيث وهو عجيب في ذلك

بقدرة الله تعالى فضل واذا اردت ان [illegible]

المطرود فقد خرب الا ... ذلك ان ...

عروق الخرنوب وهو ... وتكتب الوفق

... بالعروق مع الوفق وتقرا العزيمة و

الاستعجال فانه ينقطع بقدرة الله تعالى فضل

واذا اردت تمرض عدوك فاكتب الوفق في طالعة

شوكة وصوت ... واغرز الشوكة في احد اعضا

فانه لا يزال اليما سقيما ولا تقرا العزيمة الا عند

ما تغرز الشوكة فضل وان اردت ان تقتل حتى

او دعا ... او ... صورة ...

بعد ان تكتب الوفق وتجعله عند الصورة وتطيه

عن عيون الناس في ذلك الطالع المريخ وتقرا العزيمة

والاستعجال واتمم ما ثالثه تكون بعد ذلك وهو ...

عجيب فضل وان اردت ان تختفي عن عيون الناس

فخذ سبع حبات شعير واكتب الوفق والعزيمة في

ورقة وامسحه في مقدار ... حتى يذهب

الكتابة كلها واجعل الشعر في فلك الماء ليلا ثم اذا
واتركه حتى يطلع مقدار اصبع ثم اخرجه ويكون الطالع
تحل الطلسم تحل قدرا وفيه زيت في زجاجة و
اجعل الوضع سحر في الزجاجة ثم اكتب الوفق وجعلته
في ذلك الوقت فاذا اردت الاحتماء فادهن
جميع جسمك به ولا تترك شيئا من اعضائك وانت
تقرأ العزيمة ثلث مرات وامض حيث شئت فانه
لا يراك احد فاذا اردت ان تراه فاغتسل بالماء
الحار وذلك سر من الاسرار تفعل وان اردت
انسلاخ شيء من اعضائك مثل ما تكون الشمس
او القمر الغارب فاكتب الوفق وامسحه في دهن
وعلى

وعلى ما تريد من اعضائك وان اردت جميعا وامكن
من تجد به فن جذب ذلك العضو انسلخ معه فلا
تضره شيئا ولا تقرأ العزيمة عند ما تدهن العضو
فان اردت ذهابه فاغسل بالماء الحار
وان اردت ان تنوم احدا فاكتب الوفق على
طالعه واقرأ العزيمة واشتغل بالورقة التي
فيها الوفق على راس من اردت من غير ان يعلم
فانه يقع نايما كالميت فاذا شئت ان يطول منامه
فاكتب الوفق على طالعه والقه تحت راسه
فانه ينام بعد ان تقرأ العزيمة فانه لا يزال نايما
ان لم تشيل الوفق من تحت راسه وكذا النحوس

فصل اذا اردت تحبس العبد اكتب الوفق على ما
ذكرنا وصور صورة الشخص الذي تريد حبسه
وتجعل مقعدا يحبه في بطنه على نيتك انه قلبه
وانت تقرأ العزيمة وتذكر ما تريد فانه يتم ذلك
فوثق الله في ذلك تفضل وان اردت ان تمنع
انسانا من حاجة يطلبها فاكتب الوفق على ما ذكرنا
وصور صورة الشخص في الورقة التي فيها الوفق
والقها جانبا عاجزا يطلبها مما حديا وانت
تقرأ العزيمة وتقول حبست فلان ابن فلان عن
كذا وكذا فانه لا يستطيع ما يريد من سفر او حركة
او احداث شيء باذن الله تعالى تفضل وان اردت

ان تفتح الاقفال والاغلاق من الابواب والصناديق
او ما تريده فاكتب الوفق مقلوبا من الطا الى الالف
على عدد ايامك واجعله في الاغلاق ان كانت
ظاهرة وتقرأ العزيمة وانت تحرك المسوالت
فانه ينفتح سريعا وان كانت الاغلاق باطنة فاكتب
على ما ذكرت لك واضرب الابواب من اعلاها الى
اسفلها وانت تقرأ العزيمة والاستعجال فانه ينفتح
سريعا باذن الله تعالى تفضل واذا اردت ان
ترى في منامك شيئا تريد حصوله وحقيقته فاسبغ
الوضوء وصل ركعتين واقرأ فيهما ما تيسر
العد ثم نم على يمينك في السلام الاول واكتب الوفق

زعفران وان حدث معه مسكا كان حسنا ونحوه
بعود ورطب ولبان جاوي وانك عن يمينك وانهض
قائما وصل ركعتين تقرا في كل ركعة بعد الفاتحة
قل هو الله احد مائة مرة فاذا اكملت فاقبض الوفق
بيدك اليمنى ناظرا اليه وانت تقرا العزيمة اربعين
مرة وتقول في دعائك بعد تمام الاربعين اللهم
اني اسالك ان تريني في منامي كذا وكذا ثم ارقد
عن يمينك وان تكون على الوجه كان احسن ثم
تقرا والشمس وضحاها سبعا والليل اذا يغشى سبعا
وتنام والوفق تحت راسك على شقك وقد اخبرني
من اثق به انه ياتيك شخص لطيف في صورة [illegible]

الصلح

اسم المخزون الغائب يجيبك بما اضمرت [illegible] وهو
من الاسرار الكريمة المخزونة لبيان كل شيء من امور
العالم يحصل سريعا فافهمه واتق الله فان بالتقوى
يحصل المبتغى فاذا اضمرت شيئا او اخفيت
شيئا واردت ان تعرفه فعلق هذا الشكل
المضروب على ما جرب وهذا الوفق المشهور المتفق
في جميع النسخ وهذه صورته وبالله التوفيق

د		ب	٤		٢
ج	هـ	ز	٣	٥	٧
ح	ا	و	٨	١	٩

وبعد الاستعمال تتلو خمس مرات او عشر مرات بعد
ان تتلو العزيمة على الفرض الذي تعلمه والعزيمة هذه

الاستعمال او بخاج كخارج كمائن او ما قوكرند كوة
هلبا حلبا وما اسلتا مه الاكلح البصى وهو
الرباب الله على كل شيء قدير تصلوا وذكر بعض
الناس ان هذه العزيمة الاتي ذكرها هي بعزيمة الثا
الوضوء بها ثم من لحق هي في نفس المسح ثم آتي
شلع وعز وهن بيهن بيهن تبك تبجا لي الثة
وعزمت بطالوا الغيبو الشهادة الكبر المتعال مهراكم
ومن هو حيث ذكر به بسلكم عند ما صعدوا اعتنا
عليكم وعزمت عليكم مرهتيهن كريم علية طوراة
او حل من عل ترتيب بهتن عليش بهتر حنطين
فلتفوه عن شان شلح تلخ وتين اقل لبعد
اقليتنا ما كتبته ولا تحاضر شها هرشي العظيم
الماض عليكم الانقياد فيما امركم الله بعزة العزيز
المعزنة في عزته واوفوا بعهد الله اذا عاهدتم
ولا تنقضوا الايمان بعد توكيدها وقد جعلتم الله
عليكم كفيلا عن الدعاء كسمائه شيء وهو السميع
العليم احضروا واسمعوا واطيعوا وتوكلوا كذا وكذا
بحق ابجد هوز حطي بحق قلبد نجح واح ومحمد
احمد طعم تجاها بالراميا ادوناي صباوت

شاعر بحق الملك بعل شاخ وبحق الملائكة المقربين
اينما تكونوا يأت بكم الله جميعا ان الله على كل شيء قدير
وكان الله على كل شيء مقتدرا واى هنا ما نقله
الامام الجرجاني في شرح الوقف الثلاثي نفع الله به

فصل اذا اردت ان تهدي لمن تحب وتريد

ان تلين قلبه عليك فخذ كمثل ما كان في بدل

اللمس وتقول بدوح ثم خذ في فمك فلفل وا وشة

ورشه على ذلك الصبح واسلطن تحدونا

يجامع فلسكل من اكل من تلك الحبة ولا اكل

نشرب منها شيئا وكان بينك وبين امراة كلاما

تا جعل ذلك في فمها وقل بدوح ٦ مرات واجتهد ان

يقع في فمها شيء من ريقك فانه فعلها وتسلمها

فان كان لك صاحبا بعيدا واردت ان يصل اليك فارسل
اليه رسولا معه طير حمام وتكتب على جناح الحمام
[illegible] فاذا وصل الرسول الحق عليه
الباب ويقول بدوح ٣ مرات قبل ان يفتح الباب
ويطير الحمام فالسبب يجيء المطلوب سريعا مستعجلا
فصل وان كتبت في اناء [illegible]
[illegible] في الاناء من [illegible] ان [illegible] بدوح
فمن شرب [illegible]
العزيز على [illegible] المطلوب ٣ مرات او ٧
[illegible] فلان بن فلانة الى
فلان بن فلانة [illegible] وانا اركب دابة وعطشت [illegible]
انتهى

ان تنفعها [illegible] ماء [illegible] وقل بدوح ثم تغسل في
فيها فانك تامن الوقوع عنها وان وقعت كنت سالما
وان اردت ان تحفظ بلد ونفي خصمك فعلق [illegible]
لا يضرك ويطيعك بالامان ولا يؤذيك وان كتبت
على قصب [illegible] بدوح وضرب بسلسلة الجلد واللحم
فصل وان اردت تجرب هذه الحروف فخذ [illegible]
[illegible] في [illegible]
[illegible]
[illegible]
وان كان خائف واردت ان يامن فخذ طاسا واجعل
فيها ماء وقل عليها بدوح بعد ان تشرب منها [illegible]

والرابع تردهما الى الطالب وتبقى الخاتم معنا [illegible]

وان وقعت في حبس فخذ [illegible] واقرا عليها [illegible]

الحج ويلوي بالذنب [illegible] وان [illegible]

[illegible] وحشا [illegible] الاعداء

[illegible] اذا كانت الريح وان عملت خاتم

مكتوب فيها المقربات وحفر على شمع او غيره

فتنفي باب الحبس [illegible] الواحد باسم [illegible]

خلاصه فيتخلص من الحبس باذن الله تعالى [illegible]

حضرت على مائدة طعام فقل بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible] فان جميع من ياكل من تلك المائدة [illegible]

[illegible] كه هر كه از اين طعام [illegible]

ولاسيما ان [illegible] عليها [illegible]

حضر

فصل وان اردت ان تعمل خاتما للحجة فخذ ثلاثة دراهم

فضة خالصة [illegible] ويكون له فص [illegible]

احدها ذهب والاخر فضة [illegible] على وجه الفضة [illegible]

وعلى وجه الذهب [illegible] ويكون [illegible]

برج الثور [illegible] في زيادة القمر فانظر على

كل ما تريد [illegible]

وان كنت [illegible] فاجعل وجه الذهب الى فوق

ولو كنت في القتال والحرب [illegible]

وان كنت على [illegible] وتضرب بها مهما شئت [illegible]

[illegible] ان اردت ذلك [illegible]

[illegible] على [illegible] سيف [illegible]

على الارض وان كتبته على ... وعالجته احدا لا ... ل

يحبك ما دام ذلك ويكسبك القبول والجاه والصيت ومعرفة

تكسب الحروف وتقول عند غسلها الى عن ... ق

... الوجوه الحي القيوم وتقاب من خيل ... وان

كتب الرجل لزوجته ... ا ا ... ويسقط الالف وان كتبه

المرأة لزوجها تسقط الهاء ثم يمحي بماء طاهر ويشربه

فانه يحبها ولو ... كتبته الوفق في ... وعلقت

على صاحب الحمى على ... الاعمى ... باذن الله تعالى

... ان عرض في ... لفظ الف ... حساب

... عن ... وجد ... من الوفق ...

... ويضربه ... سحاب ... وان ا

كتبت الشكل على طرف فانقش عدد الافراد والطرح الى ...

من يحاربه او يقاتله فانه يصغي اليك بنفسه ويخاطبك

عما في قلبه ... كتبته على ... اصبعك او على

حجر ... الذي ... لا ... فانه لا يقابلك احد

الا ... قلبه منك هيبة واحترام ... يوم ...

ساعة ... الاولى والثامنة ... وان كتبت

... على ... بن ... من كل ... عليك ...

وجوه ... على ... تكون انت الظاهر على خصمك

وشرطه ان تكتب يوم الثلثاء في الساعة الاولى ...

وان كتبته ... يوم الاربعاء في الساعة الاولى ...

الثامنة ... الا ... ما ... الى ...

وان كتبته على عضو من الجسد يوم الخميس في الساعة

الاولى او الثامنة بعد ان تلك الاوراق كتبته

يوم الاثنين في الساعة الاولى او الثامنة وعلقته في

مقدم [illegible] فانه يطوي له البعد ويسلم من كل افة

باذن الله تعالى وان كتبته في [illegible] على

محك وقد [illegible] فانها لا [illegible] وعلقت في

[illegible] هذا الوفق

لئلا [illegible] اذا ما كتبت جميع في الابتداء كل عمل [illegible]

الله [illegible] العمل [illegible] وان كتبت في حرز [illegible]

خاتم [illegible] الحبلى سهل الله عليها الولادة وان

كتب [illegible] على هذه الصورة [illegible]

يبقى جميع اضلاع الوفق موجودة

وتحصل الارواح في [illegible] منها الخاتم

و[illegible] الاعداد كما صورة [illegible] الاعداد ايضا

[illegible] الولادة [illegible] الحاملة

تضع الحمل وان كتبته وعلقته على [illegible] فانه

[illegible] وهذه صورته

وان كتبته [illegible] الجرح

المجروح باذن الله تعالى وان كتبتها [illegible]

[illegible] وان

كتبته [illegible] سقط عن عينه وان كتبته عن شماله

سقط عن يساره وان كتبته [illegible] سقط عن رأسه

وكتب عن ورثة سقطا عن ظهره وصعد بالناس نقول

هل اهلال وطاء اليوم لسابع هل اهلال وطاء اليوم

السابع ثم تغلسكك وتقول انفاسخ بمبضرء ى

حدثنا بعض الناس أن نقوم تشهد لا سقط سقط

وان كتب اماده في سرخ عطار دخلص سرابان

لرابع صابع منهو مه ما نارى يشغل في الحرب ثم

تشبق فيه من تابعلاهر ونيسم عليها الى قتيا

ويذرى لتقاتل الى وجها لعسكر فانهم يهزمون

بقدرة الله تعالى واما الهوائي فلحية يكتب ثم عمود

دو ىعد مسلد نعظ انتمسكه عدده ووضع

الحبس ولستصل اولادة يكتب على الخزف الحديد

وتصير مختبة ومنها ما اذا وضعت ذيل الفرس والاحوال

احشاها مجرب واما المائي فيكتب بماء السماء ويرش

يسعلى صاح او ميتة فان الله تشفيا هل ذلك المكري

ويزيل عنهم الجذب ولسفيه تسكين الغضب ضيفه

محبة ولمه التراب لحراسة ما تحس ووامه وتحليله

من الابنية والمساكن والقصور والدور اعتريد في

في وسطها على ما اخذ اهل هذا الفن وفيه

تحصن السارق وتحيير وسه الملسا المتعلمه ووالد

اذا كتب في خرقة من حجر اسود ووضع في موضع

الاخذه واما الهوائي يكتب الحروف في قطعة من طين

عموله مثل ضجر ويعيد في اناء مار عالى قتنا

فاستعمله صحيح وله شروط لازمه تقوى النفس وعمل العمل

بطاعته والمشاهدة النحو ويوم الثنين الدان ويوم الاحد

طيب طيب ويوم الجمعة العود والزعفران واما القرينة

تقرا وقتها ملك صد ذكرنا صلة الاصل في اول

الكتاب وهذه صورتها في الارض على الشباب كما ترى

١٤	٩	٢	٩					
٣	٥	٢	١	٥	٩	٩	٥	١
	١	٩		٣	٣	٣	٣	

٨	١	٦
٣	٥	٧
٤	٩	٢

وهذه الصورة الاشرة تركيب الوفق الثلاثي على ملاحظة كما ترى

الثالث على الاسم صفة الوفق وصورة صفة الوفق

صورة التركيب على اسم الخاتم المتوكل كما سوى

عزيمة تحف بهذه الاسماء الحسنى

بسم الله الرحمن الرحيم

اللهم بحق هذه الاسماء رهبته كونه بقلبه تلك

حتى اراد من حل ترقب بها على الملك ملكه

وبناتي سلطح تحكيم تفصيلا كخطر في موضع العلم

لعطر قراءتها ها كتب فهو لاسمها هو شمخا خير

الاعتياد فيما امر تكم به من طلب حنوا ودفع منسرا

وحفظ درا هم او دنانير وجمع سلم ودفع سوء وبلاء

اوجع او صداع او طلب بحق الاسم المكنون الذي

بين الكاف والنون وبحق القسم الذي اولنا الدا

الذي دنا بحال اليل تكبير تكفال نوض نوه

بحق الاسم الذي تذكرته من حيث صم الجبال

بحق من اسرار النبي في حضرته واوهم لطفل بحمد وتباع

نزل في الالواح من الملك الفتاح من السبعين الوفا

بالسحرة العظما بالوادي الاقصى بين دي وبذلك

كاسة موسى او ادنى بحق محمد سيد المرسلين في

الاولين والاخرين وبحق الله وكيل الامنا اجمعين

مسرعين مطيعين بما امرتم به من طلب او مراد

قول او فعل ومن نوع سهم عن امرنا تذوقون من عذاب

السعير لا سلطان الله عليكم من سوء مكر سوء العذاب

بحق سحل المأخوذ عليكم الانقياد فيما امرتكم به

اقسمت بالله وبعز الله المعز لمن عزه وبعهد الله
اذا عاهدتم ولا تنقضوا الايمان بعد توكيدها وبحرمة
الله عليكم كما لا نحول الذي ليس كمثله شي في الارض
ولا في السماء وهو السميع البصير بحق جلجلوت سبحان الله
ليس كمثله شي وهو السميع البصير وقد [illegible] عربية
عند [illegible] رشلخا [illegible] الا بالجلوا
اجيبوا ايها الملكة الشيخ العلويين احضروا الملوك
بحق هذه الاسما عليكم ولا حول ولا قوة الا بالله العلي
العظيم وفقها الاستخدام اذا اردت ان تستخدم وتنال

مطلوبك فصم لله تعالى ثلاثة ايام خالصا لوجهه ثم

واكتب الوفق في فص خاتم من فضة نقشا في ساعة
الشمس من يوم الاثنين والقمر في برج الاسد واتل العزيمة
كل يوم ٥٥ مرة وقيل في كل وقت ساعة المذكورات
هو عندنا هو الاولى ويكون البخور دائما عندك لبان
ومصطكي وعود قمري كما هو معروف واذا كتبت

المذكورات يوم الثلثا اخر الشهر ساعة المريخ على قطعة
لبن وعلق القطعة في بيت من شمع احمر وان شئت
في اسرع وقت فوالله ولا تطع الهوى فهو حرز
عليك واذا كتبت المذكورات على ورقة الثنيع الاحمر
وهو الذي يسمى الجرع ودفنهم في قبر مقفل
اكتب اسم من تريد واسم امه فانه يجلس من
الزواج ولا يقدر ابدا الى ان تخرج الوفق ويحرق
المذكورات الثاني والرابع هذه والمذكورات الخمس
والتاسع وهو هذا اكرم الله تعالى وتقدس

باب اذا اردت ان تعرف من يموت قبل الآخر
او زوجها احسب اسمها واسم اليوم الذي
سُئل فيه بالجمل الكبير واسم امها ثم اسقط
ثلثة ثلاثة فان بقي واحد فيموت المرءة وان
بقي اثنان فيموت الزوج فهذه مجرب من المجربات

اذا سُئل عن تزويج امرءة خير هو ام لا
فاحسب اسمها واسم امها واسم اليوم سئل
فيه بالجمل الكبير واسقط ثلثة ثلاثة فان بقي
واحد فانما ليس في تزويجها الخير وان بقي
اثنان فانها غنيمة وفي تزويجها الخير وان
بقي ثلثة فانها امرءة صالحة وتلد من الله
اولادا صالحا
اذا سئل عن مسافر
يرجع من سفره ام لا فاحسب اسمه واسم امه وا
اليوم سئل فيه بالجمل الكبير فاسقط اربعة
اربعة فان بقي واحد فانه محبوس وان بقي اثنان
فانه يقدم سريعا فان بقي ثلثة فانه لا يجيء الى
وان بقي اربعة طالت سكنه وطالت غيبته ثم يقدم
بعد دهر طويل

لو دا الوقد يكتب على اصابع مشهوين
هذه الاسماء او لا يكتب على الابهام
وعلى السبابة [illegible] على الوسطى [illegible] على
[illegible] على الخنصر [illegible] ويكتب
وسط الكف [illegible] معاذ الله ان نأخذ الا من
وجدنا متاعنا عنده اذا لظالمون [illegible]
[illegible] اصابعه بعضها الى بعض وهذا
مجرب وموثق [illegible] فرقة ناسعة صحيحة مجربة يكتب و
تدفن في بيت من تريد فرقته وهذا كتابه
فرقت اه اه اه اه اه اه اك اك
اك اك اك اك اع اع اع اع اع
اع اع المر المر المر المر المر فرقت
بين فلان بن فلانة و فلانة بنت فلانة كما فرق
الله بين المشرق والمغرب لا يجتمعان [illegible]
الاسماء [illegible]

كهيعص فرقت الفرقة و حاجزت بين فلان بن
فلانة و فلانة بنت فلانة كما فرق الله بين السماء و
الارض [illegible]
مجرب [illegible] يكتب ليلة الاربعاء او ليلة [illegible]
وتدفن في [illegible]

[illegible]

فرقت بين فلان بن فلانة و فلانة بنت فلانة
كما فرق الله بين السماء والارض [illegible]
[illegible] بالله انت [illegible] ولا حول ولا قوة الا
بالله العلي العظيم

باب عجب بنويسد [illegible]
[illegible]
[illegible] الذين كفروا يعلمون
الناس السحر وما انزل على الملكين ببابل هاروت
وماروت [illegible] فلان بن فلان [illegible]
[illegible] فلان [illegible] طلسم [illegible]

احرقت قلب فلان بن فلان [illegible]
[illegible] فلان بن فلان [illegible]
[illegible] بنويسد [illegible]

مريخ	٩	[illegible]	
[illegible]	٩	٢	١١ [illegible]
[illegible]	٩		[illegible]
[illegible]	٩	٨	[illegible]
[illegible]			[illegible]

احرقت قلب فلان بن فلان [illegible] فلان بن فلان
[illegible] النار النار النار

للحب بنویسد بر [illegible] و در آتش اندازد باسم خود و مادر
خود و باسم مطلوب و مادر مطلوب که مقصود حاصل [illegible]

[illegible]

ایضا بنویسد بر پاره کاغذ و اسم طالب [illegible] و در میانه
نویسد و در آتش اندازد که مقصود حاصل [illegible] مطلوب

اسم طالب و [illegible]

اسم مطلوب [illegible]

ایضا بنویسد بر [illegible] که اسم خود و مادر
خود و نام مطلوب و مادر مطلوب [illegible] در آتش
اندازد اگر صد فرسخ دور باشد [illegible]
[illegible] تعالی الله صلی
لا اله توکلت علی الله الذی لا یموت
ان الله وملائکته یصلون علی النبی

للحب [illegible] باسم [illegible]
طالب فلان بن فلان
للحب نوع دیگر [illegible]
[illegible]
[illegible] طططلوخ شیلوص
طالب [illegible] دبدهوش
انا [illegible] دلیش [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مجرب است

طالب

اصنب علیکم [illegible]

ذوالقوة

القاهر ٣٣٧	ذوالبطش ١٠٤٨	الشديد ٣٤٩	ذوالقوة ١٢٤٣	القوى ١٤٧	العزيز ١٢٥	الجبار ٢٣٧	الكبير ٢٦٣	المقتدر ٧٧٥
٢٦١	٧٧٦	٢٣٨	١٤٦	٣٥٠	٣٣٨	١٤٥	١٢٦	١٢٤٤
١٢٧	١٢٤٥	١٤٦	٧٧٧	٢٣٦	٢٦٣	٣٥١	٣٣٦	١٠٤٧
٣٥٣	٣٣٢	١٠٤٩	١٢٩	١٢٤٨	١٤٨	٧٧٩	٢٣٢	٢٦٤
٢٣٠	٢٦٥	٧٨٠	٣٣٠	١٠٥٠	٣٥٤	١٢٤٩	١٤٩	١٣٠
١٥٠	١٢٨	١٢٤٧	٢٦٦	٧٧٨	٢٣١	١٠٥١	٣٥٢	٣٣١
١٠٥٣	٣٤٨	٣٣٣	١٥٢	١٢٤	١٢٣٩	٢٦٥	٧٧٤	٢٣٣
٧٧٢	٢٣٤	٢٦٩	٣٤٦	٣٣٤	١٠٥٤	١٢٢	١٣٤٢	١٥٣
١٢٤١	١٥١	١٢٣	٢٣٥	٢٦٧	٧٧٣	٢٣٥	١٠٥٢	٣٤٧

غلط

۱۶ ۱۱۶ ۱۱۵ ۱۱۴ ۱۱۳ ۱۱ ۱۱

۱۵	۳۳	۹۷	۹۶	۹۵	۲۹	۳۴	۳۵	۳۶	۹۸	۱۰۸
۱۴	۳۲	۴۶	۸۲	۸۱	۴۳	۴۷	۴۸	۸۳	۹۱	۱۰۹
۱۳	۳۱	۴۵	۶۴	۵۸	۴۹	۶۰	۷۴	۷۸	۹۲	۱۱۰
۱۲	۳۰	۴۴	۵۷	۶۹	۶۷	۶۱	۵۱	۷۹	۹۳	۱۱۱
۱۲۲	۱۰۲	۸۶	۶۳	۵۹		۶۲	۷۳	۳۷	۲۱	۱
۱۲۱	۱۰۱	۸۵	۵۳	۵۴	۷۱	۷۲	۵۵	۳۸	۲۲	۲
۱۲۰	۱۰۰	۸۴	۶۸	۶۵	۷۰	۵۰	۵۲	۳۹	۲۳	۳
۱۱۹	۹۹	۴۰	۴۱	۴۲	۸۰	۷۶	۷۵	۷۷	۲۴	۴
۱۱۸	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۹۴	۸۹	۸۸	۸۷	۹۰	۵
۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱۲	۱۰۶	۱۰۵	۱۰۴	۱۰۳	۱۰۷

۶۲۶